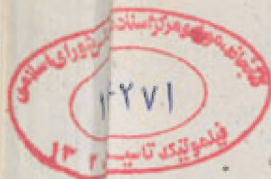


نسخه ۱۱۱

روشنی چاپ شده از رضاقلی خان هدایت  
مهر ۱۳۸۸ هجری

۱- نزار نامه

۲- خلاصه التواریخ (تا ۱۲۷۴ هجری)  
این کتاب در (۲) نسخه موجود است



۱۱۵۴۷-ن

	کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب	کتاب نزار نامه مؤلف: رضاقلی خان هدایت
۸۸۰۳۲	موضوع: تاریخ شماره قفسه: ۸۹۱۱

بازدید شد  
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده -  
۸۹۱۱



cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35  
inch 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13

۱۱۱

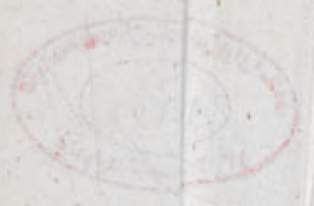
از رضا علی خان هدایت  
لله باسی مولف ذی القدر

۲۲۴

۵۰۵  
۲۰۰۵



۴۹۲



خطی - فهرست شده  
۸۹۱۱



نژاد نام پادشاهان ایران می شود

بسم الله الرحمن الرحيم

پاک شاهنشاهی استانی که در کیهان کیهانست پیمای دینارنی در او خیزد  
نیاز دنیا پس که گیتی عایشان انجام دغا زنده بر نو خیزد پرتاب اواز پیری  
پدید است و فرخ گوهری سوی اواز همه سوی اشک خیزد و همه را مانند است  
و اد چنانند آند بسیار است در میان بد دنیا زنده بختی بی امید فردا ز  
بخشگی است و از شیدش این ناری سر از خشنه کی زهی آفرید کاری که

آفرید

آفرینش او پیکانه دخی امر زنده که از شش او بیخانه است خلاف لاری کجا  
از خوانش هیچ آفرید پی بهره نیست و جهان را کی که کس با خوانش نبردنی  
بزرگ آیین دران در شش سایش هم دارد دل برود نمیند و سترک و خنوزان در نگاه  
او پخته در است و هم در و دیزدان و او که بر نام سرور سروران و مکر کننده  
نامه پیمان سر چنگ بفرهنگ خستد و کان مینا و سرور بیک کار ازادگان  
و نام خسته پیغمبر ستوده خوی یزدان پرست کشاده روی خنوز ز پیا کیش غاکی  
نخ و دوستور نیک اندیش و الا نژاد دهنده را همای بخانه و خواننده  
رازهای دو جهان که که درون سکه بر و باری در باری بی پیمای کهر باری که  
وی دیر و شش تن پسر را جان و جان کچا زار و ان و پیشوا و رنمای کمر باند  
پس یاد کرد و ایزد و اوار و سپاسی بر سران بزرگوار چنین که بندگان زنده این نام



و گزاشد این خانه که مراد دوستی دانی خردمند پارسى پارسا نژاد نیک نهاد پیش جوی  
و نش خوی و شیره درون فرزند سرشت را و پاک کرد که بر کرد دل خسته و ماه است و از راز  
کجایان گاه از روی مهر بانه در این نیز بانی برانداشت تا چندی تازه بیايد نیکو کرد که چون  
روزگار پادشاهان ایران سپری شد آيا از تخت و تاجان کرده کسی پادشاهی و پسر دار  
رسید یا دیگر بزرگ بر بزرگی باریا نشاند و بجهان داری و کامی ری رسیدند و از  
من بخاست که اگر نژاد بزرگان و تخت شاهان ایران مردی بزرگی رسید و خداوند  
کبابی دستگیر شده در نامه بر نگارم و لحنی از نهاد و نژادش بر ترم چون ماهی  
نزد کن بسیاری چای بر دم چند کرده با سکه به دست کردم که تخت نژاد آنان پادشاهان  
ایران می بویست پس آئین کیش تازیان کرده بند و سالها در جهان بزرگی یافتند و  
پادشاهی و بزرگائی روزگار میبیکند است شد و بنام او شدند و در دوران و ایران و تاجان

و فارس بستان و کرکان و سهند و چند استان سالها جهاد گری و جهاد بانی در پادشاه  
و از ایشان نام نیکو نشان خسته در فرو دین چون جادید بانه و هر کرده که در ماهی خشت نام  
ایشان کمتر نکشته بودند من بنده پیشتر نام بر دم و از آنان که بسیار شتر میشدند کمتر  
کردم و بیشتر که زندگان این شکام بسیار است و آنچه که خوی است فبشتم که چندی بر دم  
این روزگار چشمن به افند و این بزرگان و شاهان و شاهان دکان پارسى نژاد که درین به کرد  
کرده ام چنانها همیشه کرده بوده اند و از کارانان لحنی بر شترده اید و چون پرور آنان پادشاهان  
کبابی دستگیر شده نژادان ایرانی می بویند و در نژاد هر نژاد یا سید به این نامه را نژاد نامه بنام  
و از آن پیش که بدان کرده پروردم از پادشاهان بستان ایران و در ساغان نامه اندکی یاد کردم  
از آن سپس بدان کرده با سکه پروردم و در این نامه سید ام روزگار می بویست که نه پس آسان  
کاری بود و در پایان نژاد نامه لحنی از شاهان و سالی ناری و کارهای مودینه بجهاد و دوست



هفتاد و نه سال گذشته آنان که بجاری آید و نه مندان پسندند هم کارش خواهد

تخت مقدس از کعبه طه از پادشاهان ایران علی الاجمال و میان نامه شایان باستان

پادشاهان ایران تا زمان میر جسر و شهباز پنج کرده بوده اند اول شراوه آباد

نخستین پسر پادشاه ملک نجم که چنانکه در کتاب آمده زمان ملک او دلاش

صد سالگی است از وفاته دومی طبقات خلایق را کرده کرده بزرگوار و شرف

و کسب و تجارت و علم و طاعت و پهلوانی و کثرت داری بر کجاست و سایر بر

بلغت آسمانی بر او نازل شد از آباد سیزده تن دیگر پیاپی سیزده پدید آمدند

آباد نام دهم کسی که شش آباد را قوی کردند و پسر دوی نمودند و بعد ازین چهارده

و خوشتر پس از آن پادشاه پادشاه مردم بودند و آخرین این کرده آباد از آدم

از میان مردم بگری شد و بعد از پادشاهان پادشاهان که نیکو خانه نه آباد

بود و دوی بنیاد نموده و از آنکه که میسند یعنی جای سه چاه که بعضی خانه

دویم از سلطان و دانیان ایران جهان و شایان و پادشاهان بوده اند و زمان دولت

جهان پس از آنکه پادشاهان یک سالگی است از وفاته و اول پسر پادشاه این کرده

جی از آدم آباد از آدم بوده که در که نیروان پستی میکرده و پادشاهای ضعیف و عاجز خالق

بمیان خلق آمده بترسیت آنان پرداخت و او نیز بکیشم آباد را که پسر دوی آخرین این کرده

جهان آباد بوده است پسر دوی پس از جهان کرده شایان پادشاهای خواجه پادشاهی حق

نی در دوازده اول آمان شای کلید بن جی آباد است او نیز پسر دوی از پادشاهان بوده

و بنده آباد و جد نام آباد شایان نیروان پی غار و بجای میسند و مدت است

شایان را یک سال گذشته اند و پس ازین وقت شایان مهمل بوده که از سلطنت کران گرفت

و که شد و بعد از شایان پادشاهان شده کرده چهارم پادشاهان پادشاهان



از گوشه گری شای مهربان و شفیع کا جهان و جهانیان او را پادشاهی برشته وی بنزد  
 بزرگ بوده پردی به باد میگرد و شریعت پیش فرزند پسند او را روش میداد و کواکب فروخت از  
 منطقه او را نبردان میداد و ستایش و نیایش آنرا به قرب ایزدی چند شده و عقاید  
 ایشان در بستان مشروح است و اصل کیش این گروه برست کتاب است و آیه است  
 و درت پادشاهی ایشان نه سلام سال بوده و پارسین آنان یاسایان اجاست طبقه پنجم  
 کاشانیانند و اول آنها را آدم خوانند و ظهورش مطابق ظهور آدم خاکی ابدالشیرست و در میان  
 کشتا هر پسر یاسایان تمام دهند و کواکب گیرند یعنی بزرگ زمین اوست و چون در پاری  
 نرادیسی بجای یکدیگر تبدیل میبندد که مرز الیومرکس نیز خوانند و آدم خاکی و کشتا از القاب  
 اوست و از اولادش میباید هر ششک و همورک و شیب و فریدون و میسر و کهنه و وزیر  
 دشت یعنی دشمن زرد و در ساسان اول و آذر ساسان پنجم فرزند و خوشتر بجای نه بوده اند و

سلسله زمان یزدگرد بن ششمار و پست و چهار سال و پنجاه قمری پادشاهی داشته اند  
 آن پس از زمان بر ملک فرسیان غالب شده اند و اولاد مرک پارسیست و متفرق و پراکنده  
 گردیده و ذکر حالات این گروه در تواریخ اسلامیه مختلف است همانا اصح آن در نزد پارسیست  
 و پنج ملک پنج از اغا ز حکمرانی این طبقه در بروقتی مضبوط بوده است چنانکه مجلسی از آن در این  
 محل مذکور خواست کتایب و بیان ظهور بروز از غار و گنج نام پنج پادشاهان یزدگرد بن ششمار آخرین  
 مرک و چشم دایمان با کسی تحقیق کرده اند که پادشاهان بستان ایران کرد و بی حکم  
 فرزانه و فاضل بوده اند و در زمان هر یک وقایع پادشاهی و چنانچه و چنانچه را می هر که اهل  
 زمان او ندانند ثبت کرده اند و آنرا اسم از اغا ز ثبت نامیده اند و درین ترتیب  
 سلاطین را پشت پشت در بر زمان بر آن نام منظم کرده اند و در هر فردا که نه داشته اند و  
 نخستین پادشاهی که بنیاد انیکار بر خضاده همورکس بوده که حالات و کارهای



پدیده خود را سبک یکو مرز بخیر در آورده و بعد از آن به تباریف از مرز خزان و  
اوقات پادشاهان پیشین را برنگاشته از جوان کرامی نامی نامی جامست نهاد و لایف است  
حکیم بوده که در ذکر خسروان ایران و اوصاف ایشان نوشته و فراموش  
بهن است و در نامه سرورم به ارباب نامه دیگر دانش افزای کوشش نیست که جامع آن فرزند  
کامل حکیم بزرگوار بوده همچنین پستان نامه و دانش نامه و نامه دانی غیر ذلک که هر  
یک از سلاطین ایران را در حکمت فطری و علانی نامها برده است می بعضی از آنها هنوز موجود  
انامهای تاریخ نزد داشته و نامها یکی نوشته بودند تا به شیردان و دیگر جبهه کانه بود  
دران روزگار مرز بدو پستان فرزند از اکابر شهر مدین بوده و تاریخ متوفی را کرده  
کرده و نیکو است از احوال هر مرز بخیر و مرز جمع مرز و چون یزدگرد و شهباز فرار  
کردن کتاب بست عراب در اتحاد و وقت تقسیم غنایم مردم چشم بسته و پستان

ان کتاب را پادشاه چشمه برزند و بخشی ترجمه کردند و قی در میان  
انها بود پس شاهی از آن تاریخ را آنجا بدکن و هندوستان افتاد و اول  
شد یعقوب بن لیث صفار که بنش بکوک عجم می پیوست چون در  
میدان دایران قوی یافت از آن کرامی نامه سرانگ کرد و کس نمیدان  
فرستاد آن لشکر را بایران آوردند بکیم او ابو نصر عبد الرزاق بن عبید  
فرخ را که معتمد الملک او بود آنچه دانش و دهقان نژاد بزیان پهلوی  
ذکر کرده بود از پهلوی پیگیری نقل کرد و از او خسروان مرز و مرز  
تا آنجا که کار یزدگرد و شهباز بران باستانی نامه بر فرزند در سال سصد و  
شصت هجری صورت انعام یافت و مردم ایران با ثار و ذکر و اساطین  
پارسی رغبت کردند و از نامه اقتباس کتاب همی نمودند چون ملک صفاریه  
از ایشان بسیار نامه مشغول شد امیر اسحق سامانی حکمران خراسان  
و دلاور التمس بکیم آنکه پارسی الاصل بود و نسب خود را بهرام چوشه  
درست میکرد تمنی کرد که انکلیات را بکلی قادی نظم در آورده و مشهور  
شهر کنند چون روزگار بطلان سلطنت او را در آورده و در خجرت



حکمرانی بنام میرنوح بن نصر سامانی بنده آزره شد آنچه دست زاکم  
 استاد ابو منصور محمد بن احمد متخلص قتی شاعر مشهور محول نوادگان کهن  
 و کثرت سب حکایاتی پسندیده بوزن تقارب موزون منظوم نمود و به  
 غلام ترک محبوب خود مقول شد و آنچه مشهورست بکذا بیت از اشعار او را  
 فردوسی چنانکه خود گفته داخل شاهنامه کرده است و من بنده بهم  
 بعضی کتب کرده در تذکره مجلس الفصاحتین نوشته ام و اشعار حکیم فردوسی  
 نینه به تشبیه آورده و صاحب تاریخ کریمه و ابوریحان بیرونی صاحب  
 آثار الباقیه و مولانا عبد الرحمن جامی در بهارستان بیت هزار بیت  
 از قسقی نوشته اند که گفته بوده است و این حرف منافاتی تمام با نظم حکیم فردوسی  
 دارد که از قول دقیقی میگوید **بیت** ز لهر سب کشتا سب قتی هزار  
 بکشم **س** را مد مراد روزگار چون دلت آسماں بال سبک تنگین  
 سب سلطان محمود غزنوی مستقل شد ازین راه که زابلستان در  
 حکم او بود و خود را از نسل غم مشهور بنظم دلیری می رسم غبت کرد و  
 بکشتا شعرا غصری در نظم آن تکلیف فرمود غصری را غنا و تقرب

تمام مانع صرف اوقات نظم چنین هزار بیت شد و حکیم ابوالقاسم  
 محمد بن منصور بن فخرالدین احمد بن حکیم مولانا فرخ متخلص فرودوسی ابن کارا  
 با تمام و انجام آورد و معروفست قصه کشتا سب و اجداد رسم که در بعضی  
 شاهنامه ها مخلوط است که از منظومات استاد ابونصر علی ابن احمد الطوسی  
 الاسدی است که نسبت به سیر پیاوشاهان غم میرسد و ده هزار بیت  
 بیشتر است و انیک حاضرست و بنام ابوالوف عکرم انان کشته  
 و بس نیکو گفته است و زیاده از یک هزار او را مولف در تذکره مجمع الفصحا  
 آورده و سدی بعد از فردوسی و فردوسی بعد از نظم شاهنامه بکشته  
 و یوسف زلیخا گفته در سنه چهارصد و شانزده در کشته علی بن محمد  
 یک هجری سعد و قاص و سر داران عرب به حج در آمدند و نهاده بکشتا  
 و نیزه کرد دل از ملک بکشته بجرسان شده و بقتل آمد و سر با یران  
 بتصرف در آورده اولاد ملوک غم پر کنده شدند و در زاده ضمول مخفی  
 گشته تا بعد از چندین طایفه چندی از آنها دیگر باده ملک غم رسید  
 اگر چه مولف را تا لیفات بزرگ معجز از تواریخ ذکر کرده و ملک شایسته



و نظم و شرب پارس است ولی مقصود ما از این مختصر همین است که ملوک پاری  
نژاد ایران درین مذهب مستحکم و روشن شود و نیز لازم دیگران در پایداری  
کفتار و در ترتیب طبقات پادشاهان پاری نژاد  
محققانند که سلاطینی که اصل ایشان چچ و پارسی بوده اند و موافقین اسلام نامند  
پادشاهان قدیم ایران منسوب و از اولاد کینان و ساسانیان و مای ایرانیان  
شمرده اند و بچند طبقه اند طبقه اول آل صفار دوم آل سامان سوم آل  
بادند چهارم آل بویه پنجم آل کاویر ششم آل زیاده هفتم فرقه دوم آل بادند ششم  
ملوک غزنویانم فرقه سیم آل بادند و هم آل صفویه یازدهم طبقه باد و سنان بن  
کیل و دوازدهم ملوک سغینی کجاست سیزدهم ملوک شیردان چهاردهم ملوک نوری  
پانزدهم ملوک گورشان و سیزدهم حکام لارستان هفدهم حکام هر روز هجدهم حکام  
سند و مولان طبقاتی که در ایران و هندوستان شهرت یافته اند و این  
هجده سلسله اند و این کرده بعضی کیش قدیم و بعضی بر دین اسلام بوده اند و  
غالباً بعد از غلبه اسلام مسلمان شده اند الا بعضی از پادشاهان نبرستان  
که زمان بنی العباس کیش قدیم بر سر آورده اند و لشکر اسلام با ایشان مجادله  
کرده اند که ای غالب و کاهی مغلوب میشده اند علی الحقیق چون پادشاهان سستان  
بجزایان

بجزایان مقدم بوده اند و نسب ایشان بچند سلسله تقدیم این طبقه  
نسبت صاحب تاریخ اعیان الملوک که شاه حسین بن شاه غیاث الدین بن  
صفار است در نسب یعقوب لیث چنین نوشته است صفار سینه  
و هر لیث بن محمد بن ابوالحسن بن طاهر بن محمد بن ابی الفضل بن نصیر بن  
خلف ابن ابی جعفر بن لیث بن فرقه بن سیمان بن مان بن کجری  
اردشیر بن قباد بن خسرو بن هریر بن کوشیران بن قباد بن فرزد بن  
یزدگرد بن بهرام بن یزید گرد بن شاه بوردی الاکتاف بن هریران نرسی بن  
بهرام بن هریران شاپور بن اردشیر بابک بن ساسان بن ده افزدون بن  
مهر بن ماه ابن ساسان بن بهرام بن امفندار ابن کشتا سب بن بهرام  
کیمار جان بن زریوند ابن کی پیش بن کی ایوان کی میوش بن نوذر ابن  
منوش ابن منوچهر بن هریر بن ایرج فریدون بن سیمین بن جمشید بن  
تیمورس بن اوجیهان بن چهر بن کور ابن کهر ابن اوج بن هور کهر بن  
هرشنگ بن فراوک بن سیمین بن کورموت ابن ساسان



فوج علیه السلام و در این ترتیب مولانا معین الدین استقراری صاحب  
 تاریخ هرات با او مقفست ولی در تاریخ جهان آرا که مؤلف آن قاضی احمد  
 غفاریست نوشته است که یعقوب بن لیث ابن سیتان بن لمان بن  
 اوشیر بن قباد ابن حسن و پدر ایزد العلم عند الله و دو طبقه و دهم نوک  
 رستم در نیز که لیث نرکان دباره خوانند و برادرزاده کان اوز شروان  
 عادلند هم با این طایفه میزبند چنانکه در مقام خود نوشته خواهد شد اگرچه  
 حال نوک آل صفار در تاریخ مفصل آمده است در این مختصر تاریخ که در ذکر  
 پادشاهان پاری نژاد است مثنی از آنان که شش خوانند که حال آل صفار بعد از  
 استیصال ملک جم سپاری از شاهزاده کان پاری نژاد است پادشاهان  
 ایران در طسراف و گناباد متواری شدند و بن خود پوشیده کردند  
 بعضی بفقرو کسب افتادند و چون ایشان از میان میروند اولاد آنرا که کسب  
 معیشت میکردند از آنجولیت از جوانی بر دی گری یعنی سفیدگری  
 سینه آلات کسب و معاش میکردند بزرگ شد و او را به پسر یعقوب  
 دسردی ذکر یعقوب بن لیث یعقوب نیز گرفت بدو را نام  
 که با آنها

در این ترتیب مولانا معین الدین استقراری صاحب  
 تاریخ هرات با او مقفست ولی در تاریخ جهان آرا که مؤلف آن قاضی احمد  
 غفاریست نوشته است که یعقوب بن لیث ابن سیتان بن لمان بن  
 اوشیر بن قباد ابن حسن و پدر ایزد العلم عند الله و دو طبقه و دهم نوک  
 رستم در نیز که لیث نرکان دباره خوانند و برادرزاده کان اوز شروان  
 عادلند هم با این طایفه میزبند چنانکه در مقام خود نوشته خواهد شد اگرچه  
 حال نوک آل صفار در تاریخ مفصل آمده است در این مختصر تاریخ که در ذکر  
 پادشاهان پاری نژاد است مثنی از آنان که شش خوانند که حال آل صفار بعد از  
 استیصال ملک جم سپاری از شاهزاده کان پاری نژاد است پادشاهان  
 ایران در طسراف و گناباد متواری شدند و بن خود پوشیده کردند  
 بعضی بفقرو کسب افتادند و چون ایشان از میان میروند اولاد آنرا که کسب  
 معیشت میکردند از آنجولیت از جوانی بر دی گری یعنی سفیدگری  
 سینه آلات کسب و معاش میکردند بزرگ شد و او را به پسر یعقوب  
 دسردی ذکر یعقوب بن لیث یعقوب نیز گرفت بدو را نام  
 که با آنها

که کی بود گری حسنی صفاری کردی دهم از خدی همتی بزرگ داشت  
 که هر چه بدست آوردی بغیاثت که در کان خسر کردی و  
 امان را بر کرد خود بسج نمودی و تابع خود ساختی و این شغل است  
 سر فروینا وردی جمعی جوانان دلاور عیار بر کرد خود جمع کرده برادر  
 زنی و دزدی مشغول شد در اینکار نیز غیر دت و انصاف و قوت  
 و مردکی انصاف داشت و در سینه دوست و بی دوست که چنان  
 و توابع بطا هر بن عبد الله متعلق بود مردی از نانی بخلت  
 سیتان متولی شد که صالح بن نصر نام داشت و یعقوب  
 بخوانست او تن در داد طاهر سپاهی تعین فرمود که صالح را از  
 سیتان بیرون کردند از آن پس دهم بن نصر خسر کرد  
 سپاه طاهر را سیتان براند و خود بکومت بنشست و یعقوب  
 لیث را سردار لشکر کرد و مردم وی را اطاعت کردند و دهم  
 را سپاه خلیفه گرفته میخدا بردند یعقوب استقلال در کومت



سیتان سپه کرد و سپاه پیار است لشکر خراسان کشیده  
از گشت و بکاره برت و هرات و خوشنج را گرفت و از آنجا که  
رفته کرمان را بدست آورد و از آنجا قصد شیراز کرده دلی فارس را که  
از جانب خلیفه عباسی حکومت داشت بدست آورد و با خود سیتان برد  
و به سیفید دهنه بار بلخ و صد من مشک با تبرکات دیگر بخت استاده  
که من بر طبع و متقادم بار دیگر بشیراز آمد خستاده خلیفه بری کجی  
که ما شیراز را بنموده ایم و ایالت بلخ و طنجارستان و سیتان بدست  
بلخ و طنجارستان روی کن یعقوب مرجهت کرده به بلخ رفت و از آنجا  
بکابل و کابل را تصرف کرده بهرات آمد و از آنجا بهرات و بجانب  
غیاث پور روی کرد محمد بن ظاهر نزد یعقوب آمده یعقوب در بابا قاز  
و عشایر که مجموع یکصد و پنجاه کس بودند بنده گردید سیتان در ستاده دور  
خراسان نمایان از خوش گذشته روی بازندان خفا که عبد الله بن  
که از یعقوب کریمه بحسن بن زید علوی طلبی گشته بود بدست آورد و یعقوب

حسن بن زید

حسن و ساری رزم دادند حسن به بلخان کریمت و یعقوب باقی  
آمد و خلیفه یکده ساله گرفت و قصد بلخان کرد و از باران پیار  
کس که شتران در آنجا بگزیدند و بگشتند در راه رحمت تمام دید و چهل هزار  
کس از سپاه وی تلف شدند و باز گشت چون خلیفه ابن علی بنشید  
فرمان داد که بر یعقوب لعنت گشته که نزد من آمده بدست بر آمده محمد بن  
ظاهر گرفته سیتان فرستاده است و درین ایام محمد بن حسن بن علی  
ان عامل خلیفه را که در فارس بود کشته عبد الرحمن خلیفه کریمش او را سر  
کرده این فسخ را نیز گرفت و از حکم خلیفه سر بر نزد یعقوب طبع در  
فارس بسته باین اصل مصافحه داد و اسیر کرده بر فارس مستولی شد  
و غایت بخت کرد خلیفه چون بشید بهراسیه مشور حکمت خراسان و سیتان  
و فارس را برای یعقوب نوشته بخارس فرستاد و یعقوب بدین قاصت  
نگراده روی بخت دهنه را در خلیفه موثق با سپاه لغیا و مجاری یعقوب  
آمد و بنا بر پیگیری که در فایح ضبط است یعقوب سترم کرده  
در راه بر روی فایح گرفتار شد و در آن بیماری فرستاد استقامت نامه



نامه یعقوب آورد حکومت فارس نیز لوی نقیض کرد یعقوب شمشیر  
خود در پیش نهادن آن خشک و چهار میخ در دست داده بخواهد کوف  
بخلفه بگوید که یعقوب میگوید من هستم و در بخورم اگر میفرم تو از دست من  
ضامن شده باشی و من هم از تو و اگر بمانم در میان من و تو این شمشیر است  
تا غالب شوم و اگر تو غالب کنی بهین خشک نان و تر بار بارم و  
ترک مکرانی کنم دست داده غلبه باز گردید و یعقوب در کدشت  
از باب تواریخ نوشته اند که یعقوب پادشاهی بزرگ و حاصل بوده  
مخاطرات و سیاست پنهانیت داشته هر کس که برای وزارت نزد او  
می آمد از وی سوال کردی که در پندت بوزارت که بر برده و در کلام  
مهر که خدمتی کرده و شمشیر زدن و سپه افکندن میسر او حال خود را  
کردی و پی قبول بخت حاج کیسه او را کول و میوه با دادی و اگر پیش  
او نگذاشتی کیسه خیزی طلبیدی هر چه داده بودی استردا کردی و آن  
سواران او همه خاصه یعقوب بود و علیق چاربان همه را خود دادی و

سجده

و منی چون شرف بر اردوی خود زدی و هزاران شستی و بهم خدای  
اردوی خود گزستی اگر خیری پسندیدی بختی آن حکم کردی هزار  
مرد جلدار سپاه خود برگزیده بود هر یک با چاقی زرین داده که  
هزار مثقال طلا وزن داشتی و هزار چاقی نقره هزار گیس دیگر داده بود و  
آن چاقیها را در ایام سلام و عیاد بر دوش مینهادند و در امور است  
ملکی و چاکس را از خیال و نیت خود آگاه میدادی خیمه علامان خاصه او  
در پشت خیمه او بود اگر کار سی داشتی یکی از آنانرا بخواندی تا کفایت  
آن مهم میکردی و باز گشتی هر روز در مطبخ او پست کوفته چختندی  
که اول بخوانان خاصه دادی انگاه بخواص خویش وقتی بیچی او را کف کردی  
و همیشه بزرگ میپاشد و خمیر تو خور پلاسی نیت جواب داد که بھر طوکی  
سر دار رفتار کنه سپاهای منافع نرسید اسباب تجمل و ثناء  
سپاه سپاهی را زیان دارد و سر چه بکبار ترند بهتر است سلفیت

پنج



یعقوب یازده سال بود در سال دویست و پنج و پنج قریب  
در کدشت در وقت کوبید یعقوب لیث بن حکام نزع این  
شعر گفت و صیحت کرد تا بر لوح قرار او بنویسند ملک خراسان  
و کثافت فارس و مانت من ملک العراق باکس سلام علی الدینا  
طیبت بیها کان لم یکن یعقوب فیها بجالس ذکر عمر بن لیث  
برادر یعقوب **سیستان** بعد از یعقوب برادر او سمرقند  
شهری تشرست و علفیه مضطربان بخلیفه بغداد فرستاد حکمرانی  
عراق عجم و فارس و خراسان و سیستان و ششکی بغداد بوی یوسف  
یافت عبد الله بن طاهر را از جانب خود به نیابت ششکی بغداد  
فرستاد و بفارس نیز نامیب خود محمد بن لیث را تعیین  
کرد نامیب فارس عصفیان و تهر و پیش گرفت عمر و بیات او  
رفت و او بعد از محاربه منهنزم شد عمر و با سحر رفته و از آنجا پرت  
شد سجد هزار دینار و پنجاه من شکم پنجاه من خنجر و صد من غود  
و سجد

سجد جانفش نقشهای غریب و سجد طرف از طراد و تفرقه و  
سجد چارپای تند برسم و به بنزد موقوفی خلیفه بنویست که مختار  
و برادر خلیفه بود **خراسان** در سنه دویست و هشتاد و نهم  
خراسان غزل کرد و سنه ثانی که دی را لعنت نماید و ساعد بن  
محمد بخاریه او را مورد کرد و در این رزم سمرقند یافت و در یکی  
بفارس کرد موقوف پیش از ورود او شیراز بخداد و عمر و راه کرمان و  
سیستان نمودن گرفت و سیستان بخراسان شد بارافغان  
هرگز نیدی که در خراسان خرج کرده بود محاربه در زید و او را کشت  
و سه او را بخداد فرستاد و خلیفه بادی دل خوش کرد و فرمود  
که نام او در عظمها نوشته شود و مشهور است خراسان و ما و راع النهر و  
کرمان و فارس و سیستان بوی بنویست و کان ذالک فی سنه  
اربع و ثمانین و مائتین و درین اوقات سمر و از خراسان بعضی  
پایا بخلیفه فرستاد که از آن جمله بی بود زرین با چهار دست و دو

از خراسان که در خراسان بود



و در گوشه مرغ در گوش داشت و آن بت را بر کلاه نشاند بودند که  
قامت او بعد ر قامت شترتی بود و آن صورت را بنظر غلیظه رسانیدند و  
بر سه بار که شکرکان می نشستند سه روز گذشت و مردم بدیده آن  
پس بخارهای خسته پیرده سپردند چون خبر تقوی ما و التماس از بعد از  
بعربیت رسید و امیر جمعیل بن احمد سامانی بشیند بر آن شد که ملک  
خود را بعربیت سپارد و بخار به و منافع کشید و همانا منظور خسته خود این  
بود بعد از محاربه عمر و مغلوب و گرفتار گردید و شکر او متفرق شدند عمر و  
در نیمه مجوس بود یکی از یارکان بر او گذشت و عمر و از وی خورد و خورد  
آن مرد مقداری گوشت آورد و در پل اسب کرده و بزرگان آن گوشت  
و برای آن رفت یکی بقصد گوشت بر سطل کرده و آنش برکت و سبلا  
کرد و گوشت سبلا در گوشش افتاد و برکت و سطل را میکشید عمر و را  
ازین واقعه خنده گرفت یکی گفت چه جای خنده است عمر و گفت امروز  
صبح خان لا ربین گفت که سعید شتر در زیر حمل آلات و ادوات  
مطبخ است و کف غنیه به باید شتر را از فرود آید میکرم که یکی نام

کافیه

کافیه منطبق می کشد و از روزگار شربت می گیرم علی الحجه  
خلیفه عمر و را بخواست و میخدا در دوجوس داشت تا  
به حالت در گذشت صاحب تلخ بنا گشت بت سلف او  
میت و در سال گذشته است از ثار او مسجد جامع شریف  
شیراز است که هنوز برقرار است از تخریب صایبه سر دی آن  
که غلامان خود در سال تربیت میکرد و با امرای کینه و انما و طبع  
امرا را در خلوت بعمر و می رساند و چون بعضی را ابراز میکرد مر حبت  
میکرد که مر حبتیان اخبار به بهار بعمر و می رساند و تفصیل برت  
او در تلخ منطبق است او آنجکه گویند دقتی سان سپاسی  
میدید سب غلامی لا غر و کسر و گفت عجب حالتی است که پیا میان  
ما سرین زمان خود را فریه میبازند و فضل اسباب را لا غر می پسندند غلام  
عرض کرد که سرین زن من ده مرتبه از فضل اسب من لا غر تر است







خلف مامور شد و او متحصن گردید و مدت هفت ماه حصین را  
 محاصره کرد و بر خلف ظفر نیافت و ابوعلی چو از جانب منصور  
 بر سر خلف آمد و چون سابقه دوستی داشتند خلف پیغام داد  
 که از قلعه اکل نفس طاق نقل کن تا برای مراجعت من بجا آید  
 خلف طاق و ابوعلی با یک در آمد و بعد از ضبط باز گردید از آنگونه  
 عذرهای امری ضعیف دولت سامانیان شد علی الحارثی خلف در سیستان  
 دوام یافت قتیق در محمود غزنوی ناصرالدین سبکتگین بجز سیستان  
 رفت بود خلف بیست آند خراج یکساله بست و ضبط نموده باز  
 کشت ناصرالدین چون باز آمد خلف غدر خواسته مال است را باز پس  
 و ناصرالدین ساکت شد و چند بار در میان نقاری و ابوالفتح  
 بستی اصلاح آن خساد همیکرد و در هر طبع و تصرف کرمان که در  
 دست آل بویه بود کرد و جنگها برخواست و ناصرالدین را  
 محمود غزنوی بجهت آنکه در غایت او ظاهرین خلف بجا آید  
 فرستاد

و شنج هرات را تصرف آورده بود از خلف سخت بگریزید  
 بغیر حق عم عین الدوله حبش طاهر و کشته از هرات پرده کرد و در  
 قشای او میراند و جام میبید و از کینه دشمنی حاصل مانند آگاه طاهر  
 از کین پرده آمد یک ضربت او را از آب بجا کال افکند و سرش را  
 داشت پس سلطان محمود خلف کرد او را محصور نمود و خلف  
 هزار دینار زر سنج با سلطان مصالحه کرده چون سلطان قصد غزو  
 کرده بود قبول نموده باز گردید و اسیر خلف با آن مال قتی القاب بگذاشت  
 یکدیگر و پس خود را کشته بر نشان ناز که آشته دفن کرد ای غیب لغم  
 ما قیل شعر خوشه پور مار در خوشان نشسته و آگاه بر جنازه هر یک  
 ناز کرده امرای سیستان چون این صفات دیدند از خلف بدیدند  
 و از ارضیت او برکنند و بروی خسرو کردند و دارالاماره او را  
 بگرفتند و خطبه بنام سلطان محمود غزنوی خواندند و سلطان را  
 بخوابانیدند و پیاپی خلف بقلعه طاق رفت و محاصره شد بدیدند



و خلف امان خواسته از سلمه بیرون آمد و رکاب محبب خود و اورا  
سلطان خطاب کرد و از آنوقت با محمود را سلطان خوانند و دو  
این لقب را خوش داشت مع القصد خلف بجز جان نقل و تحمل  
کرد و شش سال و بقول چهار سال آسوده ماند مدت ملکی پانزده سال  
بوده تا در سنه سیصد و نود و نه درگذشت و حکومت سیستان بجزیره  
سیدیه اگر چه شعبه دیگر بعد از این طایفه با وفات در حکومت یافت ولی  
مستقل گشته و مادر محل شش سال آنان تحقیق کنیم چه در تاریخ  
سیستان و در فهرس التواریخ من بنده اسمی آنان مفصلا آمده  
و مدت ملکشان معلوم و اکنون از سامانیان بر نکاریم که در سمرقند  
خویش نه برند و سلاطین با جاده و آب بودند طبقه دوم  
در دگر سامان و مجلی از سلطنت آنان مرغان آل سامان را از اولاد  
بهرام چوپنه میدانند و اصل ایشان را از اولاد پارسیان  
میشمانند بعد از ضعف دولت عجم که پادشاهان پاری پریشان و

بسمان شده

و میمان شدند اجداد سامان بنی برادر است اقامت چون  
مامون خلیفه عباسی بمردشت و بماند اثالی خراسان از  
دور و نزدیک بخدمت آمدند از آنجمله اسد بن سامان بود که در نزد  
مامون اعتباری یافت در وقتیکه مامون حکومت خراسان و  
مادر او تنیس بن عثمان بن عباده بنی عم فضل بن سهل داد و سپارش  
فرمود که زغال فرزندان اسد سامان حاصل شود و علما شایسته بهر یک  
و پسران نوح بن اسد را بخدمت برده و دستارده احمد بن اسد را  
بفرغانه گزید و حکومت داد و هرات را بایلیاس بن اسد سپرد و  
چون همیشه خراسان بطاهر ذوالیمینین مغضوب شد آنها را بحال  
خود گذاشت و تغییر نداد و نهایت طاهر حکومت داشتند بعد از  
فوت طاهر احمد بن محمد بن طاهر و الهزاره بهکی آل سامان نیز داد  
آمد و بکار خود مشغول شدند بعد از فوت نوح بن اسد عظمی ابنا  
طاهر بر سر شد و به برادران نوح عجمی داد و احمد مدی پرور  
کار و داد کرد و دهشت پرورش نصر دین یعقوب دیکچی داد



و اسمعیل و اسحق و حمید بعد از چند کاه احمد حکومت موقوفه را پس خود  
 نصرد و دو تنه در اولایت مستقل بودند چون یعقوب بیست صفای خان که  
 مرقوم شد ضرر و کدو آل طاهر ضعیف شدند در میان دوستی و  
 یک معتمد خلیفه مشورایالت ماوراءالنهر را بنام نصرانی احمد فرستاد  
 و او در مرقومته معین شد برادر خود اسمعیل را بخوار روانه کرد  
 در اینوقت میان رافع بن سرخه و اسمعیل تنه حاصل گردید اسمعیل از  
 او درخواست که خوارزم را بدو دهد و او را که سر خوارزم در گذشته اسمعیل  
 داد و جمعی مفسدان نصرانیت که سبب دوستی اسمعیل و رافع آن است که  
 میخواستند از او حکومت بپوشانند نصرانی اسمعیل به مکان شده به تهمینه سپاه  
 برداشت اسمعیل نیز رافع را بداد و خواهد خواست رافع برادر را از اصلاح و صلح و صلح  
 نصرانیت عهده کرده بقبضه اسمعیل روی بخوار آورد بعد از جنگ اسمعیل  
 ظفرافیت نصرانیت شد چون او را پیش اسمعیل آوردند و بر آن وقت  
 نشاند و نماز بر او و خطیم تمام بفرستاد و چون نصرانی او را بدست  
 بفرستادند و در گذشته همه حراسان اسمعیل را بکشتند لهذا او را

در وقت

مختبر بار

مختبر بار آل سامان شمارند و اسحق مردی بلند قامت بوده  
 ذکر حال **اسمعیل** سانی **اسمعیل** لشکری جبار و  
 برده پادشاه کرستان را باره هزار کس اسیر کرده بفرستاد  
 آورد و در حاشیه غمر لیت از چگونگی کشتن با اوصاف داد و چنانچه  
 کشتن بکشت حاصل در نیمه ماه صفر و دست و نو و پنج بوجرت  
 ملک مقتدر رفت مدت ملکش با نوزده سال بوده در عدل و انصاف  
 سلامت و او را امیر قاضی خواندند و شیح او صفتش در تاریخ  
 مسطور است ذکر **اسمعیل** **اسمعیل** سانی **اسمعیل** سانی  
 برای او عهد و لواء فرستاد و محل پدر بداد و او بفرستاد و اسحق  
 عم خود را بکوفت و بعد از آن بخوار روانه چون بنش بود رسید  
 پارس که حاکم کرکان بود از خراسان ری و تبرستان بشتاد و خوار  
 زمره کس که بسیاری از امت جمع کرده برای **اسمعیل** سپرد  
 چون خبر رفت دی شنید بکشتن آن مال را تصرف گرفت چون



شاید که هیچ پادشاه از غلبه اذن حضور خواسته روایت شده  
در این وقت مکتفی مرده و مقتدر بجای او بود پارس آن روز پشمار را  
بوی داده مقرب الحفرت شد اما بعد از برادرشک بودند و پت  
غلامی او را سموم کرده اما امیر احمد پس از رفتن پارس حکومت  
تبرستان را بعبد الله بن نوح داد و در آن روز کار از سادات حسن  
علی الاطرش العلوی بر وراثت دیالیه مستولی بود بطله حسن  
معاشر عبد الله حسن علوی با و مدافعه کرد اما بعد از غل عبد الله و آمدن  
سلام حسن سلام را نیز بخت افکند که باریه عبد الله را فرستاده  
توفات حکومت مازندران داشت و احمد سامانی محبین صلح را  
بجای او روانه کرد و در نه دویست و نود و هشت احمد سامانی سیستان را  
بصرف آورد و در این سال غم خود اخی را از جس بدو آورده گرفته  
و اند جان بوی داد و بجزر سیه که طریش تبرستان را متصرف  
شده است و حاکم او را سناصل ساخته امیر احمد سپاه را متکمل شده

مرکب خود خدایت

مرکب خود خواسته و چون احمد حجت ظهار را دست مبداءت و انظم و خبر  
اجتناب میورزید غلامان شیراز را و بچینه نه و هشت و دو شیر درنده  
بر درگاه خسته و امیر احمد میداشتند تا کس مهلاک او نتواند رفت و در  
شب چینه میت نیم جادی الاطرش نه احدی و ثلثانه جرب الثاق  
و قضای آسمانی دو شیر را بر درگاه نه سر درنده غلامان حضرت  
کرده امیر را بقتل آوردند مدت ملکش شش سال و چهار ماه بوده است  
و ذکر نصر بن احمد سامانی بعد از قتل احمد ابو الحسن شهنشاهی را نصر را که صغیر بود  
بجعل کرده مردم با او بیعت کردند و ترتبه امیر از آبای خود گذشت و  
در به و حال اسحق سامانی هم او قصد بجا کرد نصر محمود را مدافعه او را ستاد  
او را در هم شکست و بفرستد و او سینه با دیگر سپاه در هم بسته بقصد بجا  
آمد محمود او را نیز بخت داده و از تقای او سهره رفت و سمرقند را تصرف  
شد اسحق مخفی شده و الیاس پسرش او اسحق را بدست آورده و در  
نزدان بخارا بکشد و سابقا چون حسین مرو روی در زمان احمد دوبار



سیستان را گرفته بود طبع حکومت سیستان داشت و میر نصر بود  
 نداده بسجود و او حسین بنزده منصور بن اخی فرشته او را با خود حبس  
 و خروج متفق کرد و آن در وقت بود که احمد را غلامان کشته حسین  
 منصور را بران داشت که در پیش او خطبه بنام خود خواند و میر نصر حمویه را  
 بفتح او فرستاد چون نیش او رسید منصور مرده بود حسین مرده بود  
 بجزات کریمت میر نصر بن احمد احمد بن سهراب که او را او و اخفاد  
 یزد کرد و شهادت بود بخیران و بجزات بنفستاد و احمد بن سهل بن  
 علی مرده بود با محمد بن حبیب که عاصی شده بودند که نیکو فرستاد و  
 میر نصر محمد را بخوارزم فرستاد و آن دیار مانند تاد که داشت حسین  
 مرده بود و میر محسن داشت چون میر بوعده که حسین بن سهل مرده بود  
 و فاکره احمد باغی شده رسول بنزده متقدر خلیفه در طبیب کجاست  
 و مسؤل و مقبول کرده احمد در پیش برفقت گرفته روی بکران کرده  
 حاکم آنجا را مقصور ساخته از آنجا برآمده سوری در کمال مناسبت بر  
 کرده و برآورد و میر نصر حمویه را برزم احمد فرستاد حمویه احمد رست

آورده بخوارزم

آورده بخوارزم فرستاده و بر شد میر نصر از بنده حیات رست مقارن  
 انجیل لیلی بن لغمان از جانب قاسم بن حسن اطروش علوی  
 بجزایان آمده و امضا بنزایان بکشت و بسیاری کشت پس  
 قصد نیشا بور کرده بکشت و خطبه بنام قاسم علوی خواند و میر  
 نصر حمویه را با سپاه بیداد لیلی بن لغمان فرستاد و بخت  
 سپاه بخارا شکست شد و سپاه لیلی با خد غلام بر چشند و حمویه  
 و محمد بن عبد الله لمعی و ابو جعفر صعلوک و حواریش و ثبات دزید  
 آنرا غلب شدند و لیلی مغلوب و مغلول شد در سال سیصد و  
 سیزده فاکه غلام یوسف ابن ابی شامی را گرفته بکلیف یا  
 شد و مقدر با میر نصر بنام داد که ماری را بنوازم باید که نفس خویش  
 مشرب سوی روی بگر نهاد و فاکه فرار کرد ماهی دور روی نهاد  
 حکومت را اسجود روداتی داد و بخارا سعادت نمود و بعد از او  
 طلبید و همین صعلوک را یکا دی گذاشت صعلوک حکومت را

و در روی



رسیده تا مدینه و شش تریه هجری پارس شد در آن پناهی حسن ابن قائم  
علوی و کان بن کاکلی را از سرستان طلبیده و اری را با ایشان بر  
متوجه اسان شد و در دهستان وفات یافت و بعد از چندی  
واهی گشته شده اسفابین سرودیه بر روی سرستان و قره دین و قسم داده  
و کاشان و لر که یک ستم شده خطبه بنام امیر نصر خوانده و دست تعد  
دراز کرد امیر نصر بنکوب اسفارا از اجاف منع و تهدید کرده اسفار متوجه  
شده سرعصبیان برادر و دظیفه شکری بچوب اسفار دستاده  
منزیم شدند لاجرم در سنه سیرصد و هفده امیر نصر را ری کرد  
و در شب اول متوقف شد اسفار هم موسای محاربه کرده بر طرف این  
محمد و در بر اسفار بوی گفت صلاح است که دینی با میر فرستیم و  
الله را خلاص کنیم چه من از این لشکر که بسیار اتر کند آسوده خاطر  
نستیم او چنین کرد و کار بصلح که نشت که هر سالی اسفار مبلغی  
از بابت خراج ری با میر فرستاد امیر بر گشت و اسفارقوی شد و امیر  
در سیرصد و سی و سه سال در گذشت زمان عمرش سی و شش سال  
و مدت حکومتش سی و یک سال بود و او امیری کریم بنده است سخی فاضل

شاه و دولت

شاه و دولت بود و رود که بخارانی که ارشاد شاعر ای غم است  
منع و مصاحب ندیم او بودند و حکایت توقف امیر در هرات و غریب  
حکیم رودکی او را بر جوج بخار بقصیده مشهوره که گفته شعر با جوی مولانا  
آید کسی با دارم و هر بان آید کسی و تخیل امیر در کوب مشهور است  
و در تاریخ مسطور و بهتر از این کارنده کان نظامی عرشی و چهار مقلد او  
ذکر امیر نوح نصر سمانی نوح بن نصر بن ابوبکر امرا بنشت  
و ضبط مهم بابا الفضل محمد بن احمد نقولض یافت و ابوالفضل بن  
احمد محبوب که از معتبران بود که در کرد با توفیق زبیرا که امیر نصر تخیل  
پیر بزرگ تر خود را و بعجه کرده بود ابوالفضل را با پی ساخته و از او  
نسبت با میر نوح استخفای رفته بود درینوقت بر بند و شوش کرده و اسیر  
نوح استمال نامه ابوالفضل فرستاد و بی بخار با گشته نوح سمرقند را  
بوی داد و چون رکن الدوله و یلمی ری را متصرف شده بود امیر نوح  
امیر علی بن محمد را بری روانه داشت چون پیش او رسید و شکر



که بدرکاد امیرنوح میرفت در سبزه روی رسیده چون ابوعلی بخان  
رسیده منصور بن فرات کین با جمعی از ابوعلی مخلف حسته متوجه  
کرگان شدند حسن فرزدان حاکم آن ولایت با منصور مجاربه کرده  
منصور شکسته و غیر منصور پیش او افتاد ابوعلی با بقیه لشکر قصد  
کردن رکن الدوله نیز از شهر پیران آمد و در سه فرسخی ری نشست و چون بهم  
رسیدند جمعی از اکراد با ابوعلی پیوسته پیش رکن الدوله فرستادند و با چار  
ابوعلی بکشتن لشکر از جانب امیرنوح بوی رسیده حکمی داد و نمود  
و مضمون آنکه ابوعلی لشکر را با انعامه تا کرگان را از حسن فرزدان بکشد  
ابوعلی قبول نموده بشکران کرگان روان شد بعد از حریفی صاحب حسن  
فرزدان بهزیمت رفت و دشمنان را چاره جان مستول شد و در پی رسید  
نخاسان باز کردید امیرنوح نیز پیش او آمد و بار دیگر ابوعلی را بری ستاد  
چون رکن الدوله شهر را بکشد و ابوعلی شهر درآمد و امیرنوح مدتی  
نیش بور بماند و طایفه از انعامه سران از ابوعلی شکایت کردند امیر  
نوح ابرهیم بن کسیر را والی خراسان نموده متوجه بخارا شد و ابوعلی را برادر

خوفضل

خوفضل بن محمود در ایلات و جبال خلیفه خود کرده و فضل بن محمد و  
وینور رفته همه اکراد را با طاعت آورد و ذکر مخالفان ابوعلی را بهر  
نوح موزقان مفضلاً نوشته اند و ذکر ارباب فایده منصور نمیشود و  
فات امیرنوح در سبزه چهل پنج بجای بوده و مدت نیش  
سیزده سال حکیم دقیقی از شعاعی معروف عهد او بوده که بعضی  
شاهینا سه قریل از فرود سی منظوم نموده و در دست علاش  
بقیقل آمد شیخ ریس نیز معاصر او بوده است ذکر عبد الملک بن  
نوح سامانی چون عبد الملک بنشت بکمرین مالک بکلمت  
خراسان برقت و در آن سال مرض و بای عام در قستان و خراسان  
شیوع یافت و محمد بن ماکان با شکر خراسان بجانب صفهان  
رفت و ابو منصور رویه با سپر رکن الدوله خراسان و خیال خود را بر  
داشته بری روی کرده محمد بن ماکان بعد از تصرف صفهان  
بریه را تعاقب کرده در راه بوی در سید و وزیر رکن الدوله ابو



بن عمید در آن زمان پنهان پیوست و لشکر خراسان بهارج مشغول  
 مشغول شدند این عمید با خود اندیشه کرده که با چنین دشمنی شایسته  
 چگونه نزد رکن الدوله توان رفت لاجرم از جان گذشته خود را بر  
 سپاه این ماکان زد و شکران چون چنین دیدند مواضع گردید  
 خراسان را از بجای بکنند و این ماکان را اسیر کردند و ابو الفضل <sup>صغیر</sup>  
 رفته بهمان رکن الدوله و عبد الملک بوقت کوی بازی از اسب افتاد  
 کال شد مدت سلطنتش هفت سال و کیشتش ابو الفوارس بود  
 منصور بن نوح <sup>سنانی</sup> بعد از عبد الملک امر از البکی که مرتبه  
 امارت رسیده بود در باب تعیین امیر و شهریار مشورت کرد  
 او منصور را قبول کرده و سلطان شد اما چون البکی از منصور <sup>بغی</sup>  
 بود بهدایا و تحفه خاطر او را بخود مایل میخواست و منصور قبول نمی نمود  
 آنکه الامر البکی از مایوسی ایغی گردید با سه هزار غلام متفق  
 قصد غزنین کرد و منصور منصب و محل او را با بحسن سچور داده

اورا نجراسان

اورا نجراسان مامور کرد و پانزده هزار سوار بطلب البکی فرستاد  
 و البکی در حدود بلخ با آنها آراست و ایشان را بکشت و اند  
 بلخ بغزین رفته قهر آورد و بگرفت و در صید و بچاه و شش بر علی  
 بن الیاس حاکم کرمان که بخت نجات را داشت معروض داشت که  
 بالغات امیر ملک دیلم را میستوان بدست آورد و بر نامه  
 بوشمیر حسن و فیروزان نوشته که قصد ری دارم شما آماده باشید  
 بعد از بحسن سچور را فرستاد که بصوابه بدینا رتقا کند رکن  
 الدوله خیال و طفلان خود را با صفهان فرستاد و پس خود امیر <sup>غسله</sup>  
 قاخه در بعضی لشکران با سم خراسان روانه کرد و بدین <sup>العیل</sup>  
 او را گردانیده در قهای و شمشیر و سچور بدینا آمد و رکن <sup>الدوله</sup>  
 از ری برآمده متوجه خراسان شد و در نیوقت و شمشیر وفات  
 یافت و البکی سچوری سعی بلخ کرد اما در میان منصور و رکن الدوله



مصلحتی شده که رکن الدوله هر ساله مبلغ صد هزار دینار بخانه میرکاج  
رساند و در خزینه الدوله را هم در حال نکاح آورد و در سیه و نهفت  
پنج هجری مبعوضه در گذشت مدت ملکش میت سال بود  
ادرا امر مزید میخواندند میر بن نوح بن <sup>نور</sup> نوح بن منصور  
بعد از پدر امارت یافت و در اوایل دولت او البتین و قات  
یافت و کسان ادبامارت سبکتگین اتفاق کردند و سبع و ستین  
تلقایه بهفزون بن و شکیر در جهان در گذشت و شمس المعالی  
امیر قابوس بن و شکیر جهان و جبرستان استلا یافت رکن الدوله  
قصد برادر خود فخر الدوله کرد و فخر الدوله کریمه به پناه امیر قابوس درآمد  
و نمی نهد او را شریک و سهم دولت خود کرد و اینده امیر نوح  
در سیه و نهفت و هفت محمد بن ابراهیم سجور را امارت خراسان  
عزل کرد و حسام الدوله را بجای او منصوب داشت در انبال  
عضد الدوله برادر خود مؤید الدوله را بجای فخر الدوله رساند و در

نواحی استر آباد

نواحی استر آباد امیر قابوس و فخر الدوله با مؤید الدوله مصلحت  
داشته و شهرم شدند بخراسان پیش حسام الدوله تاش فتنه شرح  
حال بتوسط وی بخارا عهده داشتند امیر نوح نوشت که حسام الدوله  
مقدم ایشان را کرامی دارد و بدفع منازل ایشان پرواز بجهت  
جمع لشکر حسام الدوله بشا بر آمد و از آنجا قصد کرکان کرد چون  
مکرکان رسید مؤید الدوله در شهر محض شده ایشان مجاهر  
پروا شدند و در شهر قحط بزرگی روی داد که مردم تنگاله جورا با کل خمیر  
میگرفتند و میخوردند مؤید الدوله از شهر پرور آمده بیمار زنت پرورش  
و عیالان عکس بر سپاه بخارا بردند و در حمله اول فاتی از پیش بدر رفت  
حسام الدوله تاش پای افشردا خرب روی بشا بر آورد قابوس  
و فخر الدوله نیز با وی رفتند چون امیر بخارا خبر یافت با بحسین  
سجور مشوری گذاشتن فرمود که لشکر را جمع کنند و بکنند  
و وی درست نمایند و امیر نوح ابو بحسین وزیر را خلعت امیر الامرا



داد که حسام الدوله تاش را انداخته بود که کار کاغذ را به نجواه قابوس سازد  
در غیبت ابو محسن وزیر را با شارت فایق بکشتند و سلاطین  
حسام الدوله که منتظر او بودند سیاحت حسام الدوله را بجا را خوا  
قابوس رکن الدوله از او جدا ماند چون تاش بخارا رفت سیمچ را  
فایق معاهده کرده در استیصال حسام الدوله متفق شدند و ابو علی خال  
تاش را مصادره کرده هر دو عاصی شدند حسام الدوله چون بشنید  
شکوه جمع کرده متوجه خراسان شد آخر به نیکونه مصالحه شد که نیشابور  
از تاش باشد و بلخ از فایق و هرات از ابو علی و درین میان وزیر سب  
علاء الدین تاش را مغرول کرده منصب او را بکابوس سپرد و او در آنوقت نامه  
فخر الدوله که بعد از فوت غرضه الدوله و متوکل الدوله بر سر کار افتاده  
بود بحسام الدوله تاش رسید که اظهار اتحاد تمام کرده بود چون  
حسام الدوله بجا صدهفت بدرفت فخر الدوله دو هزار مرد جنگجوی  
بکایت و موافقت حسام الدوله بختاد ابو محسن بگریخت و  
ابو محسن از پسر غرضه الدوله که حاکم کرمان بود امداد خواست و او دو هزار

لاری بفرستاد

سوار بوی گشتاد و فایق نیز با دو پیوست حسام الدوله بعد از  
مقابله منزیم شد و بکرکان افتاد و فخر الدوله در باره او مردیها کرد  
حسام الدوله در کرکان بود تا دگر گشت مجمل ابو محسن سیمچ نیز بگریخت  
و منصب او به پسرش ابو علی رسید و فضل این وقایع در تواریخ مکتوبه  
تکرار باید چه مقصود ما دیگرست در زمان نوح هشتم برخواست و  
برج ناصر الدوله بکشتی و پسرش محمود بکین باشت نوح بن منصور  
در راه بر سینه سپید شدند و هفت برده ت حکومتش میت دال  
منصور بن نوح **سکنا** ابو حکارث منصور بن نوح بن منصور  
نوح بن نصیر احمد بن اسمعیل ابن احمد بن اسد بن سامان  
سلطنت داشت و ایملک فایق را بخارا فرستاد چون نزدیک  
شد منصور سلاطین را بخارا بر آید و آذربایجان بگذشت فایق  
بکوزدن را بخاران فرستاد در آنوقت ابو محسن بکین وفات یافت  
و میان پسران او اسمعیل و محمود در حکومت منازعتی بود و امیر



منصور بکتوزون را بر ایشان ترجیح ننهاده جانب محمود را نگارد  
 با وجود رسل معاویض و نیارستانی محمود منصور حقوق خدمتهای او و  
 پیران او را بجای فراموش کرد محمود بدانت که ناراض دولت  
 سامانید نزدیک رسیده است بنفسه روی شاپور آورد و منصب  
 قدم را بر زور شمشیر در قبضه تصرف آورد و بکتوزون فرار کرد بطرف  
 رشت منصور بد مع محمود متوجه شد تا سرخس برانده محمود را شاپور  
 بر غاب رشت و چون بکتوزون بمصور رسید آنچه امید داشت نظاره  
 بنامه کسب م با فایق در غزل منصور اتفاق کرده دعوتی ترتیب  
 منصور را بجانانه برده میل کشیدند و این دو نفر در شهنشاهان و  
 ثنائین تلمناه رو بدادند حکومت منصور کیسال و هفت ماه بود  
**عبد الملک بن نوح** سامان امیر عبد الملک برادر منصور را  
 که خور و سال بود پیاوشاهی برداشته و خواص و عوام بخار بستند  
 علامت امر زبان کشاندند و در بنوقت خبر رسید که عاقبت مسعود

بیل را غول

بیل را غول نزول کرده بکتوزون و فایق بهر سینه و بجانب  
 مرد شدند محمود سیف الدوله رسولی فرستاده امر را بر کفران  
 لغت و تصحیح حقوق منصور علامت کرد بکتوزون و فایق از روی  
 ندامت از قول عبد الملک محمود را بوعده مرده دادند و خوش  
 آمد که گفتند و تقبلات نموده سیف الدوله سپیدید که او بکهای  
 کند که ثالث ایشان محبوب شود از بیل را غول برخاسته بمرد آمد  
 بکتوزون و فایق متحیر و اندیشه ناک شدند عبد الملک را از شهر پیرون آورد  
 در برابر محمود نزول دادند و سفعا بکینخشند و بعد از مصاحبه قصه محمود  
 بازگشت از سپاه عبد الملک جماعتی اجامه باذیل سپاه محمود  
 نظامی خواسته سیف الدوله محمود مرخصت کرد بر ایشان حمله برد  
 و زخمی غظیم رشت و جمعی کثیر کشته شدند عبد الملک و فایق بخیار  
 رفته بکتوزون نیش بر افتاد و ضراسان بمصرف محمود در آمد  
 و فایق بمرد و الملک خان بخارا آمده امر را بگرفت و عبد الملک را



را از شهر بردن آورده در برابر محمود نرول دادند شفا بخشید و بجه  
از خصایح و قصه محمود بگشت از سپاه حبه الملک جماعتی اجاره  
بندبال سپاه محمود که مخفی بدست آورده بگشت و این سلسله اخراج  
یافته و در سنه سصد و نود و شش این واقعه افتاد در بنوقت ابوایمن  
منصر که از جمله کرفاران ایملک خان بود از میان مجوسان بکویت بخوارزم  
افتاد و بقایای آل سامان بر او گردانند و در طلب ملک برآمد و  
برعمال ایملک خان غلبه کرده بجار روانه شد و در تهای مدینه و خرمین  
بجای روضه میسر داشت تا بر سر نصر بن ناصر الدین برادر محمود  
رفت و محمود و قصه منصر بچو جان افتاد تا بوس خدمات بزرگ بی  
کرد و او را بتسخیری تقویت نمود و بمران خود را بادی بپوشانده منصر  
فریب امر را خورده بسوی نیشابور باز گردید و بباراد محمد مناصره کرد  
سکنت باقیه لشکر او متفق شدند و امیر نصر او را تعاقب کرد  
در بدست و منصر از سوادیه پرخود ارسلان الموی حاجب خود را  
که ظهیر دولت او بود بقتل آورده بر خس رفت نصر بن ناصر الدین  
در سیه و برادر جلاد برادر امیر او اسیر و قتل شدند بی منصر بنیان

ترا که

ترا که غزاقا غزان شیخون بروی زدند و جمعی کشته دی کنایه چون  
رفته از آنجا با پیورده افتاد کسان خوارشاه او را پراکنده کرده باغزین  
در افتاد و ماه روی نامی از چاکران سیف الدوله محمود و انطاویه بقتل  
او ترغیب کرد و در سیه و نود و پنج او را بگشتند و دولت سامانیان  
منقرض شد و بکج سیف الدوله محمود خسروی آن ماه روی منف  
را بدترین طوری بگشتند مدت دولت آل سامان کمبده و شش نروده  
سال بوده آنان پس غزنویه پادشاه باک استقلال حراسان شدند  
طبقه سیم آل بویه که از اولاد کتیوس برادر الخویشردان  
و حکمران مازندران بوده اند و در تاریخ مولانا محمد بن حسن بن  
اسفندیار مشهور با ولید الله آمده است که چون چهار صد سال زمان  
ملوک طویف ایران پس را اسکندری پری شد و از دشمنان بایگان  
شهنشاه بهمن نژاد سامانی اردوان و سایر مغلوب کرد و  
و غالب کردید شاه مازندران که انگاه اولاست را فرستاد که گفتند  
جستفاه نامی بود که پدران او اولاست را بفرمود غلبه از



از نواب بکنند گرفته بودند نهاد اردشیر بادی بهدار میر بست و ملک  
از وی باز گرفت وی نامه بهر بهر افراسیاب یعنی مؤبد مؤبدان و بهر بهر  
بهیبدان که بهرام خورزاد تنه نام داشته نوشت و به بعضی کارها  
شا هشتا اکار و هزاری کرد و مؤبد مؤبد بلیل در میان شکهای اول  
باطل نمود و چنان ستایش اردشیر کرد که شاه فرسودا که یعنی صحرا  
کوه و دریای مانده را بپشیمان شده نزد اردشیر آمد و ولایت ریا  
تاج و تخت تسلیم نمود اردشیر دیگر باره حسن شاه را بپادشاهی  
فرستاد که محضی فرمود و بفرستاد و حکمرانی آن دیار تا زمان  
فیروز در فغان او ماند چون قباد پشاهی رسید ترکان خراسان  
و تبرستان حمله آوردند بعد از کنگارش مقرر شد که قباد پسر مهر  
خود کبوس را پشاهی خراسان و تبرستان بفرستد و چنان  
کرد و خراسان را از ترکان بسته و مانده را را مطبوع ساخت و  
دوران ایام مزدک بن مالدان دعوی کیش آوری و پیاپی کرد همانا  
قباد را بفرستد و بخود مایل نمود چنانکه پشیمانان و کیشین روان با او باقی  
نزد هم کرد مزدک بهیبدان را ضیافت کرد و پشیمانان سیر و متفرق

ساخته بهار

ساخته بهار را بر زنده بگذاشته و مزدک را نیز مهلاک فرمود و چون  
امالی ایران یزدانی و زرتشتی بودند و قباد را دیگر گرفت و کیش تازه  
پسندید عموم امالی ایران از او بخریدند و او را ضعیف کردند تا  
در کدشت چون این خبر در اقطار عالم سمگشت پادشاهان  
طسراف قصد ایران کردند از آنجا خاقان ترکستان بود و در این  
وقت اکثر پادشاهان بر جای پنداشته بود چون از کار خاقان خبر یافت  
برادر اکبر خود کبوس که حکمران تبرستان و خراسان بودند را بگذاشت  
که من بخرم همان عازم تو نیز به مردان جنگی دار الملک خود می چونند تا که  
خاقان را بجا کبوس چون این سخن بشنید مردم تبرستان و  
خراسان را برداشته برزم خاقان شد و با او مصاف داد و او را  
بسکت و براند و از آب بگذاشت و بر پشت پس از خمر خاقان کیوس روی  
بجو از دم نهاد و تسخیر کرد و بهوشنگ نام از اقارب خود را در خوارم  
بنا نهاد و برای خرم کرد و تا نزد و بفرستد و در آورده خوارم آن  
حدود را خد کرده تبرستان باز آمد و استقلال تمام یافت و شمت



او در نظر واقع کرد و غنیمت شایسته بی در سر آورد و نامه بانو  
نوشت و بعضی غنایم بیدیه فرستاد و در آن نامه نوشت که من ببال از تو  
مهرم و تو که هر چه در تو فغان را بشکستم و خراج حدود زایل مگر قسم را  
بنامه که تو جاد را بای من طرف دارم و میگویند است که تحت قیام من  
دهی تا من ترا بایستی بزرگ هر چه تا من مخصوص دارم چون نوشیروان  
نامه برد و بخواند بنویسد ان بنو جواب داد که کیوس آب بخرای می نماید  
و آفتاب بکل می انداید و شاهای کهتری و مومتری و سینه نجیبش  
یزدان و قبول خلق ایران است نوشیروان نامه شایسته به برادر تو  
که اصل بعضی عبارات این بوده است یزدان نوشیروان را از کیوس  
دانسته است و بدو داده و پدر را چون گیتی میشد بزرگان و مویده  
ایران شهر را بخواب است و با ستاره و متحاره همه اینکار بمن بازگذاشت  
چون کیوس نامه نوشیروان بدید با شکر آراسته بحد این آمد و وصفت  
داد و مقهور شد و مجوس گشت شاهنشاه ایران او را بیازگ و توبه

اظهار داشت

اظهار داشت در مانی پیغام کرد و او نیز رفت و گفت در حسن شک  
مردن به که شکست بر بردن هم دال شب گذشتند مدت حکم نش  
هفت سال بوده و نوشیروان پس از قتل کیوس شاه پسرش را  
چندی بمبارت در مدین داشت دیگر باره خاقان خبر کیوس  
و بطبع خراسان برخواست و شکر بر است نوشیروان بشکر فرمود  
بر سر فغان رفت و در روز جنگ صفها را مست کردند و ناکاه سه هزار  
سوار کمل و مسلح چنانچه جزده فهای چشم ایشان پیدا بود با ریا  
لباسی سبز برکنار شکرگاه حاضر شدند و در برابر برکنان صف برآ  
و چند کوه کس ایشان رفت و نشان و نام پرسید اصلا پاسخ ندادند  
در وقت مبارزت خود را بر سپاه کرستان زدند و نامش را از پیش برد  
و در هم شکستند و بعد از آن خفرا ام از پیش سپاه نوشیروان گذشتند و غم  
رفتند و نوشیروان را اینکار در شکست نماند و بی سلاح و دنبال آنان  
گرفت و چند کوه پرورش و نایش کرد و سحی بنام خود را از آب



در آنکه و مولان سبز جامه را بپوشان سوگند دوا ایشان بستاند و بپوشان  
کرده معلوم شد که از اولاد سوخرا و لی سیستان که از شراد منوچهر بوده  
میشد شرح این مجمل است **مجله** انحال سوخرا و اولاد او که در عهد  
فروردین به قبا دستوار پادشاه هیا طله و طحارستان از اوروی  
بگردیدند و فروردین به شکر گران روی ملک هیا طله و طحارستان  
مرد را به پسر پادشاه را در پادشاهان پی آب و ظف انداخت و همه را کب  
و مرکب ببردند و مانند پادشاه ایران در چار کار خود چهاره شده و بیک  
ملک هیا طله اعتمد لبره تا بعد از عهد مجد در مائی یافته باز آمد و چون  
بایران رسید رفع این تنگداری دیگر براه قصد هیا طله کرد و غنیمت  
و سوخرا نام داشت سیستان را که مردی بزرگ بود بنجامه و سر خود قباد  
و بلاش و جامه را به سپرد و خود راه برگرفت و چون بان ملک  
رسید و مصافق مقهور و ماسوس شده و به دست ملک هیا طله  
تقلید سید فرزندانش اسیر مانند سوخرا چون این بد است  
باشد جزایران و سیستان بچگون ماحث و دستوار سکه هیا طله

که الملک راجا بنیان

که الملک راجا بنیان تیر گویند داشت که مرد میدان سوخرا تیر شده  
بعد و صالح و داشت پیشاه و پسران شاه و اسرای ایران را باز و او خوشتر  
نیکنام و شاد گام بایران آمد و بلاش را بر تخت شایسته هی ایران نشاند  
و قباد و جامه را بایع او کرده اما قباد و از ایران کریمه پناه بخاقان  
ترستان برده از او لشکری گرفته بچاک برادر آمد چون بری رسید  
بلاش و قات یافت خوشه از انالی ایران پیشت قباد را در محبت  
کرد و کارشای او را راست دید و پیام فرستاد که سپاه تیر کرانز کن  
و بهار الملک درای و بر سیر شین قباد چنین کرد پادشاه شد و بکن  
تیر سوخرا استقدال تمام یافت آخر کار حسد در حضرت شاه بر سوخرا  
نشان بد گوی در از کردند سوخرا پسر خود را برداشتند بترستان آمد و  
از خدمت شاه دوری کرد شاه لغیر خود او را بعد از یکشتند فرزندان او از  
ترهستان به خدمت شاه رفتند سکوت کردند تا قباد تیر در گذشت و او بزرگ  
نشست و پوسته حویای اولاد حوسه بودند مکافات نام پشگی ده  
و این وقت که الا بتردان را با خاقان مقاتله افتاد پسران سوخرا بخت



چند سپاه برار شده و بحاکمیت شاهنشاهی ایران آمدند و سپاه بزرگ گشته  
چون الوشیروان احکام کرد حال خود بگفتند و شیروان گفت در بلاد چکانه  
نمانید و باین بایران آید بر حکومت دولایت که خوابید در بیخ کیم  
رزح که مبین پسر سوخته بود سیستان بخاست و گویند وی همان حکم  
معروفست که بزرگداشت آنست و ابو زبیر چون خواند و قارون باز نذران  
رفت کرد ذکر قارون بن خسرو و حکم آن او در مازندران  
و شیروان در مازندران آمد در حدیثه بنشیند و ولایتی نهاد  
کوهد و اپور و فریم که کوهد قارون خوانند بود و او را سپهبد لقب نمود  
و آن کوهد بنام وی کوهد قارون شهر گشت و اولاد او را آن پس خان نامید  
خوانند و صد و ده سال در آنجا حکمران بوده اند در ذکر اولاد شاه پورزن  
کیوس و چون شاه پور کیوس بن قباد در گذشت زما شاهی و ملک پسر فرزند  
و شاه پور را با نام پیری بود خدمت پریز یک کرد و در سفر مردم حرب  
چو سپه بولد نهاد که ده بود و چون پریز یک را همی مستقل شد استخ

و اندر بایکان

آذربایجان و عراق و بستان باد داد و او بقوت سپاه بر خیزد  
و ترکستان مستط گشت چون شیردیه پدر خود پریز را بگشت  
خانه باد را که در بدین نوحه اب کرد و اموال او بتاراج داد و او را گرفته  
بند بر نهاد و بستان فارس فرستاد چون شیردیه در گذشت  
و از وی حدیث برشت با صحرای ترککان ایران باد را بدگرگاه خوانند  
و سپاه را بد سپهره و انمزد قبول خدمت آن زن نموده باشند  
رفته بعبادت پروخت تا بزرگ و پادشاهی رسیده و با عجب جنگ  
در آنجا ریزد کرد و رانجا است و اموال ادبار داد با خود میشت  
تا چنانکه نذگور شد فرار کرده بگریخته شد و با تبرستان رفته باشند  
کوسان معتکف گشت ترککان خراسان بجا ترتیب و غریبان ایران  
بگرفتند و زندان دارند و دیران کردند اما لی تبرستان در  
صد و پنجاه و او را پادشاهی برداشته دارند و آنکه برادر دین و لا  
ارنگانه پسر دخت و پادشاهی مستقل شد و پانزده سال  
مستقل حکمران بستان بود تا روزی و لاش نام بخبر ادرا



اورانضرب روی کبشت و خود حکمران شد و هشت سال چنان ماند  
و ابابوسری سرخاب نام مانده بود هشت سالگی از مردم کولا  
که او را خورزا خسرو سپاهی مینا میداد سرخاب را بدید و گشت  
و بخارن کوه برده مردم بروی کرد اندک و بر سر دلاش فتنه  
و او را بخون باو گشتند و سرخاب را پاوشان مار تیزان کردند سرخاب  
سی سال و بعضی سه سال نوشته اند که حکمرانی کرد پس از او پسرش مهر  
چهل سال حاکم بود پس از او سرخاب بن مهران میت و پخال  
پس از او اسپهبد شردین بن سرخاب لقب ملک الجبال میت و پخال  
پس پادشاه قارن میت هشت سال ایالت تبرستان داشت در  
سال دویست از هجرت ببردش پور شهر یار شست و دایم شیشه  
جعفر بن شهریار دوازده سال حکمران بود او دو پسر داشته سرخاب  
و مازیار در سنه دویست و چهل با صرار مامون خلیفه عباسی ملان  
دژا کبریست و در زمان او داعی کبر خروخ کرد قارن ابن  
سهر باین قارن میت ملک و کجی سال بود در ستم بن سرخاب بن

قارن بعد از

قارن بعد از چند خود میت و سه سال مانده پس از شردین بن ستم  
سی و پنج سال اسپهبد شهر یار بن شردین بن ستم سی و هفت سال  
و وی خال شمس المعانی امیر قاجوس است که در سنه سصد و نود و هشت  
امیر قاجوس در کبشت و این ستم هشت سال اسپهبد شهر یار  
دارای سی و پنج سال و او معاصر سلطان محمود غزنوی بوده است حکیم  
زده پس از بخش از سلطان و فرار از غزنین طمیسان او بازمان  
شد و خواست شاهانه را بنام شهریار کند زیرا که احوال  
کبایران و اجداد این طبقه بود وی قبول نکرد و فرمودی را کین  
و او خوشنود کرد و پشتهای هجو سلطان را بدینار نام از حکیم  
بخجید و شست عزیسی روی ستم بن شهریار اسپهبد و طکران تبرستان  
شد در سنه چهارصد و شش زده و در جنگ علاء الدوله مقتول و دولت این  
طبقه ملوک کیل مشهور بکار و ماره در مقام خود مرغم خواهد شد  
طبقه پنجم ملوک آل بویه ملوک دیلمه شهریارند و ملوک

م



آل بویه مشهور به بالیه بنیه با کافر فرس منشی میشود ابوعلی سکر در  
در تجارت آورده که آل بویه از اولاد نیکو این شهر بارند و در شادی  
در جامع آنها از احفاد و بچه‌های کور دانسته در کتاب تاجی نیز این  
قول اختیار یافته بویه بدین گونه است بویه بن قحط و این  
نام بن کوهی بن شبر بن شبران شاه بن سیتان سیس جردین  
شهر بن سبناد بن بگرام کورانی است بهر حال اجداد بویه از  
انقلاب ملک عجم بکیمانات و دیلمان افتاده در راه و به حمل منور  
شده بویه نامی بهرست بر وزن بویه که بعضی رفتار است و این  
معرب کرده بومینیکانند چنانکه ابوعلی مسکویه در معنی مسک  
بوده است بکنایه بویه که سبب بویه بوده است چنانکه لفظ بویه را  
تجلا ف مسکویه و سیبویه بویطه به بوی لفظ بویه خوانده اند همچنان  
ابو جعفر کاتب که کاتب بوده و کاتب عجم خالو را گویند و او خالوی محمد بوده  
بوده لهذا او را کاتب میخوانند اسی اصل بویه سه فرزند داشته اول علی

دوم حسن و سوم احمد و بویشتی بخواند بید که در قطعه اش از قضیب

او جدا شده و افتاد چون خواب را بختی و ناگفت او تعمیر کرد که  
سه فرزند تو کوشورستان و شهریار خواهند شد و بمردود و دهور حسن  
شد که علی عماد الدوله حسن رکن الدوله و احمد معز الدوله لقب  
از آل بویه در فارس و عراق و بعد از هفده تن ایالت یافتند  
چون سادات غویه بر مازندران حکومت یافتند و در کبدان  
حکمران میکردند و لیران غمزه بوارت ایشان میفرستاد و در  
وقت حکمرانی محمد بن ابوحسین غلوی طالی اهل ماکان بن کاکلی کاز  
معارف امر عهد بوده و او تقویت کرده امارت یافت و  
اسفار بن شیرویه با او میبایه کرد و برستان را از نزاع فرمود  
و بعد از ماکان برگشته برستان را از او باریس گرفت و بویه  
بملازمت ماکان بن کاکلی مشغول شد و بیها خود مقدمه  
مقصود بود و مرداوچ بزرگی یافت و فارس را با طاع آل



بریه مقرر داشت و آل بویه متغیر خو نخواهی مرد و هیچ بزرگی نشد  
و اول ایشان عماد الدوله سب عماد الدوله علی بن بویه چون  
فارس را تصرف کرد حسن برادر خود را بنشیند عراق و احمد را  
و سناده و خود نیز از استقلال یافت و کجی عظیم از اموال مخزنه  
یافت حاکم فارس بدست آورد و از غلط هر ساله ششصد هزار  
دینار عراق و فارس را قبول نموده و خلیفه او را عماد الدوله لقب داده  
عاقبت دم استقلال زده است شانزده سال و نیم مستقل  
بود و در سیصد و سی و هفت درگذشت و موجب وصیت او برادر  
زاده اش عضد الدوله بن رکن الدوله بنشست امور سپاد و  
رکن الدوله رسید رکن الدوله حسن بن بویه عماد الدوله او را بجای  
عراق فرستاده بود و در آنجا استقلال یافت بعد از خبر رفت  
عماد الدوله بشیر از رفت و نه ماه با عضد الدوله بود پس شکر بنجد  
کشید پسر عم عضد الدوله بجای او را که در نه مدت متکفی عباسی بود  
مقتید کرد و ولایت فارس و کرمان را از سرحد شیراز تا میخدا

به پسر خود عضد الدوله

به پسر خود عضد الدوله داد و همدان و جبال درکی و شهرستان  
و قره قیون و طبرستان و رودبارت و کرستان و لرستان را  
بعضد الدوله تفویض کرد و متوجه الدوله حکمران اصفهان و قم و کاشان  
و ابرقوه و ساوه نمود و آن در برابر رکعت که تابع عضد الدوله فغان  
و شاهنشاه ایران باشند و خود در محرم سنه سیصد و شصت و شش در  
گذشت مدت حکمرانیش چهل و چهار سال بود شانزده سال در زمان  
عماد الدوله میت و هفت سال بعد از درگذشت ابو الفضل محمد بن  
حسن المعروف بابن عمید که مشهور عالم است و صاحب این عماد  
از اصحاب و تالیف او بوده محمول بود و تعالی کشف که انشا الله تعالی  
استد یافت و بعد محمد وزیر بکجه شاه بنام شد و ابو القح علی بن محمد بن  
عمید بعد از پدر وزیر شد و بزرگی او بجای رسید که صاحب  
ابن عباده که بحکالت قد مشهور است مع او کف بر پای خوانسته برادر  
خوانده می و فخر المجددین ابن بابویه معاصر رکن الدوله بود همانا از رفیق  
از رفیق صحبت انتخاب ملوک آل بویه بار و متندی ال رسول الله



صلی الله علیه و آله وسلم رفت کرده اند معزالدوله ابو حسن احمد بن یحیی  
 ادبقرمان عمادالدوله در کرمان و سیرجان و اموار و دایم حکمران بود  
 در سنه سیصد شصت بصره را نیز مستخر کرد در تاریخ مسطور است  
 که بفرموده در مساجد یعنی بر معبود و غائب ندک و مانع و قن امام حسن  
 علیه السلام نزد جانشین و خراج کننده ابو زعفرانی از مدینه  
 و خراج کننده عباس از شوری شروع و دوقوع یافت در نیمه  
 اباعبدالله الحسین علیه السلام و صلوة عهد خیر خرم بمثل عیدین  
 در زمان ادبقرمان آمد در سنه سیصد و سی و چهار بنیاد درت و سنگین  
 خلیفه عباسی را میل کشید و فضل بن مقدر را خلیفه نمود و مدتی  
 ادبقرمان کمال در راه و عمرش نجاه و چهار سال و ده سال در سنه سیصد و سی و  
 شش بود و وزیرش حسن بن محمد بن مران بن ابی بکر بن عبد الله بن یحیی  
 بن مالمع بود و گویند وزیر مذکور در سنه سیصد و نجاه و دو و طاعت نمود  
 و اول بخت بدیده و در مغایرتش در مفرده و نجبه که شعبه اجامه مدون  
 ساخته ابو شجاع بن خضر و محمد الدوله و علی

بن رکن الدوله

بن رکن الدوله حسن بن بویه زنده خاندان آل بویه بلکه نقاده  
 سلطین عالم بوده شیخ جمال الدین سیوطی که از غلام علای شیخیه  
 در کتاب طبقات النحاة ذکر کرده که گفته که عضد الدوله یکی از علما  
 عربیه و ادب بوده و فضل و نحوی و شیخی و افعی است ابو علی  
 چون الضیاح بخوار تالیف کرده بنظر سلطان عضد الدوله رسیده  
 فرمود برای تعلیم که و کهن خوب است علی الجبل شایسته عضد الدوله  
 در سیصد و شصت و شصت و شصت در شیراز حکام و صفت غم خود عماد الدوله  
 بر بند پادشاهی برست و بند امیر از جنبه قوی اوست و شمار  
 مرقه مطهر بن خف اشرف و از الشفای بغداد و استحداث عضد الدوله  
 و در ششم شوال سیصد و مضاف و دو و بعلت صرع در گذشت و در  
 در بن خف اشرف مدفون شد و مدتی بلکه شری در چهار سال بوده و  
 کتاب تاجی که در مآثر آل بویه است بنام او نوشته اند ابو الفداء  
 بن مطهر و وزیر او شیعی مذہب بوده ال جمل ابو عبد الله محمد بن  
 بن الثعالبی الحاکم بن الشکب باطریق معاصر او بوده و حسن بن یحیی



بهشت رسید و سید رضی علم الهدی رضی از تاج شیخ مفید بوده اند  
و قاضی ابوبکر باقلانی سنی از ناصحین او بوده است **ع** **الدوله**  
**جنتیابن** مغیرالدوله **اسدبن** برید بر صفت پدر او بعد از او  
شد و بهیچوقت امور از او عزم خود کن الدوله بیرون نداد  
و در تاریخ قاهره مصر آورده اند که جوانی شجاع و قوی جسد بود  
چنانکه شایخ کاوی را می گرفت که گاه با هم گاو و گاو حرکت نمی توانست  
کرد بعد از فوت پدر در بغداد بر سر بر مارت برآمد و بهیچ وجه  
مشغول شد و میانه او و ترکان بغداد منازعتی افتاد و بقتال انجامید  
مغلطه با برسط رفت و چون عضد الدوله شبیه بسیار پیچید و رفت  
و فلیقه و انراک از هم او بگریختند و عضد الدوله در بغداد میماند شد  
کس دست او طالع فلیقه را بگریخت و خود آورده با او بیعت نمود  
و بختیار را راه چشمتی بسیار ساخته بشیر از بار گشت و اما بعد از فوت  
رکن الدوله که عضد الدوله باز میخواست و ره مغیرالدوله پس نمود بغداد  
بقتال او در آمد و در اسیر و قتل شد مدت عمرش سی و شش سال دیت

حکومتش بازده

حکومتش بازده سال بوده بعد محمد بن مجیب بقیه با مرز ارتش قیام منمود  
و یکانی رسید که هر شب هزار من شمع در سر کار او سوخته میشد  
چون عضد الدوله میخواست آمد و غنای الدوله مقتول شد آن وزیر را کتیم  
عضد در پای پل مبراک کردند مؤید الدوله **ابو منصور** برید بن  
**رکن الدوله حسن بن برید** بعد از پدر خود رسولی بنزد عضد الدوله  
دستاده است دعا کرده که در امر صفهان دعالت باید عضد را  
ادب او پسند افتاده در تربیت و تقویت او کوشیده اما  
میانه او و برادرش فخر الدوله بسببیت عضد الدوله نزاع افتاده و  
فخر الدوله بقتال بوس شمس المعالی پناه برد و مؤید الدوله لشکر گردان  
برده بر برد چیره شد و هر دو بخراسان رفته بحکم الدوله تاش  
پوشید چنانکه مرقوم افتاد مؤید الدوله چندین بغراغت کدرانید تا  
تا در سیصد و هشتاد و سه بعالم دیگر رفت مدت سلطنتش  
سال درین مدت و صاحب کافی ابو القاسم اسمعیل ابن ابی الحسن



عبد بن احمد بن ابراهيم الطالقاني مشهور بر ابي نوري اثنى قیام منبج  
که بعد از فوت او در مای شهر ری رسیده و فخرالدوله پادشاه سباه بود  
گویند در اسفار چهار صد نفر شرکت صاحب را میکشند و او هجده  
سال تمام وزارت کرده و سصد و هشتاد و پنج در گذشت و نعش او در یک  
فخرالدوله با جفیان بردند و او را در طوقی دفن کردند از تالیفات او کتاب  
مخبط است در لغت و آن هفت خلد است **فخرالدوله ابو حسن**  
**علی بن رکن الدوله حسن** این بویه بعد از فوت مؤید الدوله او را  
در خراسان پس از سه سال هجرت طلب نمودند و بیامه تمام امور در دست  
صاحب بن عباده گذاریدند و صاحب بعضی کارهای بستان  
رفت و بنصرف آورد فخرالدوله سیح عراق عرب کرد بجهاد الدوله بن  
که امیر الامراء بغداد بود او را بخاریه استقبال نمود فخرالدوله بکربلا صاحب  
مغفور نگردد درین وقت در گذشت مدت ملک فخرالدوله چهار ده سال  
بوده در سه سصد و هشتاد و هفت در قلعه تبرک خوالی ری که برادرزاده  
واقع بوده و چینه آبی داشته که التون چشمه علی مشهور است فخرالدوله شب  
شرب و کباب گوشت کاه و کورسپا ر خون در مریض شده در گذشت

چون مقابله

و چون مقابله خزان نزد پسرش محمد الدوله بود گفتی شایسته است بنامه  
شخصی که مقیم جامع ری بودیم که شایسته گفتن بوده آورد و لغوت  
و فخرالدوله را در آن گفت گفتن کردند فاعلموا یا الولا انکما و او را در شهر  
منون کردند و غارتی فرستاد و کندی متبع بر سر خاکش برافشید که  
بعد از وی یحیی شهمری هنوز آثار آن بر وزارت و بعضی مانده آن  
گنبد را مرقد طغول سلجوقی دانند و طغول چون کشته شد سر او را  
فرستادند و آن او را بر شتری افکندند نزد خوارشاه بردند و او چون  
سلسله این سلاجقه کسی از نوغانه که برای او مدتی بایسن رفت برادر  
امامه از فخرالدوله محمد الدوله برای پسر امیر گذاشت که چه پدر  
گفتند داشت **شف الدوله ابو الفوارس شریز بن**  
**عضد الدوله** وقت وفات عضد الدوله بکرمان بود چون اذوقه  
اکادمه پسر از آمد وزیر پدرش بصرین هر دو را بکشت و پسر  
ماهور از برادر خود را ابو حسن بن احمد که از طباطباص  
الدوله ابن عضد الدوله حکومت امپراتور داشت مغلوب کرد



پس لشکر بجای آوردند و بمقام الدوله امیر الامراء بغداد و بایه لثقات  
نزد برادر آمده ادرا محجوس داشت و در سال یاقبل که زبیده  
مقتاد و نه برقت در جوار پدرش نجف اشرف مدفون شد و ذکر  
ابو کاخانه مرزبان بن غصه الدوله بعد از پدر او در بغداد  
امرت داشت بعد از چهار سال و شش ماه بمشیت امور دایم  
بود پر دخت شرف الدوله بغداد آمد او را مقید نموده و یک  
محل فاس دستار او بعد از فوت شرف الدوله برادر خود بی ترک  
آن حبس را می داشت با سپاه جزار متوجه بغداد شد و برادر الدوله بن  
غصه الدوله که بعد از فوت شرف الدوله برادر خود امیر بغداد بود بیک  
آمد بعد از آن مصاحبه کردند الکاه فاس و سر زبان کرمان متعلق  
و عراق عرب و خراسان بمقام الدوله مقرر شد چون رعایت  
و علم را بر همه عالم رحمان میداد مردم از مصنام الدوله برنجیده  
نفران اولاد بخشیدار را که در حبس بودند پیرون آوردند و بمقام  
تبع افتاد مصنام منظور شد و امیر کشت در سینه سینه و شش  
دست کوشش سال و شش ماه و ادب پارسلیم و طیم و صایم الله و قایم

ناله اولاد

قایم اللیل بود بمقام الدوله ابو نصر خسر بن فرزند بن غصه الدوله  
بن رکن الدوله بن بویه برزخوت الدوله بر سینه شش پاری بر  
و قه در باب الله جایی او را لقب شهنشاه قوام الدوله فرمود و بر اکثر  
ممالک دایم مستطاف و با سلطان محمود صلح نموده و دست  
او را بحال نکاح خود در آورد و در لاریان نازد ران فوت شد و  
دخترش را بحسب وصیت نجف اشرف بردند مدت ملک شیت  
و چهار سال بود و زارش با ابو الغالب فخر الملک علی بن خلف  
الواسطی بود در سال چهار صد و هفت سلطان الدوله او را در  
هواز بخت دار اموال او سصد هزار دینار نقد برطرف در آورد  
سوی اراکش و عرش بیجا مال رسیده بود محمد الدوله ابو طالب  
دستم بن خسر الدوله علی چون فخر الدوله در کدشت پرش  
محمد الدوله با صغرش بر سر سلطنت نشست مادرش سیده که زنی  
بود عاتقه بمقام ملکی او قیام مینمود و بعد از بلوغ خود مقصد  
امر ملک شد بین سب سیده رنجیده از او بلرستان رفت



و با سپاهی جزا بر مجاریه کرد محمد الله اوله امیر و دستگیر مادرش  
و سید بلاست خدای حکومت کرد با فرزند را خستبار و العبد  
سید و رونقی در کار محمد الله و نماند سلطان محمود غزنوی او را  
ستاد مل ساحت و عزیزین دست او و خود را بر خود را حکمران  
صفحات غرق کرد ایام سلطنت محمد الله و قریب بی سال بود  
و شیخ ابو علی سینا معاصر او بود اقل وزارت او میفرمود پس  
وزارت ابو جعفر علاء الدوله کا کو خیال محمد الله و قیاد سلطان  
الدوله ابو شجاع بن بهاء الدوله ابو نصر بن فیروز بن عضد الدوله  
بعد از فوت پدر تاج حکومت بر سر نهاد برادر خود جلال الدوله  
بصره دست او و کرمان را برادر دیگر خود ابو الفوارس داد چون در کرمان  
مشکلی بر سر سینه نجاشی سلطان جلال الدوله بر شیراز مستول شد و  
سلطان الدوله چون آگاه شد متوجه ابو الفوارس گردید او شکست یافت  
و از آنجا بخراسان شد و سلطان محمود غزنوی پیوست سلطان او را  
با سپاهی سید ابو جعفر فارس روانه داشت دی کرمان

و شیراز را

و شیراز را بخیر کرد و دیگر سلطان از و بچیده بخراسان فرستاد  
سلطان الدوله چون این بشنید بکرمان آمد و ابو الفوارس بهمان کوشش  
در میان مصالحه شد کرمان با ابو الفوارس شد تا در سنه چهارصد و  
پانزده در که نشست مدت حکومتش دوازده سال و گری بود است  
وزیر او حسن ابن فضل ابن سلوان بود و گویند قهر حار و جفا  
ایم حسن علیه السلام را او بنامش و او را امر او و زاری و علم بوده است  
و در چهارصد و دوازده مکهول شد **محمد الله ابو علی حسن**  
**بهاء الدوله ابو نصر** خروین فیروز بن عضد الدوله و علی  
در سنه چهارصد و یازده در بغداد الوای مخالف او شد  
خطبه بنام خود خواند مدت پنج سال حکومت داشت در سنه  
چهارصد و شانزده بعالم اخضر رفت غر الملوك ابو کا بخار  
مرزبان بن سلطان القلمه بعضی او را عیاد الدوله و حاکم الدوله  
هم خوانده اند وقت فوت پدر با هموار بود پس از استیلا خیر  
پسر از رفت میانه او و دشمن ابو الفوارس حاکم کرمان مکرر مزارعه شد  
و مدت مجادله استدا یافت در سنه چهارصد و نوزده ابو الفوارس



بر فرس چوپن سوار شد مصالح که چهارم مرد بود دست و پای آن  
مرب و زمام چهارم بدست ابوکا بنجار در آمد با جلال الدوله که  
امیر الامراء بغداد بود مخالفت کردند و در سال متذمبات  
سنه چهارصد و سی پنج جلال الدوله در گذشت و خطبه بنام ابوکا  
خوانند و درین ایام طلوع دولت سلاجقه ظهور کرد و ضعف دیلم  
اشکار شد در سنه چهارصد و بیست ابوکا بنجار نیز در گذشت  
سلطنتش مدت و خیال بود در زمان او اسمعیل شاکاره که او را  
از ترا و سوجر می دانند و بعضی از اصفاد از شیر بیکان می خوانند  
و اجداد او قبل از ظهور اسلام از اسپهان ملوک پارس بوده اند  
و بعد از اسلام مجهول دارد پارس نیز بسته اند خروج نموده بر فارس  
مستول شدند و حال این طایفه در مقام خود مذکور خواهد شد  
جلال الدوله ابوطالب بن بهاء الدوله ابو نصر بن فیروز بن  
عصه الدوله علی بن ارفوت شرف القلم بر سنه مکتوب  
برآمد شانزده سال و پانزده ماه حکم کرد غالباً میان او و آرتک  
بغداد هارون

بعد از منازعه قائم بود تا در چهارصد و سی پنج در گذشت و پسرش  
ابو علی بن ماکولا بود ملک الرحیم ابو منصور در سنه فیروز بن ابو  
کالنجار بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن فیروز بن عصه الدوله  
علی بن محمد بن اجد از فوت پدر بر سر آمد لا میر الامراء  
برآمد میان و برادرش ابو منصور فولاد استون حاکم شیراز  
منازعه قوی گشت تا در سنه چهارصد و چهل و دو ابو منصور شیراز  
گذشته آن ملک در تصرف ملک الرحیم درآمد و در همین سال  
طغرل یک سلجوقی میخدا در سید ملک الرحیم را در کمری از  
قلاع که بنام طغرک بوده محجری ساخت تا در گذشت ایام خوش  
بهشت سال بود ابو منصور فولاد استون بن ابوکا بنجار  
بعد از پدر خویش با نظام فارس پرورش با ابو سعید خسرو شاه  
بن کالنجار بمنزعه مشغول شد ابو سعید گشته شد و ابو منصور  
استقلال یافت و باخواهی مادرش صاحب عادل بر پدرش را



کشت باین سبب فضل بن حسن که از ستمداران واقعی صاحب عادل بود  
با منصور مخالفت کردند و اعیان فارس نیز با او موافقت کردند در  
سه چهارصد و چهل و هشت ابو منصور بدست آنان گرفتار شد  
و او را یکی از سلاطین فارس مجبوس کردند فضل بن حسن که  
میان اهل تاریخ بفضل و بیست با نگاه مشهور است فارس را در  
زیر حکم خود آورد و حکومت پرورش فاور و چغری حکمران  
کرمان فصدوی نمود بعد از گردآوری فضل و بیست که  
با او بر نیاید و کار صعبتر کرد و گرفتار کرد و از پیش او که بخیر  
بدگاه سلطان الباسلان فرستاد مشور امارت فارس حاصل  
حاصل نموده در تمام حکومت فارس با آل فضلویه بود و در این  
طبقه در مقام خود مرقوم خواهد شد علی الحمله است حکومت  
ابو منصور فولاد استون در پست سال بوده ابو علی  
کنیز دین کا لجا را بعد از واقعه برادر بکشدت الی سلطان  
سلجوقی رفقه و سلطان را دل را بیضا یقه بگوشت محل فو  
بدگاه را

نوشته که را با قطع او مقرر فرمود و هرگاه در نزد سلطان  
میرفت او را نیز یکی خود می شنید تا در سه چهارصد و  
هشتاد و هفت بکشد آخرت رفت و گرفتار را بیضا یقه باله  
در پیش بگوشتی غنای **مصراع** بقای غنای آ  
و ملک ملک خدای علی بکشد عدد این طبقه بیخده  
و بعضی نوزده شمرده اند و دست ملک ایشان یکصد  
هشتاد و بقولی یکصد و هشتاد و پنجاه بود که فهرس  
التواریخ اخوان را منظم مرقوم داشته ام و ابو منصور هم  
قطران جیل خندی با بیضا یقه معاصر بوده و عند الله  
را مدتی نموده و در دیوان او اسامی بیضا یقه و سامی  
شاهان کرکری تبریزی مرقوم است بنام بعضی از طبایع  
اگر که در دینو رو آذربایجان داران بودند بنسب فصدیه  
طبقه ششم در ذکر حکام و ملوک طبقه آل کا کوبه که کند



از بطن آل بویه بوده اند این طایفه نیز طبقه ازال بویه  
می آیند زیرا که اقل ایشان ابو جعفر احمد بن محمد دشمن زیار  
دوار حاتم الدین علاء الدوله لقب بوده و چون پدر او خالو  
سیده والده مجد الدوله و بی بی بوده است و بلغت کیل و بیلم  
خالو را کاکو گویند با بوجعفر کاکویه مشهور گردیده و طایفه از ازال  
فارس را دشمن زیاری خوانند همانا از اولاد یا اتباع دشمن  
زیار بوده اند علی بن محمد در سنه سصد و نود و هشت ابو جعفر کاکویه  
بنزد سیده آمده اصفهان با ققطاع مقرر شد و خود مردی قابل  
و علم جوی و عالم در دست قدر و آن کریم بوده برهان این معنی همین  
است که فخر الحکام شیخ ابو علی بن عبد الله سیناه بلخی المشهور شیخ  
الرئیس با وجود چندین ملوک بزرگ معاصرین اوست بصحبت و  
خدمت سبجک در نهاده اما بوزارت ابو جعفر احمد کاکویه ثبات  
قدم در زبده حکیم ابو منصور قطران جیس عضدی که مداح آل بویه  
بوده است در آن مقصده که بنام رودکی معروف شده است

الحکم در مدح

هم در مدح وی گفته و نیز از تومان جایزه گرفته و در حسن  
تخلص گویند یادی ابو جعفر احمد بن محمد علی بن محمد سلطان  
مسعود غزنوی خواهر حاتم الدین علاء الدوله ابو جعفر بعقد  
مناکحه داشته و اصقار زبوی باز که داشته اند علاء الدوله در آن حکومت  
دوم از استقلال می زده و قتی بر سلطان فی خضاده و خراج  
نمیده اند و قتی سلطان بوی پیغام فرستاد که اگر دست از خراج  
برنداری خواهرت را بدست خرنسنگان خواهیم داد وی پاسخ داد که  
از خواهری من اکنون بیرون رفته و مشکوه وزن است بجز که دهی  
زبان نادر وزن خود را ببرد و داده مسعود منتقل شده باری بعد از  
سی سال حکمرانی در سنه چهار صد و سی سه بمکه طبعی بگذشت  
دوم خطیب میرالدوله ابو الفضل فرامرزی علاء الدوله بعد از پدر  
چون اکبر اولاد وی بوده بجای میگیه کرد تا برادرش ابوالکالی را  
که شایسته شجره خاندان و تابع آنرا تصاحب کرده حکمرانی



میکرد و برادر دیگرش ابا حرب که بادی می پسود در پنجاه می که ابو منصور  
فرامرز بوقی سلوک نظر گرفته که اسوال پدر را جمع و ضبط کند و دست  
کرد که بعضی اسباب ابو منصور را بر داشته خود را اقلو انداخت و  
عاصی شده و از بیم او کاهای خود را بسلاطین سلاجقه که در ری بودند  
می بویست و کاهای بابا که بکار فولادستون دلی فارسی ملحق  
میکردید و او را بفتح و ضبط اصفهان ترغیب و تحریک میکرد و  
اسباب فتنه می چید و نزد غل می پاشت تا آخر الامر طغرل  
سلجوقی بر طرف اصفهان آمده اصفهان را از او انتراع کرده  
وی را بکومت ابرقوه و نیز در دستاد و از این روی بنیای ایف  
بنام بیکان نیز موصوف و معروف شده اند و مدت پست چهار  
سال حکومت داشته در سنه چهار صد و پنجاه و یک درگذشت **سیم**  
**ابو کاکا** بکار **کرشاسب بن علاء الله** دلی بکومت پندان و  
و خف و دنگد را بنیده در سنه چهار صد و سی و هشت سلاجقه  
آن ملک را از تصرف وی بیرون آورده بکارش نه ابو منصور

فولادستون

فولادستون دلی حکومت اهوراز و خورستان را بوی  
تغویض کرده بدان ولایت شد در سنه چهار صد و چهل و  
هم در آنجا درگذشت مدت حکومتش در هر دو ولایت  
و اهوراز چهل و دو سال مهند داشته چهارم امیر علی بن  
**امیر** **امیر** بعد از وی در نیر و ابرکوه مستقلاً حکمرانی  
یافت و در سلان خاتون دختر جعفر یک سلجوقی که سابقاً  
در جبال نکاح قائم عباسی بود بگرفت و بداشت و خاتون  
زن جلیل که کرب و قتالی که هسنوز امانی نیز از آن محظوظند اصلاً  
فرموده اوست و امیر علی آخر عمر در مجاری که فغانی تاش  
و بر کبارق سلجوقی افتاد در رکاب بر کبارق کشته شد و  
در رکاب سنج در حراب کورخان کشته شده است مدت  
حکومتش بی کمال بوده و سلطان سنج نیز در بادلاوی که از اقبا  
بودند و اگدشته نیابت را با هم این در داند و برادرش



غزاله بن شکر که از روزمان کاکویه بودند تعویض فرمود و او بنیاد  
دو دختر وی که از ارسلان خاتون سلجوقی بودند ایالت میکرد  
پنجم آتابک سام بن دروان در روزگار خود در  
عالی لیاقت و سلاطین و بیایه هرج مرج میزد  
حکومت را برادر خود غزاله بن شکر گذاشته در سنه پانصد  
هفت درگذشته ششم غزاله بن شکر مردی بهادر و کاف  
بود و کاهن اقبلسلاطین سلجوقی حکومت شیراز را داشت  
و بر اصفهان نیز حکم راندی در سنه پانصد و چهل درگذشت  
حکومتش بیست سال بوده است محی الدین کادوس و سام قطب  
الدین پیران وی بوده اند قطب الدین غزاله بن شکر که از  
اولیا گردید و در زمان دی براق حاجب در کرمان مستولی شد  
و دختر را برای پسر خود شاه محمود بخت داد و از کرد و چین خاتون  
که زن اباقا خان و بلخاریت شیراز است بوجو داده آنا پیکان

بزرگ در نظر

شیراز در نظر داشت او میر می شد و فات قطب الدین  
ابو منصور در سنه ششصد و بیست و یکم بمش سی سال بود  
هشتم شاه محمود بن قطب الدین میر و سی سال حکم  
کرد و در ششصد و سی و فات یافت **نهم سلغور شاه بن محمود**  
ده سال حکومت داشت در ششصد و چهل درگذشت سلغور  
از تنباهی او بوده **دهم طغان شاه ابن محمود** معاصر  
اباقا خان بوده و پیاپی بمرگند و از او دو پسر مانده علاء الدوله و کیه  
ست طغان شاه بیست سال بوده در ششصد و شصت و هفت  
چشت **آتابک علاء الدوله ابن طغان شاه** بعد از پدر حکمران شد  
و در عهد او سیل عظیم آمد حوالی خراسان میزد رسید و برینا  
مردم تلف شد خدایا بر سه تلی جمع شدند و بر آن ایستادند  
کردند و محل معبر شدند و سر جمع نام یافت و اکنون نام آن محل را  
هم گویند آنا پیک این ازین غصه چهار و هلاک شدت حکومتش  
بیست و پنج سال بود در سنه ششصد و شصت و دو بمرد



آنا پیک پسر شاه بن طعانشاه بعد از برادر بزرگوار که در کنگر مت رسید و چهار  
شهر بزرگ داشت و سلیک را برانید و از غایت بهمت و رف  
بود و خبرش با دغل و است داشت و او نیز طفر از نسل آید  
مازم خدمت وی بوده اند و وی بواسطه خرج بسیار خرج بجزای  
خان رسانیدن نمیتوانست لهذا غازیان خان مغولی لشکر  
حکمران بزرگ را مقرر کرد و عزت آنا پیک اینجانی را بر تافت و آن  
شخص را تنهاده کرد و سر از حکم خان باز زد غازیان بدفع و قتل او غرض  
خون فرموده محمد ابدی باسی هزار چهر یک عراقی و صفهائی بدفع و دفع  
وی بختاد و آنا پیک یوسف شاه چون در خود تاب مقاومت  
نیافت ناچار از بزرگ پستان کرکوت فرزند و زنانش ماندند  
و او نیز طفر خیال و اولاد او را برداشته با ردوی غازیان خان بزرگ  
و بدینجهت از چند پایه قدرش بلند شد و سلسله آنا پیکان  
بزرگ و اقراض پیشند و نیز در تصرف دیوان در آمد طبقه مهمم در  
ذکر بزرگ کیلان و کرکان مشهور بال زیاده و آل قابوس طبقه  
ایامه زیاده و آل قابوس یعنی کاکس یا زده لغز بوده اند و مدت

ملک زاده فردی

ملک زاده فردی التوایج علی القیصل ثکبا یکصد و شصت سال  
تحقیق و معلوم و مرقوم داشته ایم اصل اینطایفه تیر پارک  
برده در کیلانات افتاده بخمول دگر نشینی میگردد زبده اند و در زمان  
حسین سادات علوی در کیلانات و در جرج سپاهیات کیلان  
بسیه اطراوشن ماکان بن کاکلی عبادت وی رفته مرتبگی علی  
حاصل کرد و نامی بلند برآورد در زمانی که محمد بن ابوحسین بعد از  
پدر خود در اصل والی شد ماکان بن کاکلی دختر زاده خود را به عیال بن  
جعفر بن طهرش یعنی کرار سلطنت برآورد و بخت بر سر آید تا در  
مقیه رحمت پیش برادر زاده خود علی ابن ابوحسین بجزایان فرستاده  
علی در شهری از شبهات شده خواست که قصد او کنند از قضا  
استقامت بجا شد و یا محمد سلطنت برآورد علی بن حوریه  
بسیار لایعین شد و کعبین شیردیه با ماکان جنگ کرده طر  
ضربت را از دگر گرفت و بر روی و قرون و قتل و کشتن و در کوه یک



چنانکه هانا اشارتی رفته سستی شد و خطبه بنام امیر نصر سامانی  
خوانده از آن پس یاعنی گردید و محمد در زمان کوی باری از استیلا  
شده بقتلاد هواک شده و علی بن خورشید نیز وفات یافت که آن  
بن کاکلی برشته طبرستان را از اسفار کثرت حسن ابن محمد جدا  
پدر شه باری یافت و با ماکان بحار به مشا و حسن بعل سید ایل  
جعفر حکومت نشسته اما در کار ماکان کاکلی بود او نیز میم شد  
و دولت از آن طبقه بخرم یافت و ماکان را در امر بزرگی منافع بهر  
و با اسفار کرد و فرما کرد چشم الامه در سبب و دو پناه بال سامان  
برده امیر نوح نیشا بور را ماکان داد و بخارا اندک دختی و فقی ماکان  
بعضیان کمر بپایه امیر نوح سامانی تا می سپهسالار را بدفع ماکان  
دست داده و او با هفت هزار مرد و مبارز راه برگرفت امیر ابو حنیفه  
اسکافی و پسر نیز برای مشورت با دینی فرستاده بود و خود قصد  
نیشا بور کرد که ظاهر سپاه خود باشد و سپهسالار از قوش میان روی  
بر می نهاد و کان کاکلی که مرد جنگجوی دلیر بود با ده هزار مرد زره  
پوش بر روی دشت و کار با صلاح بر نیاید و محاربه قایل شد

چون

حزب عظیم ستمگین رسید و در آن معرکه ماکان کشته شد کافی  
بخصر عبادی بعد از نام خسته افوت که اما ماکان قضا کار سینه  
ما و لقی خواست و از کان فعل ماضی یعنی ماکان چون ناخوش  
یعنی نیت **اسفار بن شریه** بعد از کشته شدن ماکان بن  
کاکلی اسفار بن شریه که مدتی داشت خدمت ماکان میکرد  
از به خلق او ریخته و بخاران فرستاده سینه بستند و لازم  
بکربن محمد حاکم نیشا بور که از جانب سامانیان کشته بودند و بعد  
فوت بکربن جای داشت مرد دایج بن زیاده سپهسالار داده از  
روی تا بخان دساحت طبرستان بدست آورد و مقدمه رغبتی کرد  
پسر حال خود را بدفع اما سرگردانی قزوین با او اتفاق نموده اسفار  
مارون مظفر شد از آنلی قزوین قتل امیر بسیار کرد مردم  
را و او برنجیدند اسفار مرد دایج را با سمات اهل طارم روانه داد  
و مردم قصد می کردند او که ریخته از قزوین بر پشت مرد دایج بن زیاده  
از اولاد اخذ از خوش فرما و ندانست که در غده بخیر طاران



حکمران کیلان بوده است و از نصاریف رمان او نیز بزرگوار است  
کالی تن داده بود چون اسفانازی گریخته به بهیق رفت و از آنجا اراده  
الموت کرد و در شهر مست عشر و ثمانیه مراویج یعنی مردادیزچه  
این لفظ کیست و گنایه از دلیر و مرد کمرست و او در حوالی  
فرین بشکارت رفته بود تا گاه سواچی چند دید که بتجمل تمام براه الموت  
میتازند بعد از تحقیق معلوم که اسفاناز است که فرقه میکنند مردان  
مرداویج بروی تاشه بیکه او را بر خاک هلاک نکند و بکبارک بر  
عراق مسلط شد و استیلای تمام یافت چون امالی بهمان  
از فرمان سرچشمه در بهمان قتل عام کرد چنانچه از شر اند  
و هزار بند ابریشینی اسلولار مقتولین جدا ساختند و مرداویج  
علی بن بویه را با برادران بلخ فرستاد و خود عازم اصفهان شد  
و منظر این یاقوت که از جانب مقتدر حاکم اصفهان بود بامرا  
و یح جنگ کرد و منهنز با شیر از اندر دبد رخ و یاقوت گریخت  
و یاقوت با سپاه فارس قصد مرداویج کرده بهرست یافت

درین اوقات

در این اوقات علی بن بویه با برادران در لرستان بود و  
یاقوت با دو هزار سوار متوجه امان شد از میان بخت و یال او  
سکنت یاقوت بگریخت و اموال او بدست علی بن بویه و دیگران افتاد  
و بقارس رشت عماد الدوله با برادران شیراز را تسخیر کرده بلاد افتاد  
مع القصه مرداویج بعد از فتح اصفهان سلطنتی یافت و اما چون  
بازگ عداوت داشت و همواره امان را شیطان میخواند و امان را که  
با هم متفق شده در روزیکه مرداویج حکام رشت بود بر سر او کشته  
او را بقتل رسانید و کان و الک فی ثلث عشرین و ثمانیه شد  
حکومت او بیست و هشت سال بوده **شکریه** برادر مرداویج در کیلان  
بود و مرداویج در حیات خود حکومت رکی بوی داده بود چون  
مرداویج را کشته و از نامش جبهه دی را در تابوت نهادند و بر  
آورده تا دوشیکر بخت کردند و او استقلال تمام یافت در  
میان او و رکنی الدوله دیلمی منازعه بود تا و شمیر در کارگاه از آب  
افتاده در گذشت مدت سلطنتش سی و چهار سال بود بهمنون



پیر و شکر در وقت واقعه پدر در طبرستان بود چون خبر یافت  
 آمده قایم مقام پدر شد و در شهر کشته و ستین و ثلث مایه  
 فوت شد طغرل پیش نه سال بود **بیکاکوس** و **شیکر امرکاکوس**  
 که معرب آن قابوس است از شاه پیر ملوک جرجان است و بعد از  
 پدر خود و شکر بر بند ابا و جد او برشت از طایفه بعد از کس  
 لقب یافت و او پادشاهی قاهر و قادر بوده در فضل و ادب و نام و نسب  
 معروف و در صفات کمال و جمال موصوف حسن خط و عبارت پند  
 خط قاهر ساسام جناح طاقوس از صاحب این عباد در توصیف خط  
 او مشهور است و بعضی رسالات و عبارات او در تفسیر الهی و تاریخ و تاریخ  
 الملک مولانا اولیاء الله که کتب و تحریر ممتاز است و سایر کتب مشهور یعنی  
 در ذکر حال او با الفاضلی خوب و عباراتی مرغوب آورده و دیگران در  
 مؤلفه خود از او تمسباس گفته اند بعد از غلبه مؤلفه الدوله بر  
 وی فخر الدوله در استر اباد بخراسان رفت و مدت پنجاه سال در اوقات  
 چون که او البرز را زبانی مخالف حوادث بخت و خدایک سستی شایسته  
 یافت از این پس بمرکز طغرل خود رسید و در تواریخ مصطفی است

علاءالملک امیر

علاءالملک امیر قابوس بعد از قتل شهریار بن دارا و مصالحه با مجده الله  
 و ملی در سید شش بر دلایب خود مستقل گشت و دلایب  
 کبیرا از ابطرستان و جرجان انقال و اتحاد داد و طغرل از کبیرا  
 به پیر خود منوچهر بازگذاشت و با سلطان محمود غزنوی رای دوستی  
 قوی کرده و در سالان نزد وی فرستاد تا بیکاکلی بیکاکلی مبتدل  
 کرده و مجازت بمصاهرة کشید تمامی بلاد و طبرستان و کرمان  
 در دست او تا ساحل دریا در تصرف کار کرد از آن آورده و در ویرانه  
 از اقامت او بهره در شدند و ترک و تاجیک از اکران او نوزگانه نه  
 ای عجب با آن همه خساق کریم و کمالات جسیم با جماداتش که آن خود در  
 خوی بود و در سفاک دماء اعظم خود داری نمیفرمود و گنا چو خود  
 جزای بزرگ داداشی بکاری بجائی رسیده که بزرگ و خورده  
 دلایب و مرا و سپاه او از او اندیش ناک شدند و در چاره آنکار  
 مشاورت و موافقت پیشه کردند و نغم حاجب او مردی با سلاست  
 نفس و رجاست خلق بود و بی و سپه و جیب او را بقتل در آورد و در آن



درگاه اتفاق کرده بعزل امیر همدستان شده ششی پسر این  
امیر را احاطه کردند و بغارت امانته او دست دراز نمودند امیر قابوس  
شمس المعالی بمطام رفته منتظر برآز تقدر بود اما با بستر آمد آند  
بتصرف در آورند و بطلب امیر زاده منوچهر دست افتاد و او در سبده  
سپاهی نشسته و ولایتی شوریده ویداکا بر زمان کفشته که اگر با ما بود  
غالی نرایجانی پسر شمس المعالی بزرگ داریم و لا ازی سلسله کشته بیگانه  
بزنند منوچهر دیکه چاره بخمارا نیست ساکت شد و در پادشاهی قریل  
گرفت و منوچهر قابوس بطعام ملاقات نمود و معترضه که امیر شمس المعالی در گوشه  
بعبادت نیردان پردار و تمام ملک در دست منوچهر نهد شمس المعالی را در  
عماری نشاند به بوی چاشنک حرکت دادند و در راه از راهی چند که طرم  
رکاب بودند پرسید که سبب این عاوده چه بود یکی گفت واریطه افراط  
قتل امیر امیر سلطان و فلان اتفاق در اینجا کردیم شمس المعالی گفت اگر شما  
دو سرتن را کشتی اینجا رفتی بعد از چندی عاصیان ما را بپایان  
شمس المعالی کاوس را در فلان تواری مطهرین و غارب کردند و گویا که  
مقبره او است پس نوز در جلالی استر اباد برپای و از آن سینه سخک است  
و موثق در ماموریت سفر دارم از اوده ام امیر شمس المعالی را اشعار

عبدالله و امیر

عبدالله و امیر سینه نیکو است مولوی رومی گوید فنی انکشت بر  
آند که گرفت با عمر میخشد و رنند که جمع الفصحا من بند اندراج  
با فقه مدت سلطنتش میت سال و این واقعه در سینه سید دینی و  
رومی نمود و کتاب تاریخ الملوک نوشته که قابوس حیا رنشد از رض  
بوده و گوهر مرکبه مناج کفر و دین می شندی کرد هر آن کرد این پسند  
و غاله فخر الدوله در خانه او بوده و دوشتر در خانه فخر الدوله حمد الله  
امیر منوچهر **سین قابوس** بعد از پدر حکم قادر عباسی مشهور  
حکومت بلادی که شمس المعالی بود بنام امیر منوچهر فرستاد و در فلک  
المعالی لقب داد و با سلطان محمود غزنوی مرادوت تمام حاصل کرد  
و سکه خطبه بنام عین الدوله سلطان محمود و سفر ساخت و سلطان  
او را بدلا دی خود خصاص بخشید و بعد از استقلال کیف کار  
که شتر قانون پدر را از میان برداشته در سینه احدی عشر و  
امیر بجایه در گذشت مدت کمتری را در درس التوابع خود میت  
و پنجال تحقیق در سیم داده ام الوانجم احمد منوچهری داماد از مدتها  
منوچهر بوده پای نسبت از آن معنی که او است بعد از آن سلطان  
مسعود غزنوی پسر است سر مداحی دیگر از این کرده و من دیوان او را



اورا منتظم کرده ام و از فضیلتش دیده روشن بودی **ذکر والای شمس المعالی**  
**قابوس شمس المعالی** دارا چندین مصاحبت ابوعلی سجور بود  
 پس از او دوری گزیده بنوح ساسانی پسر مست و صاحب او بود چون امیر  
 قابوس شمس المعالی بر سینه حکمرانی جلوس کرد او بلاست پرستش است  
 و اگر هم دست از تمام یافت و از ابطرستان فرستاده تمام در بستان  
 بداری لشکر میری کشور پر خست او در خدمت امیر شمس المعالی مورد  
 تحفه کردند و از آن خدمت هرگاه وی رسید خود را بری الله نمود  
 و شمس المعالی خوششود شد بعد از چند روز دیگر باریه دارا بنسب دخواست  
 خواند دارا در شناسی راه پشمان شده هرمان راه هرمان در پیش گرفته  
 خدمت سلطان محمود رفت و مورد تعظیم تمام شد اما بنا بر غرور و جفا  
 و سبکی ذات بعضی از او سر زده که نایب رجس خاطر سلطان گردیده  
 از غرور او کاسته شد چون دارا از تغییر مزاج سلطان آگاه شده خوش  
 براه غر جستان روانه گردید زیرا که در میان دارا و غر جستان بغی  
 شاه غر جستان دوستی و دوستی قائم بود محمود از فرار او آگاه گشته  
 از قفای او جمعی را بهماز او در پیش فرستاده سواران در او رسیده باز  
 کشیدند سلطان محمود از شاهرها گم غر جستان او را بخت ضایع بار  
 او را فرستاده دارا چندین مجوس و از درگاه سلطان به عزت و  
 باره در گاه

تجمل

دیگر باریه خدمت کرده بکریخت و سلطان محمود او را کرب مجوسی شست  
 تا خدمت سلطان اردار امر تفتح شد و بروی خشم فرمود او را ربانی  
 داد و تفرقه سر برد که امیر سلطان جادوب با عانت او لشکر بکران برده  
 مملکت را از منوچهر گرفته با و سپارد و این که قبل از مرگش و مرصه  
 منوچهر بود چون منوچهر خصاص یافت سلطان را از بخت خوانده  
 مرصه خود کرد و ملک با منوچهر گذاشت آخر الامر دارا در حاکمان  
 در گذشت و بعد از منوچهر امیر کانی سلطنت کرکان رسید  
**امیر کانی** امیر کانی را کوشیروان ابن منوچهر امیر کانی  
 منوچهر بعد از پدر سلطنت یافت و شرف المعالی لقب شد و  
 در ولایت موردت بر تق و شوق امور پر خدمت گویندی  
 پس از شست لبش زیار بر رسیده و در زمان او محمود غزنوی  
 در گذشت بود و سلطان محمود بن محمود پادشاه ای رسیده و کوشستان  
 میان بسته بود بجهت لشکر کرکان و تبرستان لشکر مستعد  
 بختش و در آورده بکرکان آمد مقارن این حال سلطان محمود  
 خبر دادند که سلاجقه در خراسان بزرگان در آمد و آمد و سلطان



بعد از خرابی در بعضی از ولایات کرکان بغیرین مرجهت فرموده  
 شرف المعالی اسوده خاطر بکراتی پرداخت و در سنه احدی و  
 و ابهامه در گذشت مدت ملکشی سی سال بوده و ملک او بآل  
 صباح رسید **کادری بن اسکندر بن کاس** و دیگر بعد از  
 کافجاری بر جرجان مستول شد و بکراتی پرداخت و در زمان او آل  
 بویه از میان مرشد و آل ناصر الدین سبکتگین غزنوی قوت تمام  
 داشتند هم اغار طلوع کوکب اقبال سلاجقه بود و سلطان  
 مسعود بن محمود غزنوی محاربا با داشتند وی اسوده بکرت  
 مشغول بود و غالب او کاش مشغول بکمال تحصیل علمت  
 میکرد و بنیاست اتحاد اسمی با صد خود قاپوس و شمیکر  
 مستجمع کلمات گردید و از وار کلاه نجه از عنصر المعالی لقب  
 یافت و کتاب قاپوس نامه که مشتمل بر مکتب و نصیحت  
 و در وزارت الفاظ و معانی بی نظیر است از تصنیف  
 عنصر المعالی است مؤلف و مصنف آن نموده و متعدد کرده در  
 این روزگار سپیده ارباب دولت و مکتب است ددی در  
 ادب خرم بکرت

از خرم بکرت مرشد و در مرجهت بکراتی ارکار و میار  
 کرد و آن شده در زمان مسعود بن محمود با سایر بکرات  
 بکراتی که در آن که مدوح حکیم قطران انجیلی بغزای کرمان  
 و قندهار بعضی گفته اند سعادت شجاعت یافته علی ای حال در سنه  
 چهارصد و شصت و دو در گذشت مدت ملک او را صاحب  
 تاریخ مصلح القلوب است که مال گفته و کیدار شاه که قاپوس  
 نامه بنام اوست آخرین این طایفه بوده و بعد منقض شده  
 مدت حکومتش هفت سال بوده است و در مکتب این طایفه خجسته  
 صد و پنجاه سال است و یافته طبقه ششم در ذکر ملوک کا و  
 باره که طبقه دهم آل بادنه را اولاد **عسکرم** الویشروان عادل بوده  
 چون قباد پدر الویشروان بشاهی نشست طایفه بن  
 فردز که برادر او با همتر را در بکاش میبود اما چون بلاش  
 در گذشت او بکرم قباد بار منسبه رفته در ولایات در بند و خزر





و مستجاب و برهان دلا در بها بطور آوردن آن خود را ضبط کرد  
و در اینجا حکمران شد و فرزندان از او بوجود آمدند و یکی از آنان  
نرسی نام داشت و دیگری بهوات و دیگری سرخاب و بعد از  
جاماست سرخاب بولایت شیردان اکتفا نموده ملوک شیردان  
از نسل برادر او بنده چنانکه نگارش خواهد یافت و نرسی قائم مقام  
پدر خود بود و در بنده در زمان اوسه شد و بعد از نرسی پسرش  
فرزدرگسلا بنصف در آورده از او پرسی بوجود آمد و او را گیسلا شاه  
نام نهاد چون گیسلا شاه درگذشت کبیر فرزندش بجای او بنامد و چون  
منجیب لقب بودند که پادشاه ولایت مازندران به پسرستان کرد و تخت  
خواهش دی رای نصف پسرستان کرد و تخت خواست که تمام  
آن بلاد رود و از جزو کل کار اینجا با خبر شود یکدیگر و پیش آمدند  
بصورت رعایای محمول راه مازندران برگرفت و بد اینجا شد و برین  
وجه او را که باره خوانند یعنی کاد و دست و در آن روز کار آذر و لاش  
نامی از جانب یزد کرد و حاکم پسرستان بود که باره بمرست او چندی  
بنامه دل و از او دلبر بیا و بطور آمد در اینجا مشهور شد چون

فرزدرگاد باره

فرزدرگاد باره بدستی از پشت دروی و مرد و معبر آن ولایت  
استخوان نام حاصل کرد پس بگردان کشته سپاهی سواره و پا بود  
نوپن وار و پشت افکنی از ویلیمان گیسلا بنده پسر برادر  
دلاش عکرم مازندران تاجش برده او را محمول نمود و ولایت او را  
منتهی کرد و در مقصد تصرف آورد آذر و لاش یزد کرد و از حال اکاهی  
و او یزد کرد از نسب کاد باره باز جیت روشن شد که از او کاد باره  
بن فرزند است و از مازندران چکانه میست هند مازندران را بدو  
مسلم داشتند که دما باره بدگاه شاهنشاه ایران بگوش خستاد  
اظهار القیاد کرده تشریف و مشور گرفت از جانب شاه او را  
بلقب فرستاد که گیسلا شاه بلقب مخصوص داشتند و آذر  
و لاش از اجرای او شد پس از چندی آذر و لاش از  
پشت آب در افتاده بدان کوشی و جنگ در گذشت  
و آن ملک بر فرزند پسرش کار و منازع قرار گرفت و این فاجعه



در سی خيال بعد از تعیین تاریخ جدید یزدگردی رویداد فرزند  
 کاوه پاره از کیلان تا کرکان به تصرف در آورد و در هر جا تصرفی  
 عالی بنیاد نهاد و غالباً دارالملک او شهر کیلان بود و بعد از  
 پانزده سال کامرانی درگذشت و این واقعه در سال هجری  
 بود از آغاز حکمرانی کیتوس تا وفات پسر کاوه پاره صد و بیست و یک  
 دو سال است و یاقوت از او دو پسر ماند یکی دابویه نام داشت و دیگری  
 بادستان دابویه بر تخت حکومت برنشست و ملک رویان را  
 برادر خود بادستان داد و در اینجا حکمرانی می بود چون عساکر اسلام  
 بر یزدگرد مسلط شدند و او منازم بری افتاد و چنانکه گذشت با و بنا  
 کوسان هیریدی کز بد سپاه اسلام در رکاب حضرت امام  
 ابن علی علیه السلام بایران آمدند عقبه الله عمر و صدیق ایمان و قسیم بن  
 عباسی و مالک بجای بازندران آمدند و باز گشتند و بازندران  
 با و از آن شکوه برادر او ده سلطان نمودند و بعد از پانزده سال فرمان  
 فرمائی گشته شد مردم برستان کرده کرده شدند و دابویه حکمران  
 گشت پس از نوزده سال دابویه نیز درگذشت از زنان وی تا آخر

اولداد او که

اولداد او که پیچیده شده اند بمصده و زنده سال حکومت کل است  
 و کیلان و رستم و کرکان و بازندران در تصرف آنها ماند  
 بعد از دابویه شد خان پیرش شکر بازندران گشیده ما خدایا  
 به تصرف در آورده و کار او قوی تمام گرفت و شهر بنیاد کرد و قلا  
 معمر نمود و او زود و المناقب لقب کردند و یالیه برادر بزرگ  
 و او با مل آمده در سلجوق خرد و فرسخی امل مختص شد و یلمان چار  
 او احصار دادند اسپهبد فرخان ند پری کرده نمود تا نمانهای  
 گشتند بر یک از ده من کج و برقرار احصار خشک نماند چنان کردند چون  
 محاصرین آن کج بنیدم کمان نان کردند با خود کفشند آذوقه می  
 تمام گشته شد و محاصره حصار پیاصل خواهد بود پس مشغول شدند  
 و او بیرون آمد از امل تا یلمان خند قها بساخت و جوی دهر  
 پشکنند که خبر پیاده عبور توانستی و اسوده ظاهر حکمرانی پر دست  
 چندی نیت بهر او کرکان خوانند که بازندران در سیدوی



نگه داشت که از پادشاهان پیش آید و طبع آنان منقطع شد سپید  
 او بنیاد افکنده و درین ایام عثمان را در دست بکشید و حضرت  
 علی بن ابی طالب علیه السلام بخلاف نشسته بود و قومی بودند که  
 انما ترا بنوا چهر خوانندگی و خبر ایشان پرسیدند و ترساشدند  
 امیر المؤمنین علیه السلام ایشان تاحت و حمله را بازماند و فرزندان  
 امیر او و مسلمانیان را بکشتن و کشتن امیر و مصطفی بن بهیره  
 شبانی آنان را بصد هزار درم خرید و آزاد کرد و سی هزار درم  
 داد و باقی را داد نکرد و بناچار بگریختن و معاویه پیوست امیر المؤمنین  
 علیه السلام در حق او فرمود فتح الله مصطفی فعل فعل الساده و فرزار  
 العجب پس بهیره فرستاد و طاعه و سدا را خراب کردن و  
 فرمود چون امیر المؤمنین علیه السلام شهادت یافت و معاویه مستقل  
 شد و امالی مانندان متابعت معاویه کردند مصطفی مدعی شد که  
 بچهار هزار مرد مانندان را بکشتن و لشکر کشید بخاربه فرخان آمد و  
 مدت دو سال بمبارت میکند تا آخر بطریق کجور برآه کشته شد  
 در اینک

و بر اینک شد و کور او بر سر راه است و غوام بجان او صاحب  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده فرار و پرازیست کنند علی بن ابی  
 اسپید فرخان بزرگ استغالی تمام یافت و در آن ایام مصمغان  
 و لاش و بختی رودن و آن مرزبان بوده اسپید کاهی بدن  
 بکجا و شراب و عیش روی کردی و دختر مصمغان امیر و مانده یعنی  
 منت سخان و لاش را بشرط زنی نجاست و گرفت وی با چار  
 با چهره پادشاهان باد و اسپید به خاص و بر سرانی سران فرمود  
 و آب آن موضع را تا بدریا کنار گذار فرمود بریدند و آنجا شوی بخت  
 و قصر علا بنیاد کرد و دختر و لاش را در آنجا بدشت آخر الامر از  
 و لاش کناره و بنیاتی سرزد اسپید به تزار و برداشت و دلالت  
 او بقرص گرفت قنری بن العجائب المانی از کردگانشان خواج  
 عرب بود آنجا جگر بکشد با سپید فرخان پناهی و عفریاق و صالح  
 فحوق و دیگر سپاهیان و سر داران قنری را اسپید به تنها منزل  
 و علوه و تحف فرستاد چون سپاهان و مردان آن گروه قوت



گرفتند طبع در مزارند از آن بسند و سپید پام دادند که اگر دین زردی  
نمک زری و اسلام نیازی و ولایت توستانیم وی خوب بحث به آنها داد  
و علوفه ببرید در بنوقت حجاج بن یوسف ثقفی از بارقه بردست  
جلب بن ابی صفرة مقتول کرده بود سفیان بن ابی البردقلی را با  
بنی کثام و کوفه بر قطری بفرستاد و ستاده بر قطری را کشت  
بود چون سفیان بری رسید اسپهبد فرخان لشکر بر ماوند  
آورده منتظر نشسته بود سفیان چون از کاراگاه شد بسفیان  
روی بخداد اسپهبد فرخان و بنال او را که در ظاهر ستمنان در خوارج  
در رسید و صف را بست کرد قطری که بشیامت قطری معز  
همی بود از میان خوارج اسب برانگیخت و قصه سپهبد مازندران  
کرده او نیز نهاد و در پیش تاخته تاخت برود در تنهای کرد و فر قطری  
از اسب جدا شده بر زمین افتاد اسپهبد بر او تاخته از مرکب  
بزر بر آید بر شش برداشت و عمر قیاق و صالح و خرق و دیگر  
سدان خوارج بقتل آید و بعضی با اسب گرفته مازندران  
فرستادند و بجای پایاده در سپهبد که کشت به امان خوا

خانه و قطران که در آن

خانه و قطری بود و عمل بوده سپهبد بر قطری کلاه بر سر سوم گشت علی بجله  
سپهبد بر قطری با بعضی پادشاه و غنایم بسفیان فرستاد و او را  
فتخا به نزد حجاج بردن فرمود حجاج شاد شد ولی در این قیوم  
شهرت کرد و مردی با یکمخو از زر سنج و خردای حاکم  
بسفیان فرستاد که اگر کشتن قطری بدست او بوده خردار  
برسد او تشار کند و اگر کار سپهبد مازندران است یکمخو را کشت  
مهر سفیان ریزند و پس از تحقیق چنان کردند و دیر بر نیامد که  
عبد الملک مردان در کدشت و ولید برشت و حجاج ثقفی  
مرد و در این ایام قسیر حکمران خراسان و مادر او التمهیر بود و  
با اسپهبد اظهار داد و پنجاه سیکر و نیزه این مصلحت  
سیمان بن عبد الملک مشغول بود هر وقت که قسیر خبری از  
خراسان می‌رسید و آشی سیمان گفتی که اخبار شرح بادی می‌نویسی  
که تحت آن معلوم نیست چرا کشور مازندران را که روضه است  
از روضات خیابان و از بلاد اسلام فتح نمیکنی و تیر به بدست



میدانست که برزند دشمن است و خدمات او را جلوه نموده و سپه  
دوست است و قصد او نباید کرد چون ولیعهد شد سلیمان  
خلافت یافت و امارت خراسان بر زمین مصلحت رسید و  
قتل کرد و لشکر عرب و خراسان را بر دشته بفتح مازندران رای نمود  
و بکرگان رسید چون سپه خبر یافت جلالتی و ولایت و حرم و چار  
و امیر لکر که بوستان نقل داد و بجهامون و دشت ابادی بخش  
تا بیزید همیشه رسیده و گرفت و آن پیشکش عظیم است و در آن حصه  
مسخک بوده سپه فرخان پشتهای کوه پیروز چندنگ او بجهامون حرکت  
میکرد سپه لبرای سپه فرود آمد اهل ولایت بر سپه ند و بر کس  
از سپه اجازة نخواستند که بطریق حفظ زن و عیال و اقارب خود  
او نیز قصد فرار بودی و بمان میکرد که مدد خواهد پسر سپه پیش  
شده او را این اندیشه منع بلیغ نمود که اگر بگریز نکند شوی و  
لشکر بکند کرده باشد که دیلمه ترا سپاه ولایت بکشد مگر اگر  
بدشمن سپاه زند و با این همه حکامی که سپاه و ولایت از تو کمتر  
بودند از بیزید بگریخته و مقادمت گیرند ادلی اگر ثبات روزی نری  
دکتر دینی

دکتر فنی از ویلیمان سپاه خدای سپه فرخان را این  
رای قوی پسند افتاد و اما مواعید سپاه کس بدلیمان فرستاد  
مدد خواست و هزار مرد پیش آمدند و بیزید منبت  
این امر معلوم افتاد خداش بن المیخه بن ابی صفه را با ابی  
الحکم کلبی و سب هزار سوار مصاف سپه تعیین کرد چون  
نزد یک لشکرگاه او رسیدند سلمان و علی پیش آمد و بمقدمه  
لشکر اسلام محمد بن ابی مرقه الحنفی بود و در سلمان زدند و انجم را  
شکستند و او را کشته و بدینال بنی مرستان فرستاد و سپه  
با جماعت سپاه خویش جبال شدند و بکنک و بنر لشکر اسلام  
معاویہ کردند و براه دیگر آمده سواره بگرفتند و بکشتند و در  
پانزده هزار کس را از لشکر اسلام بکشتند و چند کس از اقارب بیزید  
لقبقتل آمدند همچنین لشکرگاه بیزید رسید و خبرها روشنند و عمار  
بگرفتند فی الحال سپه فرخان مرعی بکرگان دو اسبده پیش نهاد  
صولی که بایزید را بکشتیم و لشکر او را بپراگندیم باید که از لشکر



با جماعت که کرکانه ها را کشتی باطل آنان را بتو بخشیدم نهاده چنانچه  
اسپهبد گفته بود عمل کردند و برانها سپه بخون بردند و اموال ایشان را گرفتند  
و چاه تن از آنها افکند و بنوا عام نریزد بن حطب بودند چون کانی  
رفت اسپهبد فرخان بفرمود که از شهرهای تا همیشه کرکان و خستهار  
برزگر بریده می کنند و راه را ضایع نمایند و کردند که سوار شوند  
رفت و قصد ناخت بر عا کر عرب و خراسان کرد و سپاه و  
بر اسباب چیره شدند و دیگر شدند و بزرگوار خود خوانند  
و نیک بهر اسبید در اندیشه طلای در افتاد و دل از سکوت  
ماند زان برداشت و چند پر نجات خود کوشید چنان خطی  
مردی بود پیش از و بایلم و سابقا وزارت مرصفت کردی و پس از  
او چونک نریزد مهتاب در افتاد و نریزد اموال وی گرفت و او را  
محتاج کرد و این وقت خود بوی محتاج شده و او را بخانده معذرت  
کار رفته بخواند و بوعده های بزرگ و خوش کرد و نریزد و بدو و از  
او راستی رای خواست و می بوی گفت من از غل گشته شکم  
میشم و در صدق و راستی نمانم و طرف صلاح قوم محسوس که اسپهبد

و بهای اویند

و بهای اویند و مستحکم حال سلمان تریح ندیم نریزد  
گفت خبر کرکان بهار سپید است که اهل مازندران راه مار  
برسته و سد کرده اند در این سال که ما با این عسکر و جهاد  
کر فارم خود بکوجب زمین در دست نیامده است و نخواهد  
آمدن و مردم بستر دهند و اهل این ملک دین سلمانی قبول  
نمیکنند و توقف پایش ازین درین ولایت زبان دارد و این  
برایش که بسواست از این ملک بیرون شویم و مکافات  
اهل کرکان را به ایشان رسانیم و بار دیگر بتدارک این کار بپردازیم  
چنان خطی گفت که بلی چنین است اما این بکر کنون غالب و چیره  
شده است اگر بهر او را صلاح منی کنم منی نشود و گوید  
و در سالست که ولایت مرا نریزد حجاب کرده و مال و چارپای مرا  
تا بهای خود ضرر و زیان بسیار بمن دارد آورده من او را چه  
جواب گویم نریزد گفت سببه نریزد در هم بهرسم که مراره دهد  
و بیرون رویم پس چنان بنزد اسپهبد فرخان آمد و گفت مرا



یزید بن مهلب بنزد تو فرستاده اگر خدمتی با و قبول کنی او را از  
ولایت تو سپردن برم و این شر را از این ملک رفع سازم و الا  
بشام حشری و خواسان و ترکستان نامه کرده سپاه پیشمار از هر  
بوی خواهد رسید و کار تو نیست و نابود شود ولایت تو نیز نماند  
و بگر خود دانی اسپهبد ارستان چنان بطنی و دوده اوجا بهار  
و بر سپه و چون سالی دور فرستاده بود که در زحمت سپه دور است بیا  
بود سپه هزار و چهار بقبل کرد که یزید به بد که برود و بجز از پیش  
که بچنان رفته و هر که این کار بگذراند و عهد رفت که خلاف نکند  
و یزید را راه دهند و اسپهبد مبلغ مذکور را ادا نمود و یزید راه  
نیافت و بسواست مقصود رسید و اسپهبد بر لب خندق نشست  
تا جد اسیران خود را بار پس گرفت و یزید بن مهلب بگویند با و کرده  
بود که چون بکران رسد اسمیا بخون املی از ولایت بگرداند مرز  
بماند و بزرگان انجا را میکشت و خون رود شکست نهاده صولی  
گفت اگر من ترا کفاره این یمن مستخلص غنایم مراد قوم مرا امان  
دهی گفت اری نهاده آب در جوی نهاده و خون با آب با

استباز دارد

استباز دارد و آورد کرد یزید از آن مان بخورد و از کرکان  
نکام روی بشام نهاد و بخدمت سلیمان رسید فی الحقیقه یزید  
بن مهلب از ترستان سلیمان نوشته بود که چند غنایم برداشتم  
که قطار شتران شام رسد و آن نوشته را بعد از او عمر عبد العزیز  
عادل یزید بنمود او گفت اری اول چنین بود غنایم یافته بودیم  
اما از نذران بیرون آوردن نیارستیم حکم عمر عبد العزیز چنان  
ادرا چند یی بچسبوس داشتند و این عذر از او پذیرفتند تا حاصل  
اسپهبد فرخان دیگر ببارد ولایت مار نذران را با آد و معجز بود  
و سالی دوسه از آن پس یزید در گذشت و در ملک او  
همده سال بوده و دیگر اسپهبد دارمهر بن اسپهبد فرخان  
و پس از اسپهبد فرخان اسپهبد دارمهر سپه او بغیران رود  
ملک موردت برداشت و در ایام او کسیر طمع مار نذران غنایم  
و دی بجارت و قصر اسپهبدان حکم داد و بکر ببارد آد و دشت  
دوازده سال در کمال استیصال حکمرانی کرد تا آخر نبویه



بنو امیه مردان عمار را جانب خلفا اصدی باز نذران مامور گشت و مردان  
 از آن عمار بخود بنده که عرب عمار بنی زید علیہ السلام را تاراج کردند و هر  
 سال راسته عمار بنده از اول خلافت بنی امیه تا زمان قتل مردان  
 که بخت ابوسلم مروری گشته شده سال بود از بنی امیه و بنی امیه  
 در محل خود و آگری خواهد رفت و اگر اسپهبد سارویه بن فرخان  
 بعد از اسپهبد دار مهر برادرش سارویه بن فرخان ملک میراند  
 و شهر مشهور بسیاری از بنی امیه است که بنام خود حشره سالقا  
 در جای شهر ساری شهری بود که طوس نوزب ساخته بود آن را طوس  
 مینامیدند و قصر مشبیه در جنب آن بنا کرده بود که بتدریج  
 خراب شد و اکنون محل آنرا لومندون خوانند و مقبره مسلم  
 و نوزدای سرج در آنجا بوده و هست و آنرا سکه کنده آن نیز گویند  
 علی الجمله اسپهبد سارویه ۴۰ سال حکومت راند تا اسپهبد  
 خورشید بن دار مهر برادر زاده وی بزرگ و قایل سکرانی ملک  
 مرگش شده و در آنجا در زبان میگویند و نهاده خورشید

و مرثان اولادند

مرثان اولادند و در خصوص که در حجر ترست غم خود بودی  
 در آنجا که کینزکی بود مردیه نام که با او بازی کردی و از کودکی  
 باز او را بخود میبیل دل بجنبید و بیکدیگر پیام داشتند  
 و نامه می فرستادند غم ازین آگاه شد بخورشید گفت این  
 کینزک اما شت در نزد من هر وقت که بمردی رسیدی  
 دهم چون اسپهبد خورشید کینزک گشت و از مهر برین خوش  
 گرد کرد و گفت برادر زاده من پیام کرده که صحبت پررم غل کن  
 و ملک بمن سپار فرزند آن گفتند پادشاه تویی و ملک تراست  
 و از تو بامقل میاید کرد هیچ وجهی در منم که بخورشید منتقل  
 شود و بر آنرا ازین سخن منع کرد و گفت کودکی گمشده و این مرد  
 گویند سخن مست گویند که من بویست و کفار برادر خود قمار خواهم کرد  
 و شهر یاری باز نذران به پیر او خورشید و گذارم گفتند اگر چنین  
 بویست و او را بخوان و دلایت را بدو بپایمانانیت امان خبر  
 این گفتا بود و خیال خدای در دل داشتند و او هر بنده است



مقدمان نزد خورشید مستاد او را بخواند وی نیز اعتماد بر محبت غم  
کرده از عیش با خویشان برشته بجان سپید آمده اشتاق پیرانه پس  
روزی سعد اختیار کرد که حکومت خورشید سپار و پیران او یکدیگر  
بیعت و اتفاق کردند و قرار دادند که چون از طعام خوردن برخیزند و  
نیز آب بنهند و خورشید آویزند و خون او بریزند آن گینه که از خوردن دل  
بخورشید خوش داشت و برای او نامزد شده بود از این ستم آگاه گشت  
رفت کرده خورشید از این تدبیر خبر داد و خورشید برادرش رضاعی جلوان  
نام با خود داشت و گفت دو اسب عالی بر در حاضر کن وی چنین کرد  
خورشید از طعام برخاست گفت بطلان است مردم و بارگشته بچلی  
شراب می آیم بنی اقام ما در داشت خورشید از چلی شراب پیرون  
رفت و اسب برآمد و جلوانان نیز سوار شده و هر دو شیر تاب کشیدند  
و فریاد برآوردند که انجان ما مرد اکنون پاسبان و بجای بدیده که کان که  
آرامش ما زود نیست خنده غسان زمان برآید غم از کار پیران در غم  
و کبر است و ناظران است و شغف بسا کردند با سپید خورشید

نکات

نکات و مکنده های بزرگ یاد کرد که مرا از اینکار خبر نبود و پیران  
سوی بی لای من این غده اندیشیدند و این ماجرا نزدی کردند و این نامه  
بعضی نامه حشمت و امارت با دوزان و مواکب نیز داسپید خورشید  
ردان کرد و خورشید مت سالی بغم باز گشت و استعداد محاربه بی تمام  
و نهاده بسیاری با او موافقت برخاسته و سپاه بر سر بنی اقام  
در حوالی قصر وادغان که پدر خورشید بنیاد نهاده و در میان راه تمشیه  
و ساریت سپاه بنی اقام میگردید رسیده در او بخته رزمی کردن بر  
و خورشید بر سپاه مخالف غلبه یافت و امر را بکشت و بر کند و پیر  
و بسیاری درون کرد خود ارتقا به در آمد و بجان غم رفت و او را کین  
داده گفت دانم که ترا جرمی در کار رفته بوده و چنین رفته بوده اکنون بهر حال  
که دلت را بخواست سکوت جوی و هر که مطلوب هست با خود بجهز  
کنی و بسترار منطف و موقوف باشی و از چنین کرد پیران او را که غمرا ده  
غمم بود و بگوهری که زمار فیروز خواندی سندی و اما آخر عمر ایشان باز



باز داشت و در آنجا مانند تانمانند و در مجمر و به کهنه زبان هم  
که او را از خد زنی اعظام اکاهه میده بود بزرگی بخواست و خلعت  
مال هم بقصر گرفت و بیکمائی پردشت بهت حکمائی سپه  
سارو به میت سال پیش بود ذکر حال **اسپهبد خورشید بن**  
**دردمهر** چون اسپهبد خورشید بجای او شست خوشا بدین  
که بر کرد او جمع شدند و نذرند و مهران و فرخان که بکران جعفر بن  
سایر بن فرخان و او را جانور داده بودند هر یک بمقام عالی رسیدند  
و او را بنیدند و او را مهرانرا بیکمائی کوستان فرستاد و فرخانرا به  
بخود بنمیداشت و شهر خوستان بن یزدان کرد به پهلوانی  
در موضع اسپهبدان که غارات و قصور آبی او بود دیگر باره تعمیر کرد  
و چهار صد کری زمین را که بر دژ کار ملک او پیشتر کنایه اسبان نامی  
بود و آن پس آن زمین را که به نیا میده بدقت بهار خندق زدند  
و نمود و چهار دارکی سه قوی و قهری سه مرتبه و سه بام برهم در آن بنیاد  
نهاد که بزبان پهلوی مازندری سه دله خوانند و دیوار دارد و کهنه و

درست جرات با حش و از مردم بختستان پیشه در آن برکنند  
و در آنحضرت مقام داد و در سپردن حصار و باطنی بزرگ و کاروان  
و سیح بنا کرد و پنجدر بر پنجدر و شهر بکشد و هر یک را بنام  
خواند بکر و دروازه کوستان و دیگر برادر و دروازه دریا سیم را دروازه  
کیسان چهار مراد و دروازه کرکان و پنجدر و دروازه صید کا نام کرد و  
بدین دروازه الا امریکب در روز صید دیگران اجازهت بخورند  
و از گره تا به پای جوی بکشد و آب بیاورد و او را کیدانه جوی نام نهاد  
و در صایه ماهی بود و این جوی در میان خانه اسپهبد جاری بود و بجا اسپهبد  
ماهی گشتی و در برابر دروازه صید کا مبدان بزرگ با حش  
و خندق غنی بر کرد آن فرود بر که مولانا حسن بن رستم بن شهریار  
صاحب تاج خوستان که در منته شصت اند بود و نگاشته که  
تا آن زمان آثار آن برقرار است و هم او گفته که فاجی آن موضع  
که بهار است اسپهبد نزدیک بود و حرم چشم ساختند که چون  
دی با سپهبدان آمدی خواص و غلامان او را بکودن و لرک



وینک و کوش و خوک بسیاری بین میدان در آورند و تا او  
کردی و باقی را برای دیگر بارها گرد می کشانند و هر که صید او را  
کنند رساند و اسپهبد در هر موضع و مکانی پیش از نگاه نمایی و پوسته  
مستخرج و گردش و شکار و شراب مشغول بود و چون رویت و دغایف و  
نعمای منسوب به هر موضع پس از ایام توقف روی با تمام آوردی و  
تنبیه ضروریات کرده بودند و اسپهبد مایه دیگر بدن سوی ششی و نمایی  
و اسپهبد در منزل متعده از کوهستان شهر نو دوزن دست برای هر  
یک قهری و حدسه آراسته و دارای زرین و سیم و گهر جواهر کرده و  
و خزان و اموال بسیار و چهار صد استراحت در روز کوشش  
اسپهبد را می کشند که هر استراحت را چاه و خان کرده و سوار شدن نمی یارند  
و برای درجه بر روی که معشوقه محترمه او بوده در کنار دیار بقریه نزد آب و قهری  
ربیع چهارم به آب و سوارخانه که منزل خاص او بود و سواران و جواهر نفایس  
و خایر اسپهبد همه در دست او سپرده و همراه که بصر عایدی گردید و چون او  
آمدی و اگر سببی این چنین ممکن گشتی بزرگوار و بزرگوار این ترک بدو رساند و

و عذری بخاک

و عذری بخاک استی و از او پری آمد اسپهبد او را هر فرام نهاد و ولایت  
عهد بود و او در میان پوشیده و روان اسپهبد خوشید و وزن  
نایمید جوی خوشید روی بود یکی دخت اسپهبد فرخان و او را از روی  
و حش نام بود چون کوثر مرغ صغ سلیکن بجای در کوش داشت بران  
کوثر ملقب شد و بجای دخت فرخان کوثر غمزه او که با کند نام داشت  
و با کند پارسای یافت را گویند و اسپهبد بران کوثر را ملقب بود و اگر کجا  
شراب خوروی بجهان شکار مستی بخانه او آمدی و با کند مست  
جور بود ششی معلوم کرد که اسپهبد بکجا شراب بخورد و قصد کران کوثر  
و او را از زمان در عظامی رستاق را با بایل و گردان و پار و ب حکم کرد  
که راه اسپهبدان که خانه کران کوثر را بجا بود خراب مسدود کردند و راه  
خانه خود صاف و پاک و درست و درست کرد و تیشب اسپهبد مرست  
پشت که با اسپهبدان رود راه می داشت و غلامان با کند و بر لب  
خانه با کند را همبری کردند و وی بخود همی رفت تا یک نگاه خود را بر در خانه  
با کند دید بدانت که زن میلنی کرده بدون درخت و کد با من صدف



همراهند درین نیش چرخورند و غلوف اسبان از کجا خزند یا کند  
فرمان داد که چهار صد کا و چهار صد سوار غلظت همراهان اسپید بکوشند  
و سه روز آنها را امیر بانی کرد و میهمان بداشت و چهارم که روشن گشتند  
هر سوار که اسپیدی جوانه کاوی داد و هر پیاده راسته ناچاره و کلمی محکم  
از بافته های کره اسپیدی بازندران خلعت کرد و اسپید خورشید را شوالی  
کامل و ششمنی تمام در نازندران و طبرستان روی داد که مکر چاکرش بر مردم  
ملکونی داشت چنانکه او را سپهبداری بود قارن نام که ولایت پنجاه هزار  
دمیانه رود و قصبه قارن بدو منسوب بوده و قارن آباکوی محزون کج او بود  
و چهار هزار مرد و غلظت و خیل او سپه بودند و پیوسته جامه و پیکانی بر زمین  
و بر کمری زمین بر شستی و کفش بر زمین و مردان سپید روان بودی چون  
هشت ملک وی بد زاری کشید و امن خوروی بلندی یافت در برنگان  
بدیده خوروی نکر است و کسی را بشمار در دنیا دارد و حرمت مختصه مان گذاشت  
و شصت از مختصان بر داشت و مردم بر چندند و خاطر از هر خورشید مرگ کردند  
و قتل سبنا و تصرف مال وی خلعت عباسی مضور را بهانه انهدام دادند  
دولت و ملک

دولت و ملک سپید خورشید کردید و شرح این اشارات متنی است  
بزرگ و مجمل از حال ابوسلم مردی که او نیز از پارسیمان ایران بوده  
تا حال سبنا و نیز معلوم شود که در آنکس و حسب ابوسلم مشهور  
بمردی و معتد و فخر کار او چون خمره بن حسین اصغری که از غلظت  
علا بوده و بنا بر آنکه تاریخی نوشته از اصحاب بر محبوب است و نامش ابوسلم  
بوده و کشتن ابوحی در سرائی این محفل که دسای شیه بوده پرده شده و چنین  
قمار و تیغ خود آورده که ابوسلم در سال صد از حوت در اصفهان متولد شد  
و او از آل حمزه بن عماره بنش پشید و شش بن کورد بن کزاد این قارون است  
کاوه سپهسالار فرزند ابن آیین بن چشید منشی میکرد و نوشته اند که کاه  
و جنگها لباس سپاه می پوشید و در خیر رزم میجندید ابوسلم نیز چنین بود  
و طایفه برانند که ابوسلم از اولاد سلطه داشت و سلطه بخاریه بوده ملک  
و بعضی او را اولاد سلطه دهند و سلطه جاریه بوده ملک عبد الله بن  
عباس عبد الله با اجدستی داشت بعد او بر بغلامی عقد است و آن را  
از آن غلام پسری آورده و او را سلطه نام و سلطه با غلامی و لید بن ملک



دعوی کرد که من از اولاد عبد الله قاضی دوشن بجایت نبی امیه بود  
حکم داد علی ای حال ابوسلم در کوفه نشود نمایا شد در نوزده سالگی  
بخدمت ابراهیم امام عباس رسید که دهن خروج برای مردان داشت  
و ابراهیم امام لقب و کنیت او را تغییر داده او را عبد الرحمن خواند  
و ابوسلم کینه داد و دشمنی عثمان بن امیه را که ابونجم میخواند بدوی  
داد و او را امیر سبیه خود ساخت و با مراد بطرف خراسان کرد  
و چون پیش از رسید در کار و اسرای فرود آمد و آب خورد  
پروان رفت کرده ای از از ازل و او با شدم مرکب او را برپایند  
چون ابوسلم باز آمد و آن بدید پرسید که نام این محله چیست  
گفتند بوی آب ابوسلم گفت که اگر این محله را کند آباد کنیم مردستم و  
در زمان اختیار را محله را کمر قتل کرد و حساب نمود و در وقت ورود  
به نش بور بردر خانه خانه محشی معروف که با دوستان نام داشت  
و از دکان پاری نژاد بود برت و بلانیم سدی او گفت که بخواجه  
خود بکی که پاده آمده و از تو آسی و شیری طلب میکنند و هزار دینار  
بزرگمندی

بزرگمندی دارد خادم بخواجه گفت و خواب باز خود اظهار کرد و زن طاقت  
بود گفت این مرد از جای بزرگی ما سر و مطمئن نباشد چنین سخن نمکد و من  
درین شبها چنان بخواب دیدم که خستهای درشت از آسمان برین  
می آمد و از دینا باستان میرود و دهکاه تغییر بخواب گریستی روی دیدم و خواب  
با دوستان کام ابوسلم برادر و در زمان ملک دی کامیاب شد علی  
ابوسلم مردی سخت صلب و لبر و دانا و بشمار کندم کون میان بالای خورش  
منظر شیرین سخن پیر میانی فراخ چشم بود و بیغت پاری و تازی در کمال فصاحت  
تکلم میکرد و با کس مزاح و خنده نمینمود و پوسته نیش روی که میانی  
بودی و اگر شرت اموال خستیم غنیشی و از صفای صعب ترزل غرضی  
و با آنکه هر چه مقربان خود را بقتل رسانیدی چون بخراسان رفت غرضی  
از طایفه مردان میان عائی آمد و بطقه عباسان شایق کرد چون کار ابوسلم  
نیش شیعه عباسی که صاحب عتوت بود در مرد بالا گرفت با ابوسلم  
مروزی معروف شد و حتی کثیر متابعت او من در دادند و امام ابراهیم



ابو مسلم را برای استحضار از امر دعوت خراسان بوی خود بخواند در  
تسع و ششون مایه هفتاد و نوبت مقصد شدن شهر خراسان  
رسیده نامه امام عباسی بدو اند که رایت ظل عیسی علم چارده کوی  
برای تو دستادم باید که زود باز گردی و خطبه کی شریعت نزد ما هستی  
و بعزت خلق پردازی ابو مسلم خطبه را با پدر ابا دود اموال ملک خراسان  
و خود بازگشت فاما در مرگ پسران بن گیر نمود و پسران با وی نشست  
کرد و ایمان بخوارزم دستاد و مردم را دعوت کردند و مقرر شد  
که در آخر رمضان سال خروج نمایند و در آن ایام بنصر بسیار  
بجک خلیع کردنی دشیمان خارجی که با هم متفق بودند مشغول بود و ابو  
مسلم مقرر کرد که هر دو ان او بیاس میانه تکیس شود و دستارهای  
سیاه بر سر بندند و در شب پست پنجم ماه رمضان در فریه از قراقرم  
آتش افروزند تا علامت خروج که محمود بود ظاهر شود چنین کردند  
و تار و عصبه آتش خلیع خوارج بوسلی قوت تمام گرفت و پسران بنابر  
بشاره ابو مسلم خطبه فرخواند و امامت کردند نامه متین برآت و بار  
بنصر بنصر

بنصر بنصر بسیار داشت و او خند به کرد و گفت که نصر از خدیج کرامانی بشود  
آمده بود آن نامه بوی رسیده و متحر فرموده اند گفت این خود حادثه تازه است  
و نصر غلام خود میرید را با چند سوار مجاهد ابو مسلم گماشت و ابو مسلم  
بنی هاشم خراسانی را بمقامه او مامور نمود و بعد از محاربه عبد الله طایفه  
نیزه را زخمی کرد و اسیر کرده با ابو مسلم برد و او بعد از بجهودی او را زخمی  
داشتند با برودی نصر دستاد و دوی خاطر مسلمانان را بخواند کرد و اند  
دور میانه نصر و خدیج در محاربات جنگها پیوست در آنوقت  
هر دو لشکر در برابر یکدیگر ایستاده و متفق گشته و بنابر میگوشتند  
ابو مسلم نیز پاسبان سپاه پیش خود پسران برد و لشکر تمام گرفت  
و این حوادث و پهای و پسران بلرزه در آمد ابو مسلم بر پاهای محبت  
امیر گماشت که روی دل او را از نصر بازگرداند نصر و خدیج قرار مصالحه  
دادند که هر دو خدیج کرامانی را بوده و باقی خراسان نصر را و ابو مسلم را  
از میان برگیرند و در وقت ملاقات علوی از نواریان نصر خدمت  
کرده بنز بر تنی گاه خدیج کرامانی زده و بر او کشت و پسرش علی بن



فدیج پس از وی با بوسلم سوخت و درین ایام ابابا حسن رسیدند  
و عبدالله بن معویه بن جعفر در فارس خروج کرد با لشکر و ابابا  
یافت و ابابا را بوسلم در هرات کشته شد و ابو حمزه عبد الله بن  
حجی که اهل طالبی می نامند و جمعی بنی مروان شمشیر کردند و طبعه  
سپاه کردند و در مکه ظاهر شدند و مدینه گرفتند و این خود در تاریخ  
مفضل مطهر است چون علی بن فدیج نصر سپاه را بهم در آن کشته و  
هر دو از ابوسلم انداخته و ابوسلم طرف کرمانی گرفت  
و او با نصر منازعه کرد و نیم شهر مرد بگرفت و ابوسلم بمرد نصر فرار  
نمود علی بن فدیج کرمانی دنبال وی گرفت و مرد ابوسلم را صاف  
شد و نصر بجانب عراق گریخت و در سواد درگذشت و از آن  
ایام بیت ابوسلم افتاد و پسران فدیج را نیز از میان برد  
و امارت چو شمس بن عقیب داد و او طلوس و کرکان را از علایق  
نصر مصفا کرد و کسی هزار کی از مالی کرکان بقتل آورد و وی  
و به آن و خضاد بگرفت پس بریندی میسر به حکم پدر با صد هزار

سپاه بجواند

سپاه به فدیج فدیج در نوای اصفهان یکدیگر رسیدند و فدیج  
منصور شد و فتح یافت و خراسان را در جلالا این سره فرار  
و این پسر و ایش فدیج حاکم حفظ از دو فرات قصد عبور کرد  
شامگاهی بود سیره و مار و سپاه معجل و اینوه و بعضی لشکرش  
آنجا به اشتغال داشتند اسب فدیج باب رود فروخته و فدیج  
بخر فاد کس از وی آگاه بنمود بعد از فتح سپاه میان اسب فاد  
پی را کب دیدند و حسن پسرش پیست کردند حسن بن فدیج روی  
بگرفت نهاد این همسر و واسطه رفت و حسن فدیج با بی هزار سوار اراده  
بگرفت رفت و ابوسلم جعفر بن سلیمان غالی که او را وزیر آل محمد میخواندند  
بتر حسن آمد و حسن از قدم او ششمر کرد و به نام ابوسلم با بوسلم داد  
و این در زمان بود که مروان ابراهیم بن امام را گرفته مجوس شست و خیال  
ابوسلم این بود که خلافت را با ولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام داند و  
علیه بنیاب جعفر بن الصادق علیه السلام نوشته میدیدند و دست او آن



حضرت ناخوانده در پیش شمع نام در بخت چه که از خانیگاه بود  
قاصد نامه عبد الله بن حسن را برده ویرانجیافت خواند وی نیز از نصایح امام  
انکار نمود و سر نیز مقتدی این عمل نشد این در فتنی بود که کلم مردان  
ابراهم و برادرش را در محبس قتل آورده بودند و صفاح و منصور که خسته  
خسرا را مراعی ابوسلم و شیخ عباسیه ابوالعباس صفاح را با ابو جعفر  
که خسته کوفه آید بودند پیدا کرده با او پست کردند و رشته کار آوردت ابوسلم  
ضوال بیرون رفت و تقبیل این واقعه در تواریخ مسطور است و مقصود ما شرح  
حال ابوسلم و بنیاد او سپیده خورشید است چون ابوالعباس صفاح خلیفه  
و مردان محاسن قتل آمد و مردان بنان مضحی شدند و عباسیان مستعمل  
و قضا رفت و واقعه افتاد و در کار کی برفت و حالها و ساهایش آید و چون  
خلیفه ابوسلم ضوال نقاری در مضطر داشت و بغای او مایل بود کی استبدان  
صاحب الدعوة ابوسلم محال نمید و ابوسلم از خراسان احضار کرد و ابو جعفر  
منصور برادر خود را بمشرق فرستاد چون بجای رسید ابوسلم و برادر بر  
شد و خانه خود متزل داد و دیگر باره خسرا را تاجید به بیعت کردند  
منصور معز و ک...

منصور معز و کرم مرا بخت کرد در باب بخت امام ابوسلم ضوال  
رضنی که از ابوسلم شنیده بود باز گفت و شتاب ابوسلم را  
شهادت کردند و ابو جعفر بار دیگر بخراسان رفت که ابوسلم در بایت  
عهد خلیفه مادی بیعت کند ابوسلم ابو جعفر را ملکین تمام نکرد و ثواب  
برنجی که از سیستان کثیر داشت او را بخسرو ابو جعفر منصور رنجیده  
خدمت برادر بازگشت و از ابوسلم سعادت و شکایت نمود  
ابوسلم اسند عامی حضور داد و حج کرده بعراق آید لشکر و  
حزین را در دری که داشته با یکدیگر سوار بیخدارفت و اذن منصب  
امارت حاج خواست ابوالعباس صفاح گفت پیش اظهار تو برادرم  
ابو جعفر امیری حاج طلب کرده بود با داده ام و در این سفر دوست  
قطر را شتر کارخانه و بارخانه ابوسلم را مل بود و یک منزل پیش  
او منصور میرفت و کل حاج هر روز دو نوبت بر مانده داد حاضر میشدند  
و کی ماذون بطی بنود روزی یکبار با شمش بخت وید از دی مرز  
خواست و کی گفت برادرم چهارم است او را سور میزنم ابوسلم معز



کرد تا مژده برای پادشاهان نرغی نشیند چون بعد از چ مرتجع بیکر خبر  
خون ابوالعباس سفاح شنیدند که در انبار و سر دهم و کجی گذشته است  
خلافتش چهار سال بود و سی و سه سال عمر داشت و چون منصور از فوت  
برادر اگاه شد ابومسلم بمقدمه روانه انبار داشت و بخت منصور  
تمام کرد و خداوند بن عباس غم ابو جعفر و اخیه خلافت سپید کرد و ابومسلم  
منتهی عمل نمود و غنیمت بسیار بدست آورد و منصور نداد و مزید علت شد و  
چون ابومسلم قصد خراسان کرد ابو جعفر منصور از فرس او پراسان  
و چنانکه معروف است ویرا از روی کجهرت خلافت خواند و وی رفت و  
بعد از دوسه روز توقف فلیقه با امرای خود بقتل وی عهد پیمان کردید  
و در روز چهارشنبه بمیت خیم شهبان در سنه سبع و ثمانین مایه بیکم فلیقه و  
عثمان بن نهیک مقتول شدند و عمرش سی و هفت سال و فتنش در شکفته و  
سی و هفت اگر چه بی ثبات خلافت الیهایی بوده ثبات انظاره مایه حیات  
او کرده اند حکیم ماهر خسرو نیکو فرماید که بنوا پادشاه از عباسیان کثکان ال  
احمد و دیانت رای بوسلم که مرستاق را او بدون آورده زان قات ابومسلم  
بهشت و کرم

بهشت کرم قضاوت قلب معروف است چنانکه بکهنه از طباح داشته و  
روزی سه هزار من نان در بخشش بخشید و یکصد و سی کو سفینه پیران  
کا و مرغ و ماهی مقرری همه روز اش بوده و زیاده از ششصد هزار  
کس بخر قلی معارک بیکم او کشته شده اند و عاده سینا دین از قتل ابومسلم  
الفاق افتاده و بکلی از آن است **فکر حال سپاه پیش پوری**  
**از دشتی و قتل او در ماران بدست طوس بنی غم**  
سینا و از زردشتیان ایران و پیش پور معروف مشهور بوده در وقتیکه  
ابومسلم بدعت خراسانیان میرفت در پیش پور او را دیده و کی استقامت  
حال ابومسلم کرده ابومسلم غنیمت خود بی بازگشت و او را محرم با خود کرده  
سینا و کشت مرا از روی فرست چنان معلوم شده که تو عالمی را میبرد  
ز برکتی و بر کان بسیار از عرب و عجم بدست و بقتل آیند ابومسلم ازین خبر  
مسرور شد و او را وداع کرده از پیش پور بخراسان رفت و در زمان استقامت  
وی در خراسان بنیامین سینا دو اسیر پیش پور حاکم رفت سینا و  
با ابومسلم التماس کرد و چون حق با او دیدند و هزار مرد سینا در اند کرد



تا عسکری را بنامی که کشتی سبنا و در دانش عسکری به پر کشیده  
وزارت ابوسلم پذیرفته چون بجای که کشتی ابوسلم قتل اندر اند  
امالی ری و جرجستان و مانده ران را بخود دعوت کرده تمام در بند کردند  
و خسرو را نمودند و برای تیر خروین حرکت در آمدند و قریب برانها پیچون آورده  
همه را اسیر کردند و نزد ابو عبیده ثقفی دالی ری دستار ابو عبیده بنابر سابقه  
معرفی که در حق سبنا داشته او را بری الذمه کرده گفت او کبری تو می است  
با شمال این حکایات چکار دارد و دست از وی باز کشیده بعد از چندی  
او را بخوار و در این اقامت داد چون سبنا در خواری میقیم شد امالی  
اتحاد در با خود در طغیان و خسرو متفق کرده بطرف ری لشکر کشیده  
ابو عبیده نیز از جنگ سبنا کرد از شهر بیرون آمد و در برابر جعفر بن  
ارکانشند در آنوقت سبنا در فریاد برکشید که یا ابوسلم یا ابوسلم ناگاه از  
عسکر ابو عبیده ایستادند و برآمد که نام ابوسلم بر زبان رانند ابو عبیده  
از پس دیش خویشی این نام شنیده غافل شد از غایت توهم و ار کرد و  
سبنا از قفای او بتاخت ابو عبیده در شهر متحصن گشت و سبنا و

شهر را می نامند

شهر را می نامند داد تا بشود و ابو عبیده را کشت و سر و کات ابوسلم  
زبانده از اندازده بدست سبنا و افتاد و در شرف لشکر سبنا و بعد از  
رسیده از ری بنامش بود تصرف آورد و در زمان استبداد مسلمانان  
از باران خود میکشید که در آنوقت که ابو جعفر منصور قصد ابوسلم کرد ابوسلم  
منج سفید شده پیریه در مانی یافت و اکنون در همان قلعه مصاب  
محمدی علیه السلام است و مرا بخوار و بنیاب خود رسیده با چهار  
از لوت فحالیقین او پاک سازم و چون این کلمات بگوش کرده شنیده  
بر کرد ابو جعفر آمدند بخوار و بنی عباس برخاستند و سبنا با طوایف  
نزد شیشه میکشید که در کتبی دیده ام که دولت اهل اسلام چندین  
نیاید و بعد از غریب کی از اولاد سامان ظهور کند همانا این بابم کا ظهور  
اوست و دین اسلام انجام خواهد شد و تشکیده بکعبه خواهد گرفت  
بنابرین و دول امالی اسلام و کبران ایران مدد کردند و کار او  
وقت تمام یافت چون ابو جعفر منصور از این دایره عظمی و عارته امهار  
یافت محمود بن مراد عجمی را با سپاه زیاد بفرستاد سبنا و مامور کرد و



داد بکش خود را داده رسیده و سبنا و کجا بنا و وقت و جمعی از  
زنان مسلمان را اسیر ساخته بر آستان سوار کرده همراه داشت چون  
و سپاه یکدیگر رسیدند زنان اسیر اهل اسلام فریاد و آوازه برآوردند  
که ای رسول عرب کجائی که اسیری زنان مسلمان را در دست بکران  
پیشی دهانی اسلام انقضای یافته و کیش آتش پرستان قدیم جلا شده  
سپاه اسلام چون چنین دیدند شتران را از دم داد و سپاه سبنا و وقت  
اسبان سواران آستان را رسیده صفوف ایشان برهم خورده و شطیم و تیر  
سنگ مختلف و حشمتی بتظم نیامد سپاه سبنا و پریشان شدند سبنا و  
متوهم شده اند که حال صحت کجائی که مغلوب گشته روی برگردانیده  
و فرود کرد و سپاه جمهوری تیغ در آنها بسته و بسیاری بقتل آورده و خراج  
همه را در کس در آنم که قتل و اسیر گشته و چون مسبنا و مسبنا شش بار  
بزار و هزار درم ببرد و خورشید اسپهبد و حکمران طرستان و دماوندان  
درستاده بود که گشت آن مال آزان او باشد و در شکام شکی سبنا و در  
آمد و به تقویت کند سبنا و روی بفرستان نهاد و برفت و از جانب

غلامی

غلام محمد بن اشعرب بفتح او آمده و سبنا و چون باز در آن در سبنا  
خورشید پرغم خود را که طوس نام داشت با استقبال پذیرد او  
درستاد و منزل و جایا با سبنا و سوارای دی همراه کرد و حقوق  
سبنا و اقصا خواست و دل بجایت دی بسته کرد چون طوس  
برغم خورشید بموکل سبنا و در رسید از اسب فرود آمده  
بر سبنا و سلام کرد سبنا و همچنان بر پشت اسب جواب باز داد  
از اسب بریز نیامد و با او پیچ می کرد طوس از اینکار سخت خجسته  
و در هم شده و گفت من از بنی انعام اسپهبد و برای حرمت تو مرا  
پیش باز درستاد و بی حسنیان شرط موخت مینت سبنا و  
جواب درشت داده طوس سوار گشته شخی مجرای کرد و در وقت در  
شتر می کردن سبنا و زد که سرش پیفتاد همراگان و شاه او را اسیر  
نموده و تصرف گرفت و پیش اسپهبد آورد اسپهبد خورشید را اینجا  
و لنگر شد و بر طوس خشم گرفت و در لغزین کرد و از برانده اعمال سبنا و



بفضله آورد و آن مبالغی کزاف بود و جمهور تقفی انجالت خلیفه مرحوم  
دشت حکم خلیفه در سپیده که مال جایایان ابوسلم مروری و سیاه  
نیش بریز از اسپهبد خورشید مطالب و مراغه نمایند و در سال  
عبد الحیام ابن عبد الرحمن بخراسان خروج داشت و خلیفه بفتح او غول  
بود و اسپهبد خورشید سرسینا در با اتفاق فیروز نام حاجت  
بخت خلیفه دستار و خلیفه او را استقامت فرمود و کرم پرست گرفت  
و اسپهبد اظهار الطاف کرد و فیروز بامر کشته اسپهبد گفت خلیفه بر غایت  
است و خدمت تو پسندید و افتاده است مطمئن باش گفتار در ذکر  
مال حال اسپهبد خورشید با ابو جعفر منصف خلیفه عباسی  
چون فیروز از بغداد باز آمد دیگر باره اسپهبد پاره جواهر را بجهت  
امتنه و تشکر مانده را با فیروز میخداد و دستار جمله قبول یافت و فیروز  
بر رجعت او امر کرد ولی اسپهبد مشوری مرقوم افتاد که مال ابوسلم  
سینا در آنحضرت خلافت باید دستار اسپهبد خورشید ازین حکم برآورد  
و گفت اما زار نزد من مالی نماند و خلع اطاعت خلیفه اسکارا حش  
و غلبه خرافات

۷۰  
و خلیفه خبر یافت و پس خود مهدی را بر کشتن او بدو گفت هرگز  
پیر خورشید را نباید نمود که گمان گرفته نگه داری چون دی بیاید و هر روز  
بنواخت خورشید تو خیده دل گشت و پانچ داد که پیر من خود سال  
و گو که است و طاقت زحمات سفر ندارد محمد و لجهه انجواب بخلیفه  
بر نگاشت که برانیز که است جنگلی تکلیف شاق نباید کرد که بجای  
روی گردان کرده و کارشکل افتد لهذا خلیفه برای اسپهبد تاج و سر  
شاهی دستار و اورا تبر و شمشیر و شمشیر و دست برقرار نمود  
اکاسه خراج بزرستان بر خلیفه مقرر کرده و از اینقرار بفرستاد  
و حسدیه و سرگزید لجه و سر در عزم از رسیدن برادر بهم که بارت از  
چهار و آنکس سیم سپید بودی جامه ابریشم از بساط و باس رسید و ب  
گفتار ز کین نیکو رسید و بلباسهای زرین و رویا و لغوی رسید و ب  
رفهزان اعلی مانده را فی و مار و ایکو و ماهی نوز چهل ستر بار و بر سر  
غلامی ترک با کینرکی ریش اندی بفرستاد و خلیفه چون به باخوف  
و مشوقات چنین شایسته دید طبع در تصرف مانده را ن قوی کرد و رفت



آنکه خستاده او بمانند ازان باز میگشت گفت با سپهبد سلام برسان و بگوئی که  
برای دفع عید الجار خلیفه ابوسعلم مروزی و خدیجه او بخوان عسکر مار  
مده و ده و جسمی از سوار سپاده بجهدی و بعد من که در ششسته بگوشه و بپوش  
خود مهدی نکاشت که با سپهبد پیغام کند که اسال خط و شکلی است و اگر  
عسکر مار از گردنیت غرسان گشتند و طریق سختی بینند و از زحمت خسته  
یا بند و غلظت و فاکند بهتر آنکه بعضی را از راه مانندان بخوان عسکر مار  
نزل و غلظت اما مرا محبت کند و چون رسول مهدی ششستگاه سپهبد که انگاه مهر  
اسپهبدان بودند در رسید ادای رسالت کرد اسپهبد او را بریزد است و  
بالضروره پاسخ داد که ولایت ما آنان غلبه است و مطیع او امرایم هر چه  
حکم رود محکوم خواهیم بود و رسول اجازه بازگشت داد چون این رسول از عجم  
بود و عند خلیفه میدانست خواست که اسپهبد را بیا کاند خلیفه با او برسد  
مجلس و تشریف او آورد حاجب بزرگ اسپهبد را بخواند  
و گفت مراد من است با اسپهبد رازی است که عرض آن لازم است حاجب  
بیامد و با سپهبد گفت اسپهبد گفت این ساعت رسول از پیش من بر  
برخاسته چه

برخاسته چه سخن باقی ماند و بنام قتی طبعی در این اوقات تازه بخواب  
انظار کرد و او را بگوئی که سخن همان است که گفته شد و اسپهبد گفت  
بگرختنه درون رفته بجفت حمال مقالیت رسول چون این خبر  
و دفع بفرستد که قضا کار خود بخواب کرد خانه اسپهبد از دست  
او پریدن بخواب شد ناچار از آنجا بگریخت و در راهی کرد و چون قبول  
اسپهبد برسانید و مهدی نیک خور شدند ابو انحصار مروزی  
السندی مولی مثنی بن الحاح را همراه زارم ده کوه کسب کرد ابو  
عون بن عبید الله را و همان داد که بکرکان بدو سپهبد ساکنان  
و دست را حکم داد که بکرستان رزند تا اسپهبد از مکر زاری اگر  
بدینان نرسد غافل ازین اسپهبد نصیب بخوابد ماند و عسکر بن  
علا را که ازین پیش بکرکان کسی گشته و پناه با سپهبد حمله مدتها در ولایت  
مانندان متوقف بوده از حمر خسل و لایات اطلاع یافته باز  
بکشت خلیفه پیوسته بود قاید لشکر ابو انحصار کرده بودند و هزار سوار  
داد داده مقدمه شکر شده بود با قتل در آمد و مرزبان امل که از جانب



اسپهبد در آنجا بود پیش باز آمده مصافح بر پوست داورا گشتند و غزنین  
علا باطل حکومت یافت و دعوت اسلام جاری نمود چون مردم بازند  
چنانکه سابقا بدان اشارتی رفت از صباط و لواب اسپهبدان  
و استنادهای بدهنده و از انان ریخته در اینوقت قوج بفرج و مرط  
و قسبه بقیله آمده دعوت اسلام را تابع شدند و حساب داوراک خود  
نسب نمودند و درین عنوان خبر استیصال قتل عبد البیجار از خراسان نیز  
در رسید با لکله سپاه اسلام آمده بصره و توقف بستان  
طرح بستاند و ششده اسپهبدان کار خود پشیمان شده بکف عیال و  
اطفال کوچید اغزه حرم و مال و اقربای خود را جمع کرده بالای  
در بنده کولابرا درم و طاقی بزرگ که ششصد سال قبل بقول صاحب  
برستان انرا عایشه کریمه در میخوانده برده غلّه و آذوقه بسیار کرده  
آورده در آنجا آب و آذوقه ده ساله فراهم کرده و در پی ابراهیم  
خار و بر طاق بر نهاده که با نصد مرد بر گشتندی و با نصد فرد  
منه اندی و گویند چون در بر آن گذاشته شدی بپاکس موضع در

ندانتی چون

ندانتی چون خزینه دوفینه و حرم و متعلّقین خود را در انجمن محفوظ کرد  
مشروب و ماکول انان آماده نمود و چند عزادار زر بر گرفت و جانی  
که مانده بودند از راه لاریان قصد دیلمان کردند که آنجا لشکر کوفته بپا  
اعراب باز آید چون سپاه اسلام بر پیش اسپهبد خورشید بجانب دیالم  
برانستند اورا قنای کردند و او بر دیان شد و از دیان بدیلمان رفت  
و بر دوار مقام ساخت و ملکه میخنده و لشکر می داشت سالی دو پرن  
برگزشت و لشکر اسلام بجلی جمع شدند و مدت دو سال بمشکاه در زیر  
انطاق که حرم و خزانه اسپهبد بودند خانه ها خشتند و محاصره شدند  
با اسپهبد خورشید پنجاه هزار مرد را کبیل و دیلم حسیع و غنیمت رحمت کرد  
مقارن این سنم اطلاق و با در افتاد و دیگر در چهار صد تن بر و نصد  
انرا بر روی یکدیگر ریختند و شهاب بکند به بوی عفوشت آنان در زندگان  
تمام توقف نمائند فریاد الا ان بر آورده و مسلمانان بجهده کردند که خلیفه  
رضا دهم آنانرا بریزد و آوردند و پسین شد و عفوشت شبانه روز مال و عیال و خوراک  
نقل کردند و بخلیفه دست اندازند و حش و در مجرای خلیفه برنی خود



مخواند در رضا نامه و دختران خویش که هر یک بچشم ماه و ماهیه بودند  
یکی را عباس بن محمد الهاشمی دادند و آیه الرحمن نام نهادند و دیگر را خلیفه  
بکرم خویش کرد و جلاله خلیفه را بران داشتند که خلیفه بنیستان را بیدار  
و در خلیفه رضا داد و مثال نوشتند و بجلوان رسید مکتوف افتاد که  
چون اسپهبد صالح طاق و امیر عباس غارت مال خود بشنید از غایت  
غیرت و حمیت بر نه گانی در شک تن در داد و در سنه ۱۳۴۰ هجری  
چار در پلام و میان غذا هر یک خورد و مجرد لهذا حکومت بنیستان بدو  
منقض شد و از قشاق پادشاهی چیلان شاه با اسپهبد خویش و  
دلاک و یکصد و نوزده سال برآمد و حساب بر ما نذران چندی استیلا  
یا خسته و آغاز این کار دو شبانه با ماه یکصد و سی سحری بود که او  
والی آن دلایت شد و چندین هزار عوب در دلایت بنیستان بجا  
بجای بر نه اند و بر مال ملک استیلا تمام بنشیند که هزار و در ذکر  
خروج و داد هر مرد بن الندای بن خوشنویس سپاه  
و صا کر غیب که در ما نذران بودند چون اهل بنیستان سالی

سلا حاکم عساکر

سالی محکوم عساکر حکام حساب بودند و نظم و ستیم بهایان دیدند  
و دیگر باره پادشاهی اولاد عجم در دادند بچشم یکی از آنها همت  
بشنید از اولاد سوخته را و داد هر مرد بن الندای بن قارن بن  
سوخته را که ازین پیش ملک بجال بودند می و زبان بهلوی از  
طایفه را که شاه یعنی پادشاه بنشیند و کوستان بخوانند و کاد با  
آن طایفه را بر انداخت و صد سال بران گذشتند بودند و هر مرد از  
انگروه بجای مانده ایجادت و تحمل مشغول بود مردم ما نذران او را سپاه  
کردند و اهل امید را که بر او کرده اند و در نظم اعراب شکوه کردند  
و ازاد التماس نمودند که خروج کنند و بر بنشیند شهر ماری خروج دوست  
اخذی عساکر حساب از این مردم کوتاه قطع نماید بعد از  
اصرار قبول نمود بشرط آنکه اهل ملک بجال سرورین مشورت کند و از  
مصطفیان دلاش سجت گیرند اگر آنان اتفاق کنند و نه او هر مرد  
شهر ماری تن در دهد و حساب را قتل آورند هر دو اجابت کردند و



و عهد نمودند که وفای جویند و خلاف نکنند و روزی متعین برای سرچ  
مقرر داشتند و یکدیگر اکاه نمودند آن بر بعضا دند که در آن روز  
مقرر در تمام بستان و مازندران و کپلان هر کس را چشم بر احدی از  
عساکر اعدا نه و چه در دشت و کوه سار چه در کربا به یکبار  
بفصل بکشتند حتی زنان مازندری شوی سرب خود را بکشتند  
دند و هر مرد از در خوشی که هر مرد آباد بود جسته قوی بشت بد آنجا که سواد  
اعظم و علیه عساکر عرب بود تا حاشا از هر سو قتل همه اعدا شایع شد  
زنان پیش تنویران کشته میش می آوردند و می کشته و کس این گروه را ندانست  
فالدین بر یک و جمال بن عمر که از جانب خلیفه در ری شسته بود این دفعه  
بخلیفه معوض داشتند ذکر آمدن سالم فرغانی از جانب خلیفه عساکر  
بمیان دند و هر مرد ملک کمال سالم فرغانی که او را شیطان فرغانی  
مینامیدند بدافع دند و هر مرد و سیکل عادی بستان مامور شد  
و با سپاه سپاه راه برگشت و در رسید و در حرای مازندران  
نزول کردند و دند و هر مرد نیز با سپاه مازندران پیش ما نشد و کار تمام  
و مقابل کشید

و مقابل کشید سالم فرغانی مردی مشهور و مغرور و شجاع نامی بود  
اسبی ابلجی که در مازندران نام بر آورده بود سوار شد و کوبید و بر تبریزی  
که پست من و زن داشت و با نصرت زدی روی نمود و هر مرد آورد  
تبریزی فرا برد و دند و هر مرد میر کبک و کبک شید تبریزی بر سر آمد و  
سپر را برد و نیمه کرد و نمودی و دیگر بر گردن دند و هر مرد بجهز آباد باز  
گشت و دیگر روز خوان بخداد و مرد مرا شربت داده و بشرب نشسته و  
نداد و هر مرد اسبی سیاه داشت که بر گردن او خالی زینا بود و در زین  
زین بر او بسته و با ختی مصع نهادند و او را پیش دند و آوردند و روی  
فراسپاه کرد و گفت کسیت از شما جوانان و لبر مازندران که این اسب  
زین و ساخت با دهنم تا بر نشیند و با سالم بزرگند و این منعم کرد و سپاه  
بر این سخن تکرار کرد و کس پاسخ نداد الا دند و اسب بر اسبید که قول  
این خدمت کرد و چون او را موی کاکل و زلف که سپاسی طلاله و کلا  
خواستند بر سر بود او را دند و کلا کلاک مینا میدید پیش آمد و زین  
بر سبید و گفت من این کار کنم اسب را بباری من ده تا بروم سپید



و بران منع کرد و نیز برشت در حال سلاح پوشیده و اسبها را برین برنهاد و بر  
و سواران به دوپوشیده و راه برگرفت سپید چون خال خیان و به خال  
او را که گویا نام داشت بخواند و بخت وی دستاد و بازگشت و برشت خال  
نیز با باد بهار ای کرد چون بنزدیک خیم در رسیده اردشیرک با لاریج کاوان  
که دهن در پیشها داشت پیادند چون او را جنگاها و شجائیک میدانست و  
گفت از راهی نزدیک از کبر سر سالم باید برد او کاوان خود کمی سپرده  
براه دلالت کرد تا که به خبر رسد سالم بر دو سالم هفت بود که سالم و اینی بر  
نام نشست بود و به بان خبر سالم داد که سوار و رسید سالم مسند  
سوار شد لغزه بر آورده حمله کردند و امید را ار میست و میکل سالم  
آمد و خیمه ماند و خال او کو بهار براد بانک زده که شرس و از غلظ  
جسته او میخواست چون او نیزه بتوار سپرد پیش در چون بنزدیک شد شمشیر  
بر میان دزن و داد امید همچنان کرد و سالم را بضر بنی از اسب کنگ  
هلاک افکند و سپاه همی مشتق شدند در آنگاه سواری مرده داد و سپه  
بر در اول باورند شست سوار یک در رسید و کمر شمشیر سالم بعد است  
لغزه با سپه نمود اسپه نموشال شد و پیش در گشت و شمشیر را کردند  
خود با سپه

خود به استقبال گرامی سپر برشت تا بوی در رسیده او را در کنار  
گرفته و بر سر کرد آن پس سپر را بر کرسی زین برابر خود نشاندی  
و حیرت کردی و نوشته اند که این سالها با هزار سوار و سپر را بر کرده  
بودند و گویند مفضل او در سر فرستاده آمدن ~~فرستاده~~ از جانب  
نظیف متبصر باز نذران و ~~فرستاده~~ و هر مرد قتل در آمدن او  
چون خبر قتل سالم خلیفه رسیده فرشته نام امیر را با ده هزار سوار به  
نامزد کرد و بخالد برگی و در رود اصر حاکم در می بودند حکم شد که او را  
مد و پسند فرشته با لشکر ابنه نیزستان ردی کرد چون با رم رسیده  
داد و هر مرد فرستاده بود که به چاکس رویی او زد و یکداند تا دلیران  
باز نذران آید و خود کلاشد و بگوار و نو که در بند ساخت یکی در زیر دیگر  
بر زیر و هر دو سخت استوار و پر دیم نزد اسپه سرودین پیام گرفتار  
نیز با ده سپه دین محاسن کرد تا فرشته بر او کمان ضعف و عجز خوان  
داشت که او پیش نخواهد آمدن و داد هر مرد چهار صد و بی و چهار صد طفل و  
انده کرد و بگوار و نو اقرای خود را و در و در داشت و چهار هزار



سپاهی کرد و هرگز تبری و دهره دست داد و قرار کرد که من بصدور  
پرون شوم و خود را بفراشته نمودم و پشت بر گردانم که از خضای من درآید  
نظاره دوی صفت بر زده خوش پوشیده تا فرشته و جبرائیل تمامی درون کینکاه  
درآیند شما از دوی چون من طبل زد و گویم شما یک ناکاه چهار صد طبل  
گویند و چهار صد بوق بغیر و آید و چهار صد نیز از تسبیح دهره دارد و خضای من  
افکنند کیرید مارا بسته شود و پسران شدن بنارند و یک تن زندگداریم  
چنانکه گفت اطمینان کند تا فرشته بمیان کینکاه درآید ناکاه طبل و بوق  
بغیر و درآید و چهار صد نیز دارد و خضای من افکنند و فرشته و  
هرمان وی چنان متعجب شدند که خود را کم کم کردند و نیداشتند قیامت است  
اگر بای سپیده برون خشته و یک علقه هزار مرد عرب کجاک افکنند و درآید  
برای امان خانه فرشته را اسیر کردند بکم سپیده الغور کردن او برزنده و خود را  
او در پوشیده و کرد و فرشته او بر بیان است بقیه قوم امان طلبیدند و گفتند ختم  
نمودیم و فرشته بود و تو او را گشتی ما را مان در بوقت شروین رسیده و یکدیگر را  
گزار کردند و آن غایم دو بهره برون و انداخت و شروین باز گشت گویند  
روزی و نداد هر مرد گفت بر تو بیش قارنرا که من بخواب دهم و بودم که گری گفتم  
و کجا بگشتم یک هم آمد گشتم و گشتم پوشیدم و دیگر بار بگری آید و چنانکه  
دری از کرد

درین اثر کرد تا بجهت تمام را شدیم چون تیم بن سنا که تم کفتم که گشت  
و گشت چون دهنه پوشیدیم دوست سنا است آن را به یکایک تغییر  
کردم تا بیدین مرتبه با من بشیر درآید از او رخصت شد و بگشتم  
شیر بوده است و گشت و از آن عجب که باز در آن مامور شدند  
غیر از اجمال چون خبر قتل فرشته بخلیعه رسید روح بن عاتم را باز کرد  
مأمور کرد و او مرسی خان ظالم و پسر است بود که سبی حریر کردی  
بعد از اذغال دین بر یک آمد با و نداد هر مرد دوستی گرفت و گویند  
با او باز گشت مردم او را کسان ضعیف مسلط بودند تا او را قتل کردند و روانه  
بود از اهل کوچ کرده مرگت بازاری کینار رود استاده بود که گفت الحمد لله  
آنظم قوتان شدم خاله فرمود او را پادشاه گفت اگر از کسکافی مغول  
شدم این سیامت تو چنین غنیمت فرمود کردن او را زدند و باری  
مردم استقبال کردند و خنده کردند و در آنجا جانده و برفت پس عمر دین  
علا را فرستادند مقهور باز گشت و بیدین مرشد پادشاه سپید را  
نخعی زد و وی پیشوا فرار کرد جانده خسته از جارسد با هر صیف



مادی بن محمدی که در نگاه ولیعجد بود التاج نموده امان خواست  
و این شد و نداد هر مزد بنیسه را و رفت و با او را بخدا در گرفت و در  
راه جزفت مهدی رسید و بچهل مجید در غلخت یافت بعد از  
سینه را در کهنه و نداد هر مزد و نداد اسفان که در بازندان بود و کردن  
بهرام فرزند که بکرکان بدست خلیفه مسلمان شده بود و بزرگ خلیفه بود  
که نداد هر مزد که در بغداد بود و بخون بجهت ام قصابی کنند و می خورند  
که خلیفه مختار است ولی نداد اسفان اینجا را برای آن کرد که گشته  
شوم و او بی و غلغله بکومت باز نذران پردازد و مرا بفرستند تا سر  
او را بجزرت بیاورم عیسی بن امان و مراد بن مسلم تصدیق کردند  
خلیفه فرموده و نداد هر مزد را بروی مذمب او بانش سوگند  
که خلاف نکند و مرضی کرد چون باز نذران در آمد بجد شکر کرد بسیار  
پیام داد که بگوشه شو که من ترانه بنیم و نداد اسفان چنین کرد تا مری  
بود و بر ملاقات نموده و در سوگند راستی کرد و چون موسی بمرد مارون  
بنیشت و هم در آن شب مامون بزرگ حکام و سپاه باز نذران

مامور کردند

مامور کردند و خود مقصد آن نیست و انکرده در آن نزد آمد  
کردند و در بن سنوات و نداد هر مزد و ملک انجبال اسبجد  
شردین با هم و خاق داشتند و خلاف کردند و با حکام  
خلیفه گاه بعد از کاه بخروج بودند و در زمان دولت مامون و  
ولایت عهد علی بن موسی الرضا علیه السلام اسبجد شردین ملک  
انجبال و نداد هر مزد و بکاک فروخته و ملک گذاشته و  
از شردین دو پسر ماند یکی قارون که پدر شجره یار است و این قارون  
قبل از پدر وفات کرده بود و یکی شاپور و قارون این نداد هر مزد  
نیز ماند که زمان رفت و از او مار مارم پیری ماند که ذکر خواهد  
آمد بعد از شردین شجره یار که پدر ملک باوند بود پیا دشا هی  
مار نذران نشست و نداد هر مزد چون رخت پیرا و قرن یکای  
ماند و حکومت یافت که در در تحصیل سال شجره یار بن شردین و  
قارون بن و نداد هر مزد و مار مارم قارون شجره یار است  
شجره یار پادشاهی شایسته بود مامون کسی بنزد هر دو فرستاد



که من خستم غرورم خستم کرده ام باید تو قارن هر دو ملک  
بوسی مائید و همراه بشید هر دو ساه کرد تا خلیفه مردم  
در ستاده خلیفه بازگشت و گفت اسپهبد هر بار نتواند اندام  
قارن بیاید و قارن برابر رفت مابین شکرگاه نشید و بگوشه  
خود آمد در آنروز مرصاف افاد و مبارزان بجم در آنجاست قارن  
برگشتوان بر آب پیچکند و کپا پیری پیرین بر دوش اندکند  
با سواران رو بین افکن رزم زن بر صغی از صفوت رد میان  
حمد برد و صف را بدرید و سواران را بر هم افکند و جمعی را بکشت و بگشت  
غلبه تمام حاصل کرد ماسون در قلب شکویده براد داشت و از هر  
که پرسید که آن سواران کسیر و همراهی از چه قومند میگوید  
نمیشناسم و خلیفه پیاپی بعد از او سپاه میفرستاد چون قارن را مد  
کافی رسیده آن سواران متفقاً خود را بر قلب سپاه تملک مردم  
زد و انجای بر زد و انجای برداشت و بفریب رو بین عسکریه  
ماسون نیز از قلب حرکت فرموده سپاه هر نیمت شدند و غلظت

داد ماسون و ماسون سواران کسیر را بخواند قارن با خود بخوان  
پاشد و بر کباب آمد خود او کسیر پیچکند و در کباب بر سپه خلیفه رفت  
شد که قارن بن دندان هر مرد ملک الجبال با زندران است غلبه  
بر خلیفه حاجی شستن فرمود بسیاری بر سر او پس از خود آمدن از خلیفه  
داد و دانه در وزارت خلیفه بماند و او را از مذہب با سپاه کشتی تمام  
دعوت کردند و خلیفه بدو پیغام داد که اگر مسلم نشود او را بر سر  
امیر المؤمنین لقب دهند و بطبرستان فرستند قارن قبول نکرد  
عاقبت الامر با عهد و استغفار را بماند زندران رفت اسپهبد شمر یارین  
شروین را و متغیر شد و از موضع او سپاه بدو ان خویش گرفت  
چون اسپهبد را قوت از او زیاده بود انقیاد کردی شعی نجواب اندرون  
چنان دید که بر سر کوهی بلند بر شده بولی کرده و از بول او نش  
برآمد پرانده گشت و همه کوهستان را فرو سوخت و اگر کوهستان  
بدشت افاد و هر دختی که قادی بوختی همچنین بسیاری از دشت را خرب  
چون قارن این خواب بر تیر کرد آن بر شتر دو کشتند از تو فرزندی تمام



و سخاک چه به آید که کوه دشت از طلم او اباد نمائند و این خواب  
شهره شد تا در سال او را پیری آمد و مازیا ز نام نهاد و بعد از  
طبع او قارن فرود شد و او پیا داهی بر شست بی بزرگ نش  
و جها بخوی و دلیر بود آسپه شهر یارین شد وین طمع در ولایت مازیا  
بست تا کار از مدار بکار بر کشید و شهید او را کشت و ولایت او  
بصرف آورد مازیا بر پیش نهاد امید بن و نذا اسفان پناه بر شهریار  
بودند امید که مازیا را پسند بر بند بخواد و نزدین فرصت اختلاف  
توانست و چنین کرد و مازیا را رانید کرد و بشهر یار پیام داد که او را بید  
دارم و محمدان خویش را بفرما پیامند او را پیادند که مبادا کسان من  
او را از بند برانند شهر یار درین بود که زیار با زنان موکلان در خانه  
و از او نبه بر داشتند بی پیشها که بچه متواری شده تا خویشین بفرقا  
افکنند و بعد الله بن سعد البحرشی که امیر خلیفه بود پورت و اتفاق  
او بعباد رفت و بمائند در بغداد خلیفه را بر بست نام فرزند پارس  
شناسی بود که خلیفه نام او را پارس می کرد امید بچی بن منصور بخواند

هر کسی بخواند

چنین بمنجی حیات است و او پس نام منجی بود در سجده مومنی الهیست مایا  
روی طالع ولادت خود به نمود و برست بر مازیا را کشتا نکرد یکی از  
ال جرنی که با او سابقه معرفی داشت بریت را گفت این ملک کرده  
مازند را است و او را مازیا برین قارین و نذا مازیا نام است بنج چون  
نام بران مازیا را شنیده داشت بخت عظیم او برخواست و عذر خواهی  
تمام کرد کاغذ مولود او بر گرفت و بیوسید و مطلقه کرد و دلایل قبول  
و بزرگ او بد است و امید و ارکشت با او ولدت کرد و گفت اگر من ترا  
تریت و تقویت نام ایام حق آن بشناسی بانه مازیا را شرط قبول و قاف  
عهد و پیوند بجای آورد و ایمان مغلطه با ذکر که ضواف انصاف کند و  
چندی برین برآمده بریت منج و قبی در مقام فرصت احوال مازیا را  
بجست خلیفه معوضی داشت و از قوت بخت و طالع احسن و شرجی کشف  
چون مامون در محرابه مردم شجاعت قارون پدر مازیا را دانسته و  
و دیده داشت او را بخصور خوانده و گفت من ترا جاه و ملک و هم شرط  
بقبول دین اسلام مازیا برین در داده مامون او را مولی امر المؤمنین نام  
نهاده ابو الحسن گشت مامون چون چند مدتی از این واقعه برفت شهر یار



اسپهبدان و فرزندان سپاه را زود بآنکه یکی از ایشان  
قارن بن شهریار بن مشهورین بود که ابوالمولود است و دیگر شاپور  
که مهتر پسر شاپور بود و بجای پدرش در انقباط و توران  
اتباع پدر او را و کسان را که دشمن و او را کجاست و شکایت او  
بما موند و آنکه تا از حضرت خلافت مشهور جریان یافت که چون  
خالد کوستان را و بازستان و محمد بن خالد از ضعف خود قوت  
ایستاد ریافت و با او مقادمت بنیادست و کرانه ن مارنارنگوست  
طبرستان چون خلیفه معلوم شد که دگر بی بین باید نیست بنم  
برای خلیفه عرضه کرد که برای این خدمت طالع مازنیار موافق خواهد  
افتاد و مامون مازنیار را بجای آنی کوستان روانه داشت و موسی بن  
حفص که به مامون نصب کرده انولایت معزول نموده پیش مازنیار  
آمد و با او عهد کرد و در موافقت و مصافقت تا او در خواست کند چون  
چون با یکدیگر بر سرستان رسیدند بر مازنیار حذایی سپاه رجعت آمدند  
و بآنکه درت سپاه ای ایستاده عیسی را و طلب شاپور بقیم رفت و با او  
مصافح را است و او را در هم شکست اسیر کردیم است و موسی خبر داد

که شاپور

که شاپور بسند من اندرست و برادرش طغرث دم اما شاپور چون میدانست  
که ریار از او نخواهد گذشت موسی پنجم داد که مرا از مازنیار بخواد تا  
تراصه هزار دینار خدمت کنم موسی جویداد که راه استحصال نمود  
بکوی سلمان شد و موسی امیر المومنین چون این پیام داد با مازنیار  
علاقه کرد و گفت اگر شاپور سلمان شود و صد هزار درهم بخلیفه دهد  
بکوی مازنیار پاسخ نداد تا از یکدیگر جدا گشته بهما نشب شاپور را  
برید باید و نزد موسی در ستاد موسی از او بپرسید و بنزد موسی بمیان  
متمم شد و از هم جدا گشته چهار سال طبرستان بدینگونه میگذشت  
تا موسی فریان یافت و محمد بجای پدرش مازنیار را و حسابی بکرفت  
و حکم او را در کوستان و دشت جریان داشت و برادرش شاپور قارن  
بی شهریار و با جمل باوندان و مرزبانان از مازنیارست و فرستاد مرزبانان  
عمیق بر مازنیار گسیه در شدند و شکوه او به مامون عرضه کردند و مامون  
او را بجنود خواند چون مثال خلیفه بخواند خواب داشت و غدار او را در که  
من اکنون مجاریه و یا که مشغولم و لشکر گران بر گردن بجای است و از



جله معارف افولایت کردگان بسته و لوایکوت و حضرت هم  
مناجات ماریار کردند و خلیفه بعد از او اسامه بر دفع او بکوه بریت  
بنیم را که واسطه ماریار بود بجا انداد را با خادم خاص خود بنیر  
ماریار فرستاد تا او را بمن کرده نزد خلیفه برند چون ماریار گاه  
شد فرمان داد که سپاه ماریاران حتی امر دیگر روز من تواند گرفت  
بر رگاه او انجمن شوند بچی بن روز چهارم ابراهیم بن ایلد را تا بیری  
باستقبال فرستاده خلیفه فرستاد و فرمان داد که کسان خلیفه  
از راه سوانه کوه و کالبد رجم و گندی اب به پرايه و نکلند و جا بشکند  
استخوان برشت بگردانند و پس از چند روز به مرز آباد بنزد  
او آوردند و سپاهی بی اندازه و نظیر آنان جلوه داد که از آن اردنام  
در اجهای صعب پرانده شده اند و تها در نزد ماریار بنا زدخت  
بگذرانند و از دوزخ نجاتی ماریاران متعجب شدند و آخر امر  
عذر رفتن این کرد که من بعد از شوم و پس از فراغ بر اثر خمار رگاه  
سرافت خواهم آمد قاضی امل و قاضی رویان را با ایشان روانه نمود

کرد چون بگفت

کرد چون بگفت رسیدند از صوبت طوق ماریاران و دستیار  
و استعداد ماریار شرعی معروض داشتند که خلیفه بنگو میزد و از  
طاعت ماریار پرسید گفت تابع دنده است و خواهد آمد بعد از  
رضت قاضی امل بچی این اگر تم شرح حال ماریار بنام کرد که  
او طلع طاعت خلیفه کرده از اسلام بنیر بکوه نذر و بر همان بنده  
سابق نزد شتی برقرار است و در تاری بنده و برای اسلام میخندد و  
هرگز میخندد نخواهد آمد بچی قاضی بنیر و خلیفه برده حال معروض داشت  
ما من مستعد سفری بود اصلاح این مهم را وقت ندید قاضی غرض کرد  
که اگر ما توانیم او را دفع کردن با ما و دینیم با ما و خلیفه گفت ما دینیم  
اگر توبه کند ما من بغرور و هم رفت و قاضی با امل آمد و بنیر  
خود پر دخت اما چون ماریار از سفر خلیفه خبر شد خاطر جمع کرد و باز  
و ادبیت رعایا پر دخت و مردم از جوار او بسته آمدند و با یکدیگر  
معاهده کردند و بخرج پر دخت شد و حال ویرا برگشته و میشد و  
بگشت شد و بفتح امل مهنری بود و فیلس بن وند اسفان نام او را



صبحین خود کردند و ساکن آمدن را بکشتند چون خبر رسید به مازیار با  
سپاه باطل آمد اهل شهر در دژ را بستند و بمحاصرت برخواستند و نزد  
محمد بن موسی وکیل غلبه فرستاد که قاضی فرستاده مازیار را پیش غلبه بکشد  
و صلح اطاعت او را بخلیفه روشن ساخته و اجازت بقتل او بدهد محمد بن  
قاضی را بخواند و پیوسته دار تحقیق کارگاه شد و با جماعت شرف  
کرد مازیار از یک کار بجهت رسیدن سرعی نزد خلیفه فرستاد که مردمان را  
و جالوسی را طاعت بفرستد پروردگار شد اند و عصبیان میت کرده اند و محمد بن  
موسی را فریفته با خود یا بر سر رسیدی علوی را خلیفه کریم شاعر سفید  
بر شاعر سیاه بجا بگزیند و من سیاهی بر سپهر انداخته ام خود تر  
عازم و از این پس جزیت بحضرت خلافت خواهم فرستاد و در احوال  
اقل را محاصره کرد مدت هشت ماه این مقام در زری یافت و درها  
خوابید و قتل و غارت بالا گرفت و همیار بر د مازیار محاصره اقل جبهه  
میکرد و مازیار همه روزه بیخدا کسی میفرستاد و از سر بر آید اهل اقل کذب  
مازیار را در نامه نوشته بود میفرستاد و بیخدا فرستاد و مازیار از این کار  
نه بگریه

شد کسیر ابری، مورد شد که آن وکیل کار کرد از محمد بن موسی را بدهد و  
بغلیفت و هر نامه که محمد بن موسی میفرستاد او بفرستاده مازیار برساند و او  
شریفه محمد بن موسی را بفرستاده و بفرستاده آمل و غلبه بفرستاد که در  
مازیار خلیل بن و سقان و ابوالاحد قاضی بکشت پس خلیفه برای تحقیق این  
امر محمد بن سعید را بفرستاد و فرستاد که شخصی علوی که اهل نندران است  
بر داشته آید بشناسد چون پیامد تحقیق را دریافت که کذب بوده  
باز خلافت معروفی داشت که علوی در میان بود است میانه محمد بن  
موسی و مازیار مخالفتی رفته و با یکدیگر محاربه کرده اند و محمد بن موسی  
عزیمه نوشت که امالی ولایت ما مازیار سر بیاوردت خلیفه میگرداند  
وقاضی این اجازه داد از حضرت خلافت با آورد خلیفه چون عرض  
محمد بن خواند بر او خشکین شد و شور نگاشت و کوه داشت مازیار را  
بازید و کال داشت و محمد بن موسی بعد از پشش سال دالی مازیار را  
چون این شمال مازیار رسید فرمود که تمامت اچان و شرف کار ابراهیم  
را بمقتصوره جمیع و محمد بن موسی را شرف شرف کرد و ده را از ان موضع



در پیش افکنده خود به بنال افتاده تا بر دست برود هر یک را جدا گانه  
نخاله مجبوس نموده و بر هر یک موکلی از کبران نهاده که قوت روز  
بروز به ایشان میرساند هم درین سال با من خلیفه بجای روم در آن  
قید روم در گذشت و خبر قوت او باز یار رسید بند یار از روم  
بهر فرقه آباد و برپایان سخت گرفت و از کربا به و قدایکو منع کرد  
بسیار مبرده محمد بن موسی و برادرش را حصیر خشتی نماند که بران سر  
بر بختند و باز یار حصار اطرا کرده عمارت کرد و مساری را سبکو  
ساخت و آباد آن افزود و در فراز جبال قلعه های مستحده بنا نهاده  
و در هر محاکم کسی را نگذاشت که بعمارت و معبشت شود و به را بخیذ  
زدن و کار کردن برای خود باز داشت و بجز عاکه گذرگاه ای برود و نری  
ساخت مردم شبانه که پی جواز او کسی آمد شمر تواند تا خطم و حوار  
او کسی بحضرت خلافت تواند برود پیش زردی را تقویت کرد و کبران را  
حاکم مسلمانان کرد و مساجد را خراب ساخت و مسلم او باز نذر از  
خراب کرد کسی چاره نبود گفتار روز ذکر بقایای حال باز یار بایام  
خلیفه مقصم عباسی و واقعات آن ایام چون ما من خلیفه

در گذشت

در گذشت برادرش ابراهیم مقصم بالله بخلافت رسید در آن  
روز که رعبه الله طاهر بخان طوت داشت از سر سلوک باز یار  
اطلاع کامل یافت و کسی بنزد او فرستاده شفاعت محمد بن موسی  
و برادر او کرد باز یار از غایت غرور بر شعله رسول او را بجو ابجاک خوش  
خشن باز کرد و گفت از محمد و برادرش خراج دو ساله که خورده اند  
مطالعه نمایم تا ندانند همه عبد الله طاهر حقیقت این حال  
بسی این ابراهیم بن مصعب که درگاه خلافت بود بگذاشت که باز یار  
بگوش قدیم است خلیف طاعت اسوام و حبه انسته و با یک مزدکی و معبرا  
بر مسلمانان حاکم کرده و محمد برادرش را مجبوس نموده و آقا اقل ابوالفام  
ماروبان محمد که فضولی عصب بود مانجی شده اند و عصبه و عربی که از مذبح  
و ملت و مسلم و عدوان باز یار شرعی در آن منظوم نموده بیجا و فرستاد  
مقصم بالله مثالی برای خرابان فرستاد که باز نذران رفته باز یار را  
به دست آورد پس عبد الله طاهر علم خود حسن بن حسین را نزد خلیفه فرستاد  
استند عاکر که محمد بن ابراهیم را عاکر عراق بعادت و بموافت



و موافقت می کند چنان شد لشکر عراق از سوی ری و لشکر خراسان  
از راه دهمخان و استرآباد مجازندران روی نهادند چون سپاه خراسان  
تمیشت در آمد کل کوستان بهستان را لشکر عراق فرو گرفته بودند و  
تمام در زیار رسیده بود و بواسطه ظلم و عدوان و مردم او را فرود گذاشته  
عبدالله طهری و علم او بهوشد بهر موضع که زیار فرستی لشکر کردی که  
تا آنکه الله را در گرفت شد و بد بر بند خداوند عبد الله طهری را در دست  
مجلس کرد که بخیر موضع چشم بهیج کشاده بود و برستری مار کرده روی میخدا نهاد  
و چنان افتاد که روی در عرض راه زیار بجاری استر خود که همراه او رفت  
گفت مر خیزه آرزوست موکلان او با عبد الله گفتند عبد الله را نجاشی آید  
با خود گفت شاهزاده ما نذران است چه باشد که کام او بر دم حکم فرمود که  
صندوق وی بکشد و او را پیش خود خواند و خسر نبره میاورند عبد الله  
به دست خود میسر به دبد و میداد و میباید و گفت که غم من جز حضرت خلیفه  
ترا شفیع شوم و خلیفه رحمت انوار در گذرد و باز ولایت دبد ما زیار ریایخ  
داد که پناه الله عز و جل خواسته آید و بموافت کتم و عبد الله خود چنین  
سپیداست که خلیفه از او در گذرد این کون جواب میسر داراند که از او

سینه اسب

سینه اسب لطیفان او باندیش خورشید و از او پرسش کرده وی است  
مستور عبد الله اثرت کرد به شرب آورده و خوان گسترده و کا کجا  
کران پیوند گرفت و خود اندک خورد و مطربان بر مرا گرم کردند و دید  
را میسر ما با یار دگر می افروزد و اظهار ملائت و موافقت کرد و سبب  
اطمینان خود را باز گوی تا مراد دل قوی تر گردد و خاطر خوش شود در نهایت  
ما زیار از کثرت جام مدام پیا خراب بود و سکری تمام داشت و خبر داد از پی  
مستی پریشیده مانده بود جواب داد که چند روز دیگر آشکارا خواهد شد که  
راه نجات من از کجاست عبد الله در میان الحاح و حسد از خدا گذشت  
و گمان آن را زو کنند یا دیگر که گرفتار کردن ما زیار من وضع خود را  
با آتش و بانگ و دیگران و با خبر شدن خلیفه ما را گرفت و بنام  
افشین حیدر بن کادی و بانگ از دیرگاه با یکدیگر عهد کرده ایم که یکدیگر را  
معاونت نمایم و موافقت کنیم و دولت از حرب بستایم و بیج باز  
کردایم و ملک را بسند گسارمان منتقل داریم و چند روز از این پیش برود  
افشین بن در راه رسیده و سخن بگویش من فرو گفت که من بر سر دشم و خطر



از قید غم آزاد کردم و بخت خود مطمئن شدم عبدالله از این خبر بیخوش  
 ما ریان در عالم بخودی ابراز کرد که فرستاده اشین با من کشت که در میان روز  
 قرار داده ام که خلیفه را با پیران او درون و واثق و جعفر و متوکل نجابه  
 کرده اند اما بگویم و ان سلسله را منقضی سازم و از پاریس کسری  
 شترانهای بجایه بزنم و دولت او را فروخ و بزرگ کنیم انیک قبل از حصول  
 بیعت او آن موعده در رسد و انیکار بگذرد عبدالله از استماع این خبر خوش  
 خاطر حاصل کرد و اظهار سرش کرد قدحی کران بدو داد و در احاد و اورا  
 بند بر خفانه و بلبند و قیاس بر بند و بر خور خلیفه بزیگاشت و با کبر بجزا  
 رسانید و خلیفه خبردار بر حسب اتفاق در همان روز خشین خلیفه و پیران او بجا  
 خود دعوت کرده بود و در سفر کار بود و معضم گفت پیران من بجزند ولی  
 من خود پیام با پنجاه تن بر شست و برفت خشین برای خود هدیهها پیا را  
 و طارها زده و نقش کار بکار برده و صد کس از غلامان سپاهی خود را  
 بخت کرده بود چون خلیفه درون شود و بنشیند از طراف در آیند و  
 شمشیر را در او بند معضم چون بدو رفاه رسید خشین گفت بخدمت بیتی  
 خلیفه بستی و معتمدان خود را بفرستد و گفت هر مردن مؤید و خود همچنان بر

در خانه آید

در خانه آید از آن هندو بان که صد تن بودند یکی خطرات معتمدین ساحت و  
 سری رنج خشین به پیکر کشت و فریاد برآورد که انجیب انکب سبایا  
 بگریخته و غلامان خلیفه بدرون بختند و این خشین همیشه و اموال او لغایت  
 و بستگان و پسرستان او را بکسل و غلال بشهر آوردند و محبوس  
 ما زیار در رسید خلیفه از او پرسید که سبب خلع طاعت من  
 چه بود گفت مرا بشهر یاری ما تدران بگریه می مردم طغیان و حصیان  
 کردند و سر از طاعت خلیفه باز زدند و من بد از بخلافه عرض کردم و پاسخ  
 رسید که با ایشان حرب کنی من حسیب کردم و غالب شدم خلیفه  
 گفت این جواب که ترنگا شست است گفت خشین بگوشه بود خلیفه گفت  
 چون چنین مسلمانان بیکانه کردند تو دشمن است که در ملت قدیم بر  
 قرار بد و فقهای بغداد را حاضر فرمود و حضور آنان گفان ما زیار دشمن است  
 و بعضی فقهای بغداد اول ما زیار را حد زدند چند انکه برادران پس خسته و  
 بخلیفه مایل برادر کردند و در مقابل طلس می صاحب عمریه خشین را بفرستاد  
 با دشماهی ما زیار بکوه و دشت ما تدران هفت بود و متوکل در سده دویست



و چهارم هجری سال بود واقع شد ایالت بنی طایفه دست به قتل و چار سال بوده  
 و بنو حمی اعمال مازیا را حکومت خانه داده قارون که سلسله عظیم قدیم بودند  
 انقضای پذیرفت و نسب او بدینگونه است مازیا بن قارن ابن دند و بنو  
 سوسه ابن اندی ابن قارن سوسه او نداد هر ضربه پس بوده یکی فدا  
 ایزد که قاتل سالم است و دیگر را نداد و می نام بوده که پدر مصفاست  
 و پدر فدا و امید را که خوش است فرزند دیگر بوده اند اسفغان نام  
 و سوسه افلا قارن رزم زن پس که و پس سالار سامان فریدون بوده  
 علی الجعد بعد از قتل مازیا را حکومت داشت بآل دشمن که افکار کوستان  
 ایند بن موی بود و بن حسین عم عبد الله بن طاهر صاحب سیاه پازند  
 شد سه سال داندی مختار بود و در دست دست و هشت هجری  
 که نشت طاهر بن عبد الله مازندران آمد و پس از یک سال که عبد الله بمرد و طاهر  
 بکومت خراسان فرست بجای پدرش برادرش محمد مازندران گذاشت  
 و هشت سال مدت ملک او بود و غایت این در قای شهبانی با او  
 بطبرستان پیوست و در دست دسی چوشت محمد بن جعد شد سلیمان بن

عبد الله مازندران

خبده الله مازندران آمد در دست چهل منصور بن یحیی مروی را و نیز خود کرد  
 و طاهر بن عبد الله او را مغزول کرد و محمد بن موسی بن عبد الرحمن را در  
 طبرستان را با محمد بعد از واقعه مازیا بن قارن آل زیاد و عرب بر مازندران  
 مستقر و متوکل عباسی خاک شد و نصر بن خلیف است و بنو کرج  
 و ترکمان است و با شش و شصت ساله سامره را باجا رسیدند و اغرض  
 خورایش و در مازندران و اندی خنجر و ج کرد و خشتاف طاهر حکام  
 طبرستان شیخ یاق و ماکان کالی سپهر را برداشت و اسپهبد  
 نیزستان با قاضی وقت با هر یک بد را میفرستند که بر آنها و گاه آنها  
 میزدند اسپهبد شروین بن شرم بن سرخاب با داعی موافقت داشت  
 و کار آل یار رفت گرفت چنانکه مردم شد حکومت مازندران چشند ولی  
 که بهستان غالباً در حکم اسپهبدان بود و طاهر بن یحیی که بهستان قرین  
 وری و داندان استوار شدند چون آل زیاد آل قابوس است سده  
 مستاصل شدند و دیگر باره فرقه ثانیه قارن استوار شدند و در فرقه  
 دوم قارونند ایشان **هشت** نفر بوده اند **هشت** ملک ایشان **هشت**



و چار سال اول این طبع سپید شیر بار است سپید شیر بار بن  
 قارن چون بر طبرستان استیلا یافت و حجام الدوله طبع شد سلطان  
 محمد بن جو سلطان بن حسام الدوله ملک بجل را بجانب خوانده و او حاکم  
 کرد سلطان بن جو سنقر را که یکی از معارف امرای او بود بماندگان مامور  
 کرد که اسپهبد را مغلوب بکرامت ماندگان بنشیند سنقر غلامی بن چهار  
 سوار تکران از راه لاریجان قصد ماندگان و بابل رسید طایفه تکاکل یعنی  
 کاکل و کلبو و از بنر سنقر فرشت که مادر کتاب بسیاری می آید تا سادات  
 قضی زبید و برکنم و خواستند که از حاصل دریا بسیار برونند اسپهبد شیر بار  
 حسام الدوله فرمان داد که امیری لغور که قارنوند بود با اکابر شیر بار کوه نام  
 بسج شوند و بسیاری رفته مصاف دهند و بکار فرستاد و سنقر بجای  
 در موضع که آنرا نهر بن خوانده فرو آورده و مستعد محاربه شد این  
 سنقر بخاری **سوار سلجوقی** بماندگان و محاکمه قارن با  
**سنقر و نهر** و کرکشن او اسپهبد شیر بار بسیاری بود که آه  
 سپاه روی بر بخانه و بدو دانه ساری است و با سپاهان خود گفت  
 که این شهر از آن پیری است که امروز این لشکر ترک را در هم شکست  
 بکشد

بنجم الدوله قارن این شهر را قبول انجیرت کرده اند و دانه سپاهان شد و پسر  
 دیگر محمد الدوله رسم نزار قهای برادر خست پسر دیگر فرزند امرای شیر بار  
 بمحافظت دو برادر شد و اسپهبد شیر بار یکی از امرای بزرگ سنقر  
 مروضه کرد و بدو که در این مقابله از سنقر باز گشته با سپهبد پیوند چون  
 سواران بجلان در آمده نگرانی امیر سنقر رحمت میرانش بر سنقر کرده و  
 بسیار سپاه آورده و سوارانش بادی موفقت کرده سنقر پشت شکسته  
 اما روی بمصاف کرد بنجم الدوله قارن محمد بن سنقر بر دین شمره ابرار مار آرد عثمان  
 برآورد و چون داد کبیر سواران و غیره مردان طبع شد از آنجا که در کپیر  
 که در آن حالی بود مرغابان و کلنگان شمار بر پریدند خاکه فریاد بر کشیدند  
 سواران سنقر کمان بردند که از جانبی دیگر سپاهی از اسپهبد تعجب  
 ایشان در میرسد از آن همیسم روی بجهت نهادند و بخش الدوله و  
 سواران دیگر شمشیر بر زمینستان بستند بسیار کشتند و بسیاری اسیر کردند  
 و تمامی کرده تکاکل را بکفر فرستاد و دیها سیاه کرده بشهر باجی کردند  
 و مجور داغ الله و محمد علی برزیده بخانه سنقر فرار کرده در موفقت  
 و در شهر اصفهان خود را بخت سلاطین محمد سلجوق رسانید و دا

استبداد

بنجم الدوله



در واقعه معروفی شبت که لشکر مسواره با سپاه بزرگان بخاریه  
الاکه بطرف حسان پادشاه لشکر بارزارام و تابع خود فرامید سلطان محمد  
نیز و لشکر بار خستاد و عذر قاضی بخواست که ما گفته بودیم که مستقر با  
شهر بار خیر کند بگو اما در وقت نامدی بودیم اکنون ماضی ماضی  
باید که شهر بار خیری رقی و متق بعضی امور و انجام بعضی خدمات کلی از  
پیران خود برکات ما پیوسته حاضر دارد و اسبب گفت وقتی فرزند خستیم  
سلطان نیز بر کند خور و در امر دیده دل کند پس بفرستد زان خوک گفت که اما  
رای فرستادن خدمت سلطان است ذکر فرستادن علاء الدوله علی بن محمد سلطان  
محمد سلجوقی و معتبر شدن بنجم الدوله و قارن گفت آن لشکر را  
من برستم برین عهد اعتماد کنیم و فرم برادر علاء الدوله علیه قبول فرستادن کرد و با  
دو هزار چاده و سواره از کده سمنان با خندان شد و سلطان محمد  
امرا را با ستمتال ادوستان و عنایت و توجه کرد و در این روز که خور  
مقام تزلزل داد و در روز و در مسکن کوی و چکان و ستر داد و  
برید و پیوسته بدو در شربت و فاضلت و گفت و شنید هم بیکدیگر  
و در بخیر کاه رفتند و اد که بر این دلایات خود شکا کردند و اد

بایتر

بایتر افکنان ترک روین همی افکن و روین او میزند نیک ترکان  
بمیرفت و کار همه کرد کار کرد از سلطان چنان صلح و  
دیدند که سلطان بقرابت لشکر بار مارند ازان را صلح کند و قوی  
بعلاء الدوله اظهار کردند و می گفت برادر اکبر من نجم الدوله باین مصاهر  
و مفاخرت ازین ادلی است و چنان کردند و سلطان خواهر خود را  
بنجم الدوله و عذر داده و علاء الدوله را نیز بقرابت نزد پدر فرستاد اما  
چون علاء الدوله پدر را ملاقات کرد و لشکر بار اورا بدید از بنجم الدوله امر خود  
او بدید سبای نجم رفت دره نیافت و بار گشت و در بخش بیان آمد  
و در حال بنجم الدوله قارن و دامادی سلطان سلجوقی قارن با عذر  
پدر بنجم الدوله شد و غیر از تمام دید مدتی بماند با سلطان  
از بخند و با صفهان باز آمد و خواهر خود بنجم الدوله را و با شمی تمام روان  
مارند ازان کرد و علاء الدوله از برادر بیک بفرستد و پدر را گفت  
که مرا دوستوری ده که چون بنجم الدوله بیاید من بگوشت و نوشتم که مردی  
پیر جم است و برادر اعتماد دارم پدر گفت من از تو شنیدم و او را گفت



شواند چون نجم الدوله قارن در سید حسام الدوله شهباز پسر  
تا فریم استقبال کرده حرمت فرزند را از اسب فرود آمد در کنارش  
گرفت و سوار کرد و کوه را بوی داد چون علاء الدوله بشنید پسر پادشاه  
که قتل کرده کوه را بمن داده بودی اکنون بسبب در سپیدی مبارک باد  
شهباز پسر قارن و ندای پور را به نصیحتی وی دستاویز نشیند و از  
راه لند پسر و ن رفیق بکسلان بر میروند آباد که ملک محمود مادی  
او بود و مقام گزید نجم الدوله قارن چون از جدا شدن برادر استخفا  
یافت و بی شیر از حرمت و حشمت پدراکاست و تسلط و تقلب  
تا جوانی در مقام جمیل و خطبه و سکه بنام خود می خواست پسر  
بشنید و سر حسام الدوله شهباز پسر هانا در بنوقت به قتل و در  
آدم بود از پسر حرمت چشم داشت و وی خلاف ادب تنبیک  
تا پدر برنج و سبک ملک خواست گفت و بجزم و بمان فرشت باکی  
شد قارن پشیمان و از قضا برقت در بنج بوسید و بر پای پدر  
در افتاد و همگی گشت و بجز و زاری او را و با ساری باز آورد ولی  
باز بهمان خوی درشت تا ملازم بودن اغازی تا پدر باز گذشت

از گذشت و بهر موسم رفت و تقصیر آباد کرد و بیل و بیل بر شهباز  
جمع شدند پس از چندین پادشاه نجم الدوله قارن قاضی اکل و سب  
تا صحرای شفاعت نزد حسام الدوله بنیستاد که بایل باز کرد  
که آب و هوای آن موافق خراج او بوده و خواهد بود حسام الدوله باز  
آمل آمد و بهر از آنجی بساری رفته پیاسود ذکر علاء الدوله علی بن  
حسام الدوله شهباز و غریبت او بخدمت سلطان محمد سلجوقی  
چون علاء الدوله که سکوک برادر پسر بدید فکر کار خود افتاد  
در این ایام سلطان محمد سلجوقی را پری سلطان احمد نام کودک بوده  
دلاست می و برستان را بنام وی فرستاد و با سفره کرد و با سخاوت  
چون نجم الدوله بایل بنیستاد و میگذشت سفره در بخاطر رسید  
که علاء الدوله را که از برادر بخواست با خود متفق سازد بوجد او را بخود  
خانداد او برقت و در روی رسید و او را سفره امیر عیادلی پسر خود را با  
سپاه بجلاء الدین سپرد که باز نذران روند چون حسام الدوله آگاه شد  
با لشکری کران پاک آمد آن که کرد کوه به مشهور بود برقت و بهر پشام



داد که اگر شخصیت برادر آینه من هاست زنده و دلالت بمن است و اگر با  
من مصافحه می بیند من خرم علاء الدوله شمر شده برکت  
و سلطان در میان برادران صلاح میخواست و میرشد سلطان احمد  
پسر سلطان محمد و فات یافت علاءالدوله چون از او ما بوس شد بقصد دگر  
سجده راه عیسان بر گرفت و سلطان از او حمایت فرمود و چون که لشکری  
کران باندگان فرستد بخت الدوله آگاه شد باید رسپا بی پیشا بر بر بکنند  
برادر شمس اما در اولین منزل حسام الدوله بنسین منزل حسام الدوله  
در سیبیش میثاد سال و مدت ملکش سی سال بوده بخت الدوله  
قال بن **شهریار** بعد از پدر بکستقلال ملک مانزدان بود  
ولی بیکو میرت نمود بعد از هفت سال بختکال فرزند رستم بن قارون  
بن شهریار لقبش شمس الملوک بوده بعد از پدر بملکت رسیده و بخلای  
پدر بیکو میرت و دلجوی بود شمس علاءالدوله علی چون از حمایت سلطان بخر  
بایر شد سلطان محمد سلجوقی بختی شد و او در مقام صلاح فغان غم  
و برادر زاده برآمد چون بعد از طمسینان بخت سلطان رفت بختیک  
خواهر سلطان زن نجم الله که بعد از الدوله بخت کرده بود سوم شد

مسموم شد مدت ملکش چهار سال بوده سبب علاء الدوله علی بن **شهریار**  
بعد از واقعه شمس الملوک قصد تصرف ملک مورده خود کرد ولی از سلطان  
اذن فرستادن نیافت و بماند و مجوس شد و برین میان سلطان ببرد و  
سلطان محمد پسرش شمس علاء الدوله منظر نظارت غفلت  
کرد و عمه خود را که در جلال بخت الدوله بود بخیال بخت علاء الدوله در کرد  
در سنه پانصد و دوازده روی بمقصود بخداد و ملک مورث  
را مالک گردید مدت پست و کمال را بکستقلال برافراشت  
چون عمرش از شصت و یک گذشت بمرض تقریب شد و ترک  
حکومت نموده بعبادت و طاعات گوشیده تا در گذشت  
**شاه غازی رستم** بن علاء الدوله **علی** بکرم درایت  
بر جای پدر برآمد و بعد از داد گوشتید و در آن ایام ملا حده الموت  
در اطراف قیامت شده بودند رستم بن علاء الدوله لشکری فایم  
کرده معافیه بر لکای الموت قتل و غارت کرد و اولاد  
انما را ببر کدی گرفته و به بندگی فروخته و چنان حمله ای کرده که انداره







و اطاعت کردند و بولایات فواریه حکام فرستادند و او را که برادر  
بود رکن الدوله قارن نام از وفار نموده بخوارزم نزد خوارزمشاه شد  
و دعوی ملک کرد اشارت رفت که آنچه در تصرف برادر مستوفی  
شرف الملوک بوده برکن الدوله واکدارند چنین مقرر داشتند اما بعد از  
واقعه شاه اردشیر علاءه و صبا حیه بر بازندگان دست نهشته مردم  
بترسانیدند رکن الدوله قارن برانگشته و ملوک قارن وندان را بچیدن  
آتش اری قرار نمادند ضعیف شدند و بعد رسید ابو الرضا علوی  
بمطهری شیرشمال دکنه مستغانیه شش الملوک را تسبیح کردند و از  
ادواری غانم و دژان ایام دولت خوارزمشاه غارتگری و سلطنت  
چنگیزی و طایفه جسلو گری بود ساگر مغول بازندگان و استر اباد و سمدار  
و دهانده بودند آنچه برانده و کردند آنچه کردند چون منظر از آنجا حال را بین  
قدونند تفصیل و آفات ایشان بنویسند تفصیل حالات این طایفه در تاریخ مار  
بازندگان و سایر تواریخ مسطور است و این طایفه دوم بوده اند از آل ابوند  
و ملوک کا و باره که نسب با او شیرین می رساند و این طایفه دوم هم دوقته  
بوده اند و هر دو مرقوم شده اند اکنون طایفه سیم آل بانه در سمدار

در سمدار حکومت داشته باقی است در محل خود نوشته میشود  
و قارونند امیده شده اند طایفه چهارم طایفه دیگرند از اولاد  
صفاریه که در سیستان حکم می کردند و اند سابقا مرغی  
از نسب و حب ملوک سیستان مرقوم افتاد چون نسبت بخلف  
ابن احمد رسید حکومت اند با سلطان محمود غزنوی اشتغال جیت و امیر  
خلف استیصال یافته بودند پس سلطان حکمرانی سیستان را بیزد که کمتر  
خود امیر نصیرن ناصر الدین که زخی سیستانی مداح بودند تفویض نموده و از جانب  
او حکمی و نایبی بآن ملک رفت و چون زمان صلاحیه در سید طاهرین  
محمد بن طاهر ابن امیر خلف در سنه چهارصد و پست و دویست و پنج  
سیستان و غیره مقرر شد و بعد از او تاج الدین ابو الفضل نصیرن  
یافت که قائم مقام او بوده پس بهاء الدوله نصیرن احمد در سنه ۵۱۰  
فخامین اود بر الدوله شش الملوک محمد بن زعات بود تا بهاء الدوله استیصال  
یافت و در سنه ۵۱۰ در کشت ملک تاج الدین ابو الفضل حرب بن حکمران  
یافت و در سنه چهارصد و پست و دویست و پنج سلطان بن سمرقند



حاکم سیستان شد و سلطان خواهر خود را بری داده بود و در سنه با صد و پنجاه  
نه درگذشت عمرش نبوده از صد مرت ملکین پنهان بوده پس از ملک شمس الدین  
پسر او حاکم شد او پنجاه برادر خود را بقتل آورد ملک عز الملوک برادر دیگر را که  
کرد امیر سیستان نیز شمس الدین محمد شیشه و عز الملوک کرار حاکم کردند پس از چندی  
او نیز درگذشت تاج الدین عرب پادشاه شد در آخر عمر ضربه کردید بعد از صد و  
پست سالگی درگذشت ملک ناصر الدین پسرش در حیات پدر ناپ او بود پیش از  
درگذشت ملک شمس الدین بهرام شاه هم در حیات جد بر تخت سلطنت بر  
و در سنه صد و پنجاه و پست خدایمان مرا حده شهید شد ملک نصیر الدین  
بهرام شاه شاه فغانین او برادرش رکن الدین محاربات رویداد و  
خلیه لشکر مغول بر سیستان گشته شد رکن الدین پادشاهی نیز در پست  
او نیز به پست مغول چنگیز گشته شد شهاب الدین محمود بن ملکشاه الدین  
تاج الدین مالکین که از اقارب خوارشاه در سراه حاکم بود مجاریه مغول  
الشفاق کردند هر دو گشته شد در سنه صد و پست پنج سپاه مغول سیستان  
گرفتند ملک شمس الدین علی بن محمود بن خلف سیستان در سنه صد و  
بخت نشست بخت قاتل خسته همضای حکومت سیستان گرفته باز آمد

گرفته باز آمد و البقیع معهود بجای دی ناپ بود در سنه صد و چهل و یک بر  
گذشت بعد از ملک شمس الدین علی نیز در سنه صد و چهل و پست گشته شد سیستان  
به پست ملک کرار خوارشاه بر ملک نصیر الدین ارجاب قاتل حاکم شد و  
بکرات با ملک کرار محاربات داشت در سنه صد و پنجاه و نه بر ملک  
شمس الدین کرار غارت آفنده ملک نیز با لشکری عظیم قصد سیستان  
کرد و در میان امرا محاربات روی داد و آخر در سنه صد و شصت و شصت مصلح  
گردید و در سنه صد و شصت و پست و پست ملک ملک علی بن نصیر الدین طرح  
دار الملک انداخت و عمارتها ساخت و سلطان مظفر بن کجج پادشاه کرار  
کرار سیستان آمد و پناه ملک برد و بعد از سال توقف در آنجا سیستان  
شد احمد سلطان پسر چنگیز خوارشاه در این ایام بخراسان خسروج کرد و روقی سلطان  
داده و ملک سیستان را مغزیره مکرر میداشت رکن الدین محمود شاه بن  
ملک نصیر الدین از پدر بچند بسوی کرار تاج و ولایت کرار گرفت  
چون سیستان باز آمد بر ملک بدو گذارشته بکرار رفت و بعد از پدر  
ملک در میان او و برادرش شهاب ملک نصرت تقیم یافت شاه



حضرت چهل و پنج سال عمر سپرده سال حکومت داشتند در مقصود وی یک  
وفات یافت قطب الدین محمود این کنایه شد محمود در مقصود وی یک  
پادشاه شد در میان او و ملک حسن غوری منازعه شد آخر مصالح کردند  
در سنه مقصود و چهل و هفت یو با درگذشت ملک تاج الدین خلج  
فرمان بهرات شهید شد و ملک عزالدین در سنه مقصود و پنجاه و نه منصوب  
و سلطان محمود مغول شد و مدت ملکش دو سال بود ملک عزالدین  
سی سال پادشاهی نموده کرد در سنه مقصود و شصت و چهار درگذشت  
ملک قطب الدین شصت و هشتاد و یک سالگی شد و قبیل رسیده است  
ملکش در سال شصت و یک سال پادشاهی آن سیهانی یکم امیر تر حکم سیهانی  
شد در سنه مقصود و شصت و هشت جلوس کرد و در سنه مقصود و پنجاه و هفت  
یافت عمرش پنجاه و چهار سال ملکش هفت سال بوده بعد از ملک قطب الدین  
علی در سنه مقصود و شصت و دو پادشاه شد و در رکاب امیر محمود بود که میر در اتر  
درگذشت ملک با یغار خود را در بهرات بخت هریج میر رسید این  
خبر گوش او گفته باذن او پسستان بخت هریج بوی فلت فرستاد

خلعت فرستاد و بی هیزم برادر خود را بر کاشت هریج روانه کرد و پس از  
شش ماه حسن خان را بر سر شکار بفرستاد و یکی شاهان فراه را که نسب  
ایشان بخوار مرثیه میرسید و با ملک سیهان در بخت داشتند یکشت تلک  
سیستان از این خبر متفکر و متوهم شده بفرستاد و حفظ خود را با حکام اطراف  
در ساحه یابی شد و لشکر بدین حسن فلتان در حرات  
کر بخت و شریخ از ملک برخیزد و قصد سیستان کرد و در سنه مقصود و پانزده  
سیستان آمده بعد از وصول خواهرهای بسیار کرده بار گردیده و حکام و  
برای حدود یعنی فرستاده ملک سیهان متعجب شده و ملک قطب الدین علی  
در سنه مقصود و هشت و دو وفات یافت مدت ملکش شانزده سال و عمرش پنجاه  
سال بود اما سیستان ملک شاه و قطب الدین را که از و خبرشان بود و ملک  
قطب الدین نام نهادند و از خواهرهای سیستان را آباد کرد و برادر کهنه او  
شد محمود نام بود از جانب بایسنقر میرزا حکم سیستان کرده و در سیهان  
محمود آباد بنا کرد در سنه مقصود و پنجاه و چهار وفات شد مدت عمرش هشتاد و دو  
هفت سال ملکش شصت و یک سال و پنجاه و یک عمر و هشت سال حکومت کرده



ملک نظام الدین شمس شمس و سال دهم که متولد شد و سال در سنه  
و هشتاد و پنج متولد شد و این سلسله ضعیف شدند و تفصل حالات  
ایشان معلوم نیست و از این طایفه الایه نفر بیشتر در تاریخ ایران  
آوردند و اندک و فقیر مؤلف نیز در تاریخ فارس و سلسله سلطین غرور  
ولی بعد از تألیف آن تاریخ تاریخ اجاء الملوک که شاه حسین بن شاه غیاث  
الدین سیستانی نوشته است است افتاد و این تفصل از اینجا نقل شده  
آن تاریخ نیز ناقص بود ولی ایقده معلوم شد که او سلسله سلطین غرور  
تا زمان صفویه نوشته بوده است و در اینجا که به ملک جمال الدین محمد خان  
معاصر صفویه بوده و در سنه که از دست و معش حکومت سیرستان داشته  
و نسبش را بدین ترتیب نوشته ملک جمال الدین محمد بن محمود بن خدیجه  
شاه ابواسمعی این شاه نصره الدین ابن شاه محمود اینجا  
که برادر اعیان فی ملک قطب الدین بوده و ملک قطب الدین ابن شاه علی ابن  
شاه در ادب محمد بن علی ابن ملک حضرت الدین محمد ابن ابوالفتح ابن محمود  
ابن خلف ابن شهریار ابن ابی جعفر ابن ابی است بن عمرو و او برادر یعقوب

برادر یعقوب لیث بوده است و بشا نزهه و سلسله العبر لیث میرسیده  
و صاحب این تاریخ در سب خود نوشته که حسین ابن ملک غیاث الدین  
محمد بن شاه محمود و شاه محمد و برادر اکبر شاه ابواسمعی ابن شاه ابواسمعی  
بوده که بعد چهارم ملک جمال الدین مذکور است الحکم عبد الله طایفه نهم در  
ذکر حال فرقه سوم از ملوک آل باوند که تا یک پانزده زنان بوده اند  
و عدد ایشان هفت **همیشه** آدل حسام الدوله اردشیر که او را  
ابو الملوک لقب بدی عم زاده شمس الملک شاه اردشیر ابن حسن محمد بن طلال الدین  
کمال الدین اسمعیل استقامت و ظاهر فاریابی بوده بعد از شهادت شمس الملوک  
در دست سید ابوالرضا المظفری استخاره و می خواهم آورده در  
مازندران حسن دوح و اعداد الملک کوه و خراسانی که از تار و مغیلول است  
مازندران برستان و کرکان رسیده و بخاری عدل او صورت آباد  
بافت و در سنه و چهل و هفت در گذشت و در سب الدین که در سب  
حسام الدوله اردشیر ابن کنگه اردشیر با این قاسم بن سزنا بن بنی  
عم اردشیر ابن حسن سابق بوده و بعد از ملوک پسرش حکومت یافته



شمس الملک محمد بن **حسام** الدوله بجای پدرت در زمان  
 هولاکو خان بایران آمده و خورشاه ابن علاء الدوله را در الموت  
 گرفت او شهر را که حاکم دستار را بخواب کردن قلیبه کرد کوه  
 و امخان مامور کرد و آن دوتن مدتی بر کوه حصار محاصره شدند  
 و آخر الامر چون بهار در رسید شمس طبری شمس الملک و شهر را  
 بخش و عشرت ترغیب کرد و از کوه حصار برخواستند بی استبدان  
 هولاکو خان بر کوه حاکم خود فرستاد حکم هولاکو خان شمس الملک محمدا  
 امراء خان هولاک کردند و علاء الدین علی را بجو کمیت بستاند و کانی  
 و آلک فی شمس و سنین و سمانه علاء الدین علی بن حسام الدوله  
 پس از قتل برادر حکم ابها خان امرا او را بجو کمیت نشاندند  
 با آن کار میریست عاقبت در شصده و هشتاد و پنج دفات یافت  
 حاج الدین نیز کرد پس شهر را قریب مقام غم شده و بازندان در  
 زمان او چنان اباد شد که هشتاد و هشتاد در اقل معمور گردید و  
 ارباب علم در آن پرست کرد و فاش در شصده و نود و هشت

نزد هشت اتفاق افتاد که الله نصر الدوله بن نیز کرد و بعد از پدر  
 خود دالی بازندان شد چندان حشمت آزال باوند باقی مانده بود  
 و او در <sup>مقتصد</sup> چهارده برادرکار در دولت الحاکم تو خدائید رحمت  
 خدا پرست مردن الدوله شاه کهنه و برضا الملک ملقب بوده است  
 بعد از نصر الدوله بجای آنی پرست سال حکمران بود و در شصده و شصت و شش  
 چهار روز کشته شد و بعد از او برادرش فخر الدوله حسن بر جای او نشست  
 فخر الدوله الدوله کن <sup>رکاب</sup> در زمان او و اوقاف مسعود ابدال که مشهور گردید  
 روید و بعد از آن حادثه بازندان و با در هشتاد و اکثر امثال باوند هلاک  
 شدند بجز او و او داشت ازین دو دمان قدیم و خاندان کریم کسی بجای نماند  
 و ضعف تمام یافت و او خواهر از سیاب <sup>مولا</sup> را برزنی خواست بود و  
 از سیاب شرفی کرد و در زمان ملک او طمع نمود چون خواهر او را  
 و ختری انوشی دیگر بود از سیاب اتفاق خواهر فخر الدوله را بداند و خبر  
 که بر وی حسام موصوف بود مندم ساخته از علما قوی خواست و چون  
 قوی دادند و از سیاب مستتر رفت در شب پست و مقیم محرم



فخرالدوله حسن بکام رفته چون بدر آمد کیا علی کیا محمد پسر آن کیا ایرا ب  
 جویابی را در جوان بخش آواز بودند و هیچ کرمه بخواند و بخواند کتاب مثل  
 امر که فخرالدوله خیر خود را بر بالای کتاب نهاده بود یکی از ایشان بچانه  
 آنکه درق میکردند خیر فخرالدوله را برداشت و شکم فخرالدوله زد و  
 و فی الفور فخرالدوله را جان تسلیم شد آن دو دمان بدو منتقض شد  
 و از سبب بکرامتی نشست در خانه تا جسد و ظلمه کرد و بعضی خیر  
 امر از کرد از اهل است مردم بچگونه و دعوی توبه کرد و اظهار ارادت  
 قوام الدین مرعی نمود و نهاد با سبب سبب شیخی مشهور شد آخر شب را  
 مجربس کرد بعد از مرضی سبب فاجهین سید و قوام الدین و اقرباب  
 حیار شد از جانب سید تیری بر قتل از سبب آمده بدان در گذشت  
 و ارادت مردم بکام پیافرد و از از گرامت وی شمرند و گفتند  
 نیز ظلمه بکند از سبب را حال اولاد از سبب اسکندر شیخی در  
 تواریخ مسطور است مار ابدان حاجی منبت و اولاد فخرالدوله ملک  
 معظم ملال الدوله اسکندر پیافرد و بجای او از سبب مضافه

مصافحه دادند پسر از سبب که قاتل فخرالدوله بود بقتل آمد آنکست بر  
 لشکر استاد را داد و از سبب ابن اعلی طبری در قیاب گفته است  
 ملک استاد پسر شاه قاهره اعلی فتاحی کین برای نازی و مردانیک و اسیر  
 و اسبان نازی ۱۰۰ هزار و سیر و سیر من باین در نازی طبقه هم از آل  
 قتل ابن حسن که مقدم این فرقه است در اصل پاریس نژاد بوده است  
 و نسبش پسر دکر و شهر دار و د شیر با بکان و بقول بعضی منوچهر  
 منشی مشیده بعد از صحت سامانیان اجداد او در فارس نیرستند  
 و غالباً صاحب نام دنان و اجداد و ایتلافه در زمان قدیم سپهبدان ملوک  
 عجم بودند و بعضی رسد بان دگر سقنه از محل سکون ایشان از شباهتگاه نام  
 شد و چون یزدگر شهید را بغار رس کر بخت و برابر جرد انداخته  
 حاجی اد شدند و یزدگر از راه کرامان بخاسان رفت و اسمعیل فضل  
 مردی بزرگ بود و ابوبکر لجنی رعاه الدین الله بویه سرور کرد و  
 مرجع اعیان انخدود شد و بر رنجیدم چشم پیافرد و در زمان الب  
 ارسلان فضل سرور یافت در دولت آل ابی فضل ابن حسن در

فخرالدوله حسن بکام رفته چون بدر آمد کیا علی کیا محمد پسر آن کیا ایرا ب



در شبانکاره فارس مرخص شد و چنانکه رسم پارسیان است که دای برادر  
 اخنام برقرار شد مانند پسر و پسر و مار و بار فضل ابن حسن را در حضور حسنیه  
 خواندندی چون ملک اترش ملی گرفتار شد و کار و بار و بایه نصیحت  
 ابو منصور را بر سجده پیران ابوکا لجا را بیکدیگر مخالفت کردند و میان  
 ایشان جنگ افتاده و آخر ابو سجده کشته شد و دولت فارس بر ابو منصور  
 نزلادستون مقرر شد و مادر ابو منصور پسر خود را بر آن داشت تا که  
 صاحب عادل و وزیر خود را بکشت و کار او خست یافت و فضل ابن حسن  
 و آن روز کار بجای است و شجاعت معروف و معروف سپهسالار ابو منصور را  
 ممکنان فارس کشته بود و با وزیر مقتول دوستی داشت در حصار و چهل و  
 هشت ماهه بر ابو منصور خسر و کرب و در بر گرفت و در سلطه محبوس داشت و در  
 شبانکاره بهر ملائمتی امیری حاکم کرد ولیکن چون ملک قادر و سلجوقی  
 از کرمان قصد شیراز کرد و فضل علیه با او محاببات کرد و آخر الامر تاج  
 با او در خود نمید روی بخدمت الی اسلطان کرد و از دیوان ملک  
 ملک فارس را بسلطنت و هفت هزار هزار درهم پیران از اخراجات

از اخراجات مقرر و مرسوم است لشکر مفاطحه که پیش از آمد ملک قادر  
 بکرمان مراجعت کرد و در بنقلیه استقلال یافت و دارالملک خود را در آن  
 مجرد معین ساخت و در اداء وجود مفاطحه و مسامحه و زبید و بلیغ متخلف  
 و خواب نظام الملک بتقصی که در دهایی خود نکاسته بجا و حصار  
 وی تمام کرد و بعد از غلبه و ظفر او در قسطنطنیه شست و کونال با شارت  
 خواجه پیمال در هلاک نمود و برادر او در بنقلیه نظام الدین مهریه خرج نمود و بجا  
 و در نظام الدین محسود اما یک جلال الدین جادلی خواستار که از آن  
 دولت سلطان بود با نظام الدین محسود این کجی حسنیه که در امور  
 خواندندی در قریه ماهریه سر و سامان که از بکوات شیراز است محاربت  
 کرد و در انهریت برد و از قشای در رفت تا موضع شده امکنات  
 رسیدند و از نو مصافات است و کوششهای مردانه کردند و از قشای  
 بر آن یک اعلاف را تا یک جادلی غلبه کرد و مقدمات توانست خجست  
 کردند و در راه مرغی دکلشت و نظام الدین مهریه آمده حاضر شد و در راه  
 حرد که کور از کور بیکانه فارس است آباد کرد و در آنجا مملکت گردید و شهر

در آن روز که در آن روز



و در امان نام بنا کرد و فارس و کرمان مستولی شد و ششم شاه برادر ملک  
و بنیاد کرد که بعد از برادر حکومت کرمان میکرد و از او فرار کرده بستان افتاد  
و ملک مظفر الدین نظام خندی حکمرانی کرد و در ششصد و هشت و چهار  
در گذشت بر جای نظام محمود مقیم شد بر فاس و حکمران بود تا زمانش  
رسید و از دست دولت مظفر الدین محمود مبارز الدین حسویه بن هزار  
بن مهر رسید و حکمران شد از مظفر الدین حاکی بود عادل و عالم بود فاضل  
و در قیامی هشتاد و نه در تقویت دین و تربیت فضلا به مضار داشت و  
توسیع ملک کرد تا سرحد ملایت هر مرز و مواعیل عمان بشمار و در دوره  
مسند و حدود شبانکاره از طرف فارس حسویه بن درویش و خبر بار  
سایتی مشکانات دلا در ساکن و دهی که در وقت خشکی هر روز  
افتاده و گورستان نام داشت بود و نامت این بلاد مرجع ارباب فضل و  
علم و آئینه دین و علمای مشایخ گردیده و ملک مظفر الدین را در مرز  
تختیر و اسرار تحقیق نکات و فوائد بسیار بوده و از جمله کلام منظم  
او این را بهیست که با کمال الدین اسمعیل صفائی هنگام مطالعہ و در

امیرالدین

سطح و دیوان وی در ستاد رباعی مونس مرا بخت رسال  
سهر خط دیوان تو دادم رسال کفتم فلک در نوحه نقضان آید  
کز ناگزیر صایم زمانی بکمال کمال صفای در جواب کفر با  
خود شید غلام وای خوش شد هر گشت خداوند هنر شده است  
جویای کمالند بجان غنی جهان و انگاه جان خوبنده است  
و هم این در علم ملک مظفر الدین در مرتبه بزرگش غیاث الدین گفته  
و فقیر و قبی در تکرار مجمع الفصحای ثبت نموده ام ای جان پر  
که انچه داشت خوشی رفی بزم که جاد داشت خوشی  
فولک فخر را بجا بگریزی سودی سوره کردی که رشت خوشی  
و در این ایام حکومت شیراز و مصافحات فارس برانایک مظفر  
الدین ابوبکر سلجوقی قرار داشت و بواسطه قرب جوار و  
ولایت شبانکاره در میان نقاری بظهور رسید غالباً  
رجاله شبانکاره بزراعت و قوافل در راستی و نظام مبرزه  
و مستحکم تعین نما کرد بجهون حصین خود و تخصص میشد و دعا کرد



فارس بر حاصل کشت و زرع و بختلات مالی شباهت با کاره آتش و آبن را  
را غلبه میدادند و ضررهای آنها برسد بیدار میگشتند آخر الامر حکم  
الاکو خان در ده حکومت کوچه امیر تومان جسیار با سحر و من و فتح قلعه ایج میسر شد  
و با هفتاد هزار لشکر معلول مسلمان در غرض قلعه حصار را دادند از  
بالا و زیر سنگ و تیر بر یکدیگر میزدند و در روز ششم ملک مظفر الدین را  
تیری بر چشم آمد از پای در افتاد و از دست برفت و جان سپرد و امالی  
قلعه از دست ایشان درآمد و تسلیم گردید و چون قلعه شباهت با کاره در  
تعرف امیر نویمان جلایر در آید و قلعه سپید را که جزئی قلعه دارالامان شده  
بود گرفته خراب ساخت و مصالح آن را بنیاد یک کشته اند که هفتاد  
خانه معموره بر سر قلعه دارالامان بوده هر را خراب نمودند و حکومت  
شباهت را بقطب الدین میر مظفر الدین داده و ششکان معول در آنجا بر کاشته  
و جهت کثرت قطب الدین بعد از مظفر الدین فرزندش قطب الدین بجوگت  
شباهت کاره و غیره پرداخت و با برادرش اخلاف کرده که در خصوص  
جانی کشید بعد از بازده ماه حکمرانی در روز جمعه حاجی قطب الدین را چون

اچون اشتر قربان نخر دایره پاره کردند نظام الدین میر خیات الدین  
محبوب مظفر الدین بر جای قطب الدین قطب الدین ساکن و ثبات شد  
و چندی حکمرانی کرد سال ششصد و شصت و دو و در واقع کارزد  
بر دست سلجوقیه کشته شد نصره الدین بر جای او بجوگت نشست  
بقاعده یار لیغ الاکو خان چون پدرش بجوگت در کجای المنجانی در نظام  
خدمت کشته شد و بعد از آن اطاعت فرمان شد که دختر سلجوقیه  
در حباله زوجیت او در آید بعد از آن دو برادر دیگر او را خواستار  
شدند و در سینه و چهار هجری نصره الدین را تسلیم شاه وفات یافت  
و جمال طیب شاه وارث او شد جمال الدین طیب در سینه غلگه  
بر نشست و مدت هفتاد سال برقرار بود و در سینه شصت و هفتاد و یک  
گرفتار دام قضا کشته از حکم بر لیغ سلطان احمد خان بیاسا در  
رسید و ملک نیز مراد در رسید بهای الدین بعد از مراد اکبر خود  
جمال الدین بجوگت رسید و مدت هفت سال کار مرانی کرد و در سینه شصت  
هشتاد و هشت در گذشت خیات الدین از شیر بر جای او



حکومت یافت و چندی در مقام جمعی بود اما بعد ملک و قوت بخت ایشان  
 روی در کاسین بود در زمان آل مظفر ملک شبا نکاره ضعیف شدند و چون  
 امر مبارز الدین بر فارس ستولی شد غنای الدین از شیر شبا نکاره  
 پای در میان مردانکی فشرده او را نمکین نمیکرد و کجاست قلعه ایک  
 که مغرب آن پنج است مغرور بود و امیر چون این بدانت امیر محمود را  
 کفایت مهم ملک از شیر مامور کرد و لا ادران کرمان بعد از نزاعها و  
 قتلها و کشتن دند و او شیر کمرخت و امیر شاه محمود و امانی قتل را به تیغ  
 تبر که زانید و ملک شبا نکاره ضعیف ملک را شش و آن سلسله جدید منقرض شد  
 و آن ملک در پیغصه و پنجاه و هفت طبقه و نوزدهم ملک بادوسبان  
 از اولاد کا و باره سانی نژاد این طایفه می **دختر** به سابقا مرقوم شد  
 که از نسل قباد پدر اکو شیردان و او که عا با سب نام پیری با مال ری در  
 بند و شیردان مامور بود و کیسان و مانند ران بگرفت و یکی از انطا لیه که اولاد  
 دی بودند کا و باره نامیده و شرح حال و گزافی آن مرقوم شد و از کا و باره  
 و دسر یانه و ابریه و بادوسبان و ابریه و بعد پسرش و اولاد او در مانند ران  
 حکمرانی کردند و در حدود چهار سال ملک ایشان است و دیاف و چون و ابریه

و ابریه شغال مستحکم بود و بادوسبان از جد کزیه از کیوان ملک بود  
 که از این منوچهر و مشهور است و است برفت و حکومت انولایت با او بود  
 آن زمان در وقتی بود که چهل سال از تاریخ هجری گذشته بود و سی خجبال حکمرانی  
 رویان و توابع بود و سی پنج تن از اولاد و احفاد او در انولایت حکمران بودند  
 تا سال پنجاه و هشتاد و یک ملک ششده و اگر چه گاهی در بعضی حکام نمی یابید  
 و دیگران ضعیف میشدند تا سلسله بزرگی ایشان لغو می گشت بعد از  
 بادوسبان اسپهبد خوز را در پسرش یکای پدر ملک داری و بعل  
 را و او ابدی و لا مشغوف بود و درت کمرش می کپال برده و بادوسبان این  
 خوز را در بن بادوسبان بن کا و باره بعد از برادر بیالت رویان پرداخت  
 داد و شکر عباسی را از کیوانات پیرون کرده تاجی ملک موروثی را  
 نصاحب کرد و ایام حکومتش چهل سال بود شهر یار یا دوسبان  
 بن خوز را بعد از سی سال و نه امیر بن شهر یار سی سال از زمان است  
 از حسن بن زید علوی در انولایت ضرر و جگر و غلبه الله دست پیچست  
 از بنیون بن قاربن سهراب بن نام ادرین بادوسبان نامی بعد از

و بادوسبان بن کا و باره بعد از برادر بیالت رویان پرداخت



ادعای شهادت ایالتش مسیت و دو سال بوده با دو سبیل این  
پنجاه سال شهریار بن باور سبیل پانزده سال مرد سبیل بن دیوبند  
شیرزاد بن فریدون پس از غزو و دوازده سال و در جنگ دینی صغیر گشته  
چون او خال مردانج داعی را بقصاص مرد سبیل لقبش آورد و شیرزاد  
جست و درین بین شیرزاد سیف الدوله دوازده سال با حرم الدوله  
میت و هشت سال حاکم الدوله اردشیر سیف الدوله بن خجیل  
فرالدوله نام او بن شمس الملوک دوازده سال مجبورین شهریار بن  
استان دارد و دوازده سال ابو الفضل بن شمس الملوک چهارده سال  
شاه الدوله زرین کمر این فرامرز بن شهریار سی و پنج سال هزار اسب این  
سیزده سال یککادوس بن هزار اسب سی و هشت سال هزار اسب  
بن شهرش پست و شش سال زرین کمر حاکمان این یککادوس  
فرالدوله بن نادر طغش شاه غازی سی سال کخرو این شهر که یازده سال  
شمس الملوک محمد بن شاه کخرو و هشت نفر القدره شهریار این شاه کخرو خجیل  
ساج الدوله زریار بن شاه کخرو و ده سال جلال الدوله اسکندر بن تاج

اسکندر بن تاج الدوله میت خجیل فرالدوله شاه غازی میت خجیل  
غضد الدوله جاد بن شاه غازی بن تاج الدوله میت و سیل جلال الدوله  
کیومرث بن تیون بن گستم خجیل ملک اسکندر بن کیومرث که گاهی  
با برادر خود ملک کاوس جنگ و گاهی صلح داشته پنجاه سال نادر  
میت صد و هشتاد و یک دولت و حکومت در این سلسله قرار  
بوده است و سبب ایشان در ولایتی دیگر از نادرشان حکومت داشته اند  
طیبه دوازدهم ارغونک بختی که از اولاد اسفندیار بوده و در وکیم سلطنت  
داشته اند اول سلطان انطاکیه حسن بن کاوس بن محمد بن بن حسن بن  
سهام بن سیمون ابن سلام بن ابراهیم بن نصر بن منصور بن رستم بن  
کیقباد بن منوچهر بن نادر بن اسفندیار بن کیومرث بن خورشید بن صفه  
بن قعفر بن فرخ بن شهریار بن طاری سبید بن ملک داد بن هوتک بن  
نیک کردار بن فیروز بخت بن فرخ بن صفی و نسب صفی بن خجیل و اسطیبرام  
کور بریده و او از کرده ساسانی است و ساسانی بر زمین بوده بر زمین  
اسفندیار را اسفندیار و اسطیبره چهارده و یک خطه دیگر مفیده بن بوده اند



در ولایت دکن که بعد از ششاد پادشاهی نموده اند اکنون تفصیل ده  
حالات این طایفه در نظر است و در اوقات ملک در سلطنت ایشان  
مستوفی در تاریخ چهار تاریخ فاسم فرشته مستوفی است که اوقاف و اعیان  
کروانی ایشان ترقیب در بن دفتر نگاشته خواهد شد سلطان علاء الدین  
حسن شاه بهمنی یازده سال علاء الدین محمد بهمنی هفده سال سلطان  
مجا پادشاه کبیر سلطان داود شاه یکماه سلطان محمد شاه  
بهمنی نوزده سال سلطان غیاث الدین محمد دوماه سلطان  
شمس الدین دوماه تاج الدین فیروز شاه بهمنی پست پنج سال سلطان  
احمد شاه ولسیزده سال سلطان علاء الدین بهمنی پست ده سال  
سلطان تهاج شاه سال سلطان نظام شاه پست سال  
سلطان محمد شاه بهمنی هشت سال سلطان محمد شاه بهمنی چهل  
سال سلطان احمد شاه دوماه سلطان علاء الدین دو  
سلطان دلی الله دوماه و این سیزده از سلطنت یکی دشت اند که الله  
بهمنی دوماه از طایفه بوده اند پادشاهان برنشا و تیمور

تیموری در هند و شان محاصره بوده اند اسیر الاخر بیست و میان  
ایشان ملک دهمی محاربه و مضارب بوده اند الامر مملکت کجاست  
و کی بمصرف جلال الدین اکبر شاه با سری در آمده ملک بهمنی که  
آخرین اینها شاه کلیم الله بود مشغول شده اند طایفه سیزدهم  
مسلمین سیران که اندام و کوشش بران بوده اند و یازدهم سلطان  
این فرزند اولاد جاماست بن فیروز بن قباد برادر زاده ای شیرین  
و او که بوده اند چون قباد پدر کوشش بران پادشاهی رسیده جاماست  
بن فیروز که برادر او با برادر همسر ملایش بود چون ملایش وفات یافت  
جاماست بیکم قباد باز بسته شد در ولایت در بنده و حر و غلایب پادشاهان  
بکار برده اند و در تصرف در آورده و در آنجا پادشاهی نشست  
و از پیران بوجود آمدند اول نرسی دوم بهوات بیستم سرخاب پس  
از فوت جاماست سرخاب در ولایت شیر و تاس کلکانی پست  
و ملک شیران از اول اسرافاب این جاماست بن فیروز بن قباد  
پدر او شیران بوده اند و سده و نهمه در زمان دلی محمد نرسی برادر



سرخاب برشته و بعد از آن نرسی و دشتایی سرخاب پسر  
فیروز یگانه و لایات و زندهان و شاه حکومت یافت و از او  
پسری بوجود آمد که او را کبیران شاه خوانند و از او پسری آمد که او را  
کبیر نام نهاد و در اصل فیروز نام داشت و چون با کد بهار زندهان  
رفت او را کد و بار خوانند و او را اواد و زندهان و سلطنت کردند  
و سرخاب در حدود ارمن و بروج شامی و در شبه حکومت یافت  
و شهر شیردان و فیاد و اواد و او را کد و بمبار و رف و زندهان  
زندهانی کردند و ملک شیردان از نسل او شد و قاضی احمد غفاری در تاریخ  
جوان از نسب ابوالظفر منوچهر شیردان شاه را که اول شیردان  
شاه بیان است چنین نوشته اند منوچهر ابن کسری بن کادوس ابن  
شهریار ابن کرشاب بن افریدون بن فرامرز بن سالار بن دارا بن حیون  
بن مرزبان بن هرز بن و شیردان عادل علی الهمل و زندهان این طایفه دلا  
نژاد و محتاج شهر یاری رسیده اند ابوالظفر منوچهر شیردان  
که او را خاقان شیرمنیا مینده اند و او را دیا دشا بی عادل و باذل و دادگر  
و دانشمند و نجی دوست بوده ابو العلاء کجی و ابی بیل خاقانی شیردانی

شیردانی و شیخ نظامی کجی مدح او بوده و قصاید و مثنویات خود را  
بنام او مرقن داشته اند کادوس ابن کجی و او شیخ بر عدالت سیر و پادشاه  
و اکسیر بوده و در انعام وجود ملک شرف چوپانی در خدمت عباسی  
سیک خان چنگیزی جهدی کامل کرده تا آنکه شران شیردانی را از اهل  
آذربایجان بلکه همه ایران رنج نمودی و در شهر بمقصود و مقاد و چهار  
در گذشت هر شک بن کادوس دی شهریار با فرهنگ ثابت رای  
رعیت دوست بوده و شیردان استقلالی تمام داشته و در نیمه  
هشتاد و چهار که در میان سلطان احمد و سلطان بایزید متنازعه قائم شده بود  
از زندهان گذشت باعث اصلاح ذات البین گردیده بعد از مدتی وفات  
یافت شیخ ابراهیم ابن سلطان محمد کبیرا بعد از عمر زاده علی حکمرانی  
بر سر نهاد و شاه شد بجای پش پش و دانا و بر امورات قضا  
و توانا بود طریق صداقت با امیر تیمور که در کان در پیش گرفت و در بعضی مقام  
در رکاب امیر مطاعت میکرد و چنانکه معروف است که وقتی پیشکش داد  
با امیر میگفتند بر این مغول از هر چیزی بعد و نه معین کرده بود و غلام شربت  
ن بود و به شکام عرض غلام خود در پهلوی یکی از آنان استیاده نه غلام



عزیزه گرفته امیر از این گونه اظهار بندگی خشنود کرده بر ولایت مرده  
خود باقی و ثابت بماند و بعد از رحلت امیر محمود قرا یوسف ترکمان لشکر  
پیشروانان کشید و ضرورت زبان سپاریان ملک رسانید و بعد از قبول دیگران  
دیگر باره ولایت شیخ بوی رسیده و شیخ ابراهیم در شصت و هشت سالگی  
اخرت برادرش در گذشت سلطان فیصل بن ابراهیم چون  
سپهت شیروان گشت سلطان فیصل پنج سالگی جلوس شد و آل محمود  
بصداف مروری عمل نمود چون فراسکندر برقرار یوسف استیلا یافت به  
سلطان فیصل حمله برادر او را متصل کرد و دیگر باره با عانت میرزا شیخ  
بن امیر استقلال گرفت در سال شصت و هشت و هشت از دنیا در گذشت  
شیر شاه فرخ بن فیصل بعد از پدر ملک مروری گوید  
بعد از سلطنت با استقلال در سنه پنصد و شش در ایام غلبه شاه اسماعیل  
صفوی در گذشت مدت حکمرانی سی و هشت سال بوده بهرام یکم بن  
فرخ بیاد مدت یک سال پشتر زمان ملک شیروان شاه او متولد یافته در  
گذشت غازی یکم بن فرخ پس از برادر مرکان شده بعد از او  
و او معروف مرصوف گشت در سنه پنصد و هشتاد و در گذشت شیخ

شیخ ابراهیم المعروف شیخ شاه با شاه اسماعیل صفوی مصالحت نموده  
از تاجیکان او کرده و معزز و مکرم بود شاه اسماعیل یکی از محضرات  
محرم محترم را زنی نامزد کرد و بعد از شاه اسماعیل در خدمت شاه طهماسب  
پسر او کمال اعتبار و قیام داشت مدت بیست و یک سال شیروان  
بود و در شخصه و سی ملک بدر گذشت در گذشت سلطان فیصل این شیخ شاه  
در دولت شاه طهماسب صفوی بجای شیروانان مقدر بود و  
بر قریه مهاجرت مغایرت میکرد مدت دوازده سال حکمران بوده در  
سنه پنصد و چهل و دو شیروان را دواغ کرده سربل شد شایخ  
بن سلطان فرخ بن شیخ از بعد از عمر خویش شیر و تاج شده  
چون کبک بود که شایخ بنی برفت در سنه پنصد و چهل و پنج  
ساده طهماسب قصد شیروان فرموده المملکت را بنصرف گرفت و  
بفرزندان خود سپرد و دولت ملوک شیروان سپری شده و آن سلسله  
جلیله فقرای یافت بران نامی بی بران چندی دعوی و رانت  
شیروان کرد و شایخی نیافته در گذشت ضحیه چهاردهم از ملوک



سند را نماند و آن که نسب ایشان بنسب بجم مشی مشی است  
محقق نماید که بطریق مذکور شد سلاطین و اسپهبدان و نندران و  
پادشاهان ایران می رسید و اولاد کا و دایه بوده اند چون سلطنت ال  
بادوسیان ملک جلال الله کیومرث رسید ملک اسکندر و ملک کورسی پسر  
او با هم مخالفت جستند کاسی بمعالی می رسید و کاسی بخارج می کشید  
آخر الامر ملک اسکندر بکچر رفت و تصاحب کرد و سالها او و اولاد  
در آن ملک بودند چنانکه در محل خود خواهد آمد و ملک کادوس بنور رفته بکچر  
آن ولایت پرداخت و نسب ملک کیومرث به بنی کوز ملک کیومرث  
این ملک پیشون بن کستم بن ذباین شاه کچر بن شهر اکیم الانسور فرم  
شده است و او در ششصد و هشت حکومت یافت و در سال  
نخا و غات پذیرفت و ملک را چند برادر از پدر خود بوده ملک تلح مالک  
الدول شاه غازی بشک وزیر اسکندر کستم افریدون خوانده  
چهار بکر پیشون بهرام پیشون را علاوه رودبار و هشتاد و هشت گشته  
و از او ستده پسر کا بد شاه غازی بشک نوزد و اسکندر شش پسر کا بد

شش پسرند و اگر بنجم یک پسر از تاج الدوله سیه پسر علی بن محمد اولاد ملک کیومرث  
تعدادی و کثرت پیدا شد و طایفه بزرگ شد و سب می ایشان همه می اعداد  
ایشان برده ملک کیومرث و ملک اسکندر در نوزد کچر سیه پسر  
و کیومرث را هشت پسر بوده ملک اویس ملک کادوس ملک  
اسکندر ملک مظفر ملک ایرج ملک اشرف ملک همی  
ملک کچر و ملک کادوس بن ملک کیومرث بعد از پدر قایم مقام  
اوشده هفت برادر دیگر تابع و متقاد او شدند اما آخر از ادب  
گشته بملک اسکندر پیوستند و ملک کادوس در ششصد و هشتاد و یک  
برده و ملک جهانگیر بن کادوس در سوه نوزد بر جای پسر متکلی شد و در میان  
او و شش ملک اسکندر مخالفت و نزاع بود و اصلاح یافت ملک جهانگیر  
در ششصد و چهل و هشت ملک کادوس جهانگیر در ششصد و شصت  
ملک کیومرث بن جهانگیر قلعه و خلاصه ضبط کرده برادرش پیشون  
در آنجا راه نداد و آخر بدست پیشون بقتل آمد ملک پیشون بن  
جهانگیر کم گشته و کچر بر سر کچر برده بغیر از سوه عامی ال انکارا



ان الکاه را تسخیر کرد و در دست بهر قصد و سیزده گشت شد ملک پس بیستین بعد از  
پدر خواهر سلطان احمد خان و میر و میر عبد الکیم با زنهای بی از کالج آورده  
چهل و سیال حکومت داشت در دست بهر قصد و نگاه و بهر وقت در ملک ملک  
کیومرث بن یحیی مکران شد و با شاه اسمعیل پسر احمد خان صفوی محبت  
کنزیه استقلال یافت ملک غنیمت بعد از او دالی نوکر کردید و باج شاه ظفر  
صفوی خلف الصدق شاه اسمعیل بود و ما زنده ران بر صفت صفویه در  
و کان واکت در خصله و هفتاد و نه **عطف** یا **نور** **هشتم** ملک ولایت  
کج که بنی **هشتم** ملک نور بوده اند و از یاد و کاه و بار و نسل  
نجم نژاد داشته اند علی الاجمال حکام ولایت نور دیگر فرخ یک مخی  
بوده اند و نسب ایشان بیاد و سببان که از اولاد فیروز کاه و بار است  
منتهی میشود و هشتاد طبقات دیگر ملک بقا پدر او شیرین عادل  
میرسد چون پسران ملک جمال الدوله کیومرث با یکدیگر مخالفت کردند ملک  
او دسیر بولایت رستم را و نور رفت و ملک اسکندر چنانچه بیان  
است کرده است بر بیان کج رفت اما بعد در بدو جمال که  
ملک جمال الدوله کیومرث رحلت کرد و ملک اسکندر میان وافر

بان واقع مشغول بود ملک منظر برادرش در سلوک کج بود بعد از فراغ  
ملک اسکندر را زاده اند که لغش پدر لقب سلوک آورد او بنی برشته جزیر  
رفت و مردم رستم را برادر جمع شدند و او را قیام مقام پدر کردند  
چهاراد بزرگتر از ملک منظر بود و در اخلاق و اوصاف مقبول  
علاقای افتاده بود مع هذا در میان او و ملک کادوس نوکر کاری  
مخالفت و محاربت و کمر و فر واقع بود که تقصیل آن در تاریخ عاصه  
تا پنج سید ظهیر الدین عرش در حال ملک ما زنده ران مطهر است  
و خود مالک در آن منازعه و مصالحی از خصما ر بوده و آخر الامر در شهر  
سخت شصت و هفتاد و یک ملک کادوس وفات یافت و ملک اسکندر  
بر نور و رستم را بر دیان کور و واقع آن مستط کردید و نور را بیزار  
زاده اش ملک جهانگیر واکت داشت و مغر شد که از اقربا و بنی امام هر که  
بخواهد در نزد او باشد و الا فدا و واقعات غریب و محاربات با ترک  
و تاجیک و سادات تقصیب به اندازده دارد اما اگر مانند طبقات  
و دیگر باید اجمال یا به علی جمعه ملک اسکندر پس از چند کاه حکومت کج  
در گذشت ملک تاج الدوله بن اسکندر بکومت نشست و در گذشت



ملک شرف بن تاج الدوله بحکومت رسیده و ملک کاوس فرزند خود را بکلی  
 داد و در سنه نهصد و هشت و یک خود وفات یافت ملک کاوس  
 بن ملک اثرش مردی دانا و فاضل بود در سنه نهصد و پنجاه بقصد ملک  
 جهانگیر حرکت کرد در آن از منتهی رحلت گریزید ملک کیومرث بجای  
 اما قرب پیچده سال پیش او را در حبس داشت تا با داد محمد روز هنزدون  
 بکلی بعضی از نازندان مرضی شد و وارث ملک پدر کردید در سنه  
 شصت و سه درگذشت ملک جهانگیر بن کاوس حکومت یافته بجز او را  
 رسیده و لاریجان ملک بهمن را نصیب افتاد ملک سلطان محمد بن جهان  
 از جانب شاه طهماسب صفوی ملکان بگوشید و ملک بهمن حاکم لاریجان  
 و آمل بود با شاه عباس صفوی مخالفت کرد و فرستاد و خان سردار از جانب  
 شاه عباس صفوی نازندان را مامور شد و بعد از رحلت بسیار ملک بهمن  
 برست آورد و شاه عباس سزایید و حکم پادشاهی او را برست و در نه ملک سلطان  
 حسین لاریجان را تا بقصاص ملک او را بقتل آوردند ملک جهانگیر تیریم در آن  
 او را بر دست صفوی ضایع کرد و به و سلسله کمرای آن طبقه در آن ولایت  
 انقضای نیز برقت طبقه ششم در ذکر حال حکام لاریجان فارس  
 که از اولاد کرکین میلاد بوده اند بقصد و نفر از آن سلسله حکومت نموده اند

سلطان محمد شاه عالم در سنه ۱۰۵۰

نموده اند ... اما و بعد از این طبقه یکی برای این قبیله و ملت نیز در اینان ایران  
 روش داشته یکی از بانی اینان در عهد خلافت خیر بن عبد العزیز اموی  
 ساسان شده و سالیها در ولایت لاریجان حکمرانی داشته اند و فلج  
 کرکین میاد آنها خنجر در میان این طایفه بوده بصورتیه ارسال شده سلطان  
 لاریجان سابقا از فارس موضع بوده اند اول ابن طایفه امیر قطب الدین  
 مؤید قطب میاخی بوده و در نه در لاریجان و توابع آن سلطنت کرد  
 و در شصت و چهل وفات یافت و دریم امیر باکایی رنام داشت و در  
 شصت و نه درگذشت و کشته شد سیم امیر قطب الدین محمد بن مؤید در  
 شصت و سی و یک درگذشت چهارم امیر علاء الملک شمس  
 امیر باکایی رنامی سیف الدین نصر شاه ۶ کرکین شاه ۸  
 محمد زالدین محمد ۹ قطب الدین مبین ۱۰ امیر جهان شاه ۱۱ امیر علاء الملک  
 شاه ۱۲ امیر دین ۱۳ ابراهیم بن شاه جهان ۱۴ امیر زور الله شاه  
 بن ابراهیم بن معاصر شاه عباس وفات هجری ۱۷ ابراهیم بن ثانی  
 میرزا علاء الملک در زمان حاکم ابن طایفه از فریگان در سنه پنجاه



از بحر عمان بسند رنجی که یکی از بناد فارس است در آنند چون  
 آن بناد در استان خرب جوار دارند با شارت شاه عباس صفوی دی  
 جماعتی از عرب فارس را رسد فریاد آن خستاده شکسته فاش با آنها  
 دادند سرهای آنها را با اسلحه آن سپاه لغت کشته ببار آوردند در  
 بار آزار غنیمت الوالا بشار کردید موراز دیا و توجیه شاه شد آخر آن  
 ابراهیم خان لاری خلاف کرده حکم شاه عباس در سال یک هزار و  
 ده هجری الهی بر دیوان حاکم فارس او را بدست آورد بناد عباس خستاده  
 در آن از دست وفات یافت و در استان صمیمه فارس شد و بناد ابراهیم  
 فاضل و نامشاه عبد بود این شعر از دست که در تذکره نوشته ایم  
 شعر ما پی تحصیل بدار و یار در دل بوده است  
 حاصل کرده است صاحب تاریخ عالم ارا نوشته است که بعد از  
 فتح لاری بدست الهی بر دیوان فارس از خزان لاریستان تاجی مرصع  
 و مکمل بدو اوقیت موسوم تاج خنجر دی در نزد اجداد حکام  
 لاریستان مانده بود بخدمت شاه عباس صفوی آوردند و گویند لاری نام  
 پسر کرکین میسرا بوده و بعضی گویند ولایت لاری را نام لاری بوده و فردوسی  
 شعر سپایان بگو در زکوه او داد بکرکین میسرا هم لاری داد علی

ای مال طبقه پنجم و در ذکر حکام و ملوک ولایت فارس  
 که پارس را ترا بود اندوهین طبقه ششم شازده نصرند  
 هر موز جزیره از بناد بزرگ آباد خستده عمان فارس است که سالقا  
 بنام هر موزی و آباد هر معروف و موسوم شده بود و بناد یکی  
 منقحت خیر شد و قتی قیس نامی از ابراهیم در آورد بنام او مشهور  
 شد و بعضی گفته اند جزیره کیش نام دشته عرب از امرب کرده جزیره  
 قیس خوانند داین در طرف کرمان و آخر خاک فارس الشاق افتاده و از بناد  
 جیسر فت ولایت کرمان و مصفد بخارا قطار هندوستان و ایران بوده  
 در شاهی مروری از آنجا با طرف میرده اند و حکام مرموز بر کچن و دیگر  
 خواهر از قبیل لوصا و قلیف و بکر که قصبه کچن است حکمرانی داشته اند و بعد از  
 واقعه آنایک سلجوق شاه سلجوقی حکمرانی ولایت هر موز مجموع نامی پاری  
 رسید که او را محمود قلعه نامی گفته اند و در ششصد و هشتاد و یک است غلال  
 کال یافت و آنجا بکرکین میگرد حکام فارس دست تصرف ولایت  
 او گرفته و از او اندیشه شد که در آن سال غرضش بسند بود و بدو  
 تمام و جلاوت پان داشت و آنایک اندی دریم بود و خط خانه خود نام



میکرد و دیر در جزایر بسیار بود که تمام داشت تا در گذشت  
و ملک وی پیش از نصره الدین رسید و او نیز با ایلها با استقلال سلطان جزایر  
بود و رکن الدوله مسعود برادرش بعد از قتلهاست بر نصرت خروج کرده  
او را گرفته مجوس کرده کشت ۲ ملک شهاب الدین ایاز غلام پیش  
برخی سرور کرده ملک رکن الدوله مسعود منجمندم گردید و ملک بهاء  
الدین ایاز مستقل شد و در ششصد و هشتاد و سه رکن الدین مسعود سلطان  
جلال الدین سیور غمش لشکری گرفته بر سر ایاز ترکتاز کرده او را بریزا  
ایاز پناه بجزیره قیس برده در پناه حمایت ملک اسلام شیخ جمال الدین  
پناهنده و در کیش ماند و هر سال دوازده هزار تومان فدا حج عسکری را میداد  
و بنظر اهرت شیخ لشکر کشید و ملک مسعود را بدو امید بجات جزیره لارک  
و جردن پیرون رفت و مسعود چون دانست که لشکر در جزیره کیش مانده و  
ستیزی با ممالک شیخ جمال الدین زده ملک بهاء الدین ایاز ولایت  
هر روز را گرفته سکونت خطبه تمام ملک مقطم فخر الدین احمد بن ابراهیم الطوسی کرده  
حکومت برداشت و آخر در میان مناظرشی روی داد و رکن الدین مسعود بجات  
ایاز فایدشکرم ملک فخر الدین شد و در روی بجزایر به دست داد

دست محاربه دست داد و ایاز مسعود شد و بهر موز رفت و دیگر باره  
در میان ایاز و ملک کار بمصلحت کشید و صاحب و صنف در وصف  
او نوشته است رباعی خوشبخت زبیم در گذار تو بود بر بحر کردن  
بجواز تو بود بهر کار دیگر سوی جهان باز آمد محمود بسنگین ایاز تو  
بود علی الحمله وی در نه میفصد و نهفته در گذشت ملک کریمشاه  
نسب از پیر بهبودی و از مادر یکستم اسکان زین کمری پیر  
بر ولایت هر موز منظره مسقط شد در میان وی و ملک انیس  
جنبهای بسیار شده و وی بر هر قافله غالب گشته تا در گذشت  
ششم قطب الدین یحیی بن ملک هر موز و توابع گشت و کار او  
در زمان ملک انیس قوی گردید بسیاری از جزایر و ولایات بر  
گشاده و تا در ششصد و پنجاه و هشت در گذشت ششم نورانشاه  
یحیی بن بجای او بر نشست و تاج مرصع بر سر نهاد و سی سال  
با استقلال حکومت کرد ششم محمد شاه بن یحیی بن حکیم طبرانی پشت  
سلطان مسعود بنیره امیر بنیره صامقیران بعد وی بنیراس



سلطان در محمد شاه خسته بر خضاد دوی بند رفت و آمد  
حکمرانی مسعود فیروز شاه حکمران شد و یکم معظّمه رفت باز آمد در خضره و قضا  
یافت ۲ سیف الدین حکمران شد و پسر زارث هرچ بیست ۱۱ تون  
شاه حکمران یافت و در زکامی بود در رفت ۱۲ شهاب الدین ملک یافت  
و در گذشت ۱۳ سلطو شاه بجای نشست و نرغانه ۱۴ تون را شاه حکمرانی  
کرد و وفات یافت ۱۵ محمد شاه حکمران شد و اخراج شاه حکمران بخار  
شد و او معاصر شاه طهماسب صفوی ماضی بوده مدتی حکومت نموده  
در حین رحلت وی و جلوس فیروز شاه طاهر پسر شکار از امانی فرنگ که سابقا  
ببرور در آنولایت کوفی بخاری ساخته بودند و بتدریج جمعیت و قوت گرفتند  
آنولایت را بتصرف درآوردند و ملوک هرگز مرتضی صل شدند و حکم شاه عباس  
صفوی اللهو بر دینان حاکم فارس ابرو و بکر سپاه بر سر الطاهر خست داده  
چنین کرد و خرافا پسر در سنه هجری ۹۵۱ از آنولایت اخراج و اموال و اقطاع  
آنرا تاراج و سلب ملوک و حکام هرگز برافشادند و بجزی هرگز و سایر خراب  
حکوم شاه شد و بنام شاه در تونانی هرگز بندری ساخت شد که هنوز بنام  
جای می موبوم معروف است طبقه بیستم ولایت سند و مولانا  
که نسب خود را بکشتی رسیدنیده اند و مدت دویست و چهل سال حکمران

حکمران داشته اند از فرار بکر در تونانج آورده اند و در مد حکومت عبد الملک  
مردان ولایت سند بتیغ اهل اسلام در آمده و بعد از حاکم مسلمان  
ولایت سند قریب بیاضده سال در دست جمعی از قوم سمره که سپاهیان  
آنولایت بوده اند در آمده بعد از کرده بتصرف طایفه جام در افتاد چون  
این طبقه خود را از اولاد واحفاد جیش بدیم میدانستند و در اول نام هر  
کدام آوردن لفظ جام قانون بوده اول این طایفه جام انزال بوده او سال  
و شش ماه حکمران کرده در گذشت ۲ جام جفا بعد از او حکومت رسید  
و از برادر پسر متقل شد مدت او چهار ده سال و یکده ختر او در جباله نکاح  
محمد شاه حاکم کجرات بود او و والده سلطان محمود بیکه داشت و دختر بیک  
در عقد مغرب درگاه آلجی شاه عالم بخاری بوده ۳ جام مانع من جام  
جوانان جام انزال اول پانزده سال حکمران داشته و در عهد او فیروز شاه  
غلی از دلی بسپاه جیش غلبت کرده جام مانع بطرفی فرار کرده  
فیروز شاه آنولایت را غارت کرده باز گشت دوی مراجعت کرده  
گشت سیم فیروز شاه اسیر گشت باز اجای حاکم شد ۴ جام  
نخچی بموجب وصیت برادر پادشاه شد مدت سیزده سال حکمران



بگذرانیده فوت شد ۵ جام صلاح الدین بعد از فوت حکمران  
شد مساجد و مدارس و عواقب بنیاد و بخت و بارها با خصم مصاف  
مصاف داده منظره کردید مدت ملکش پانزده سال و چهار ماه و پانزده  
روز بود جام نظام الدین جام صلاح الدین بعد از پدر پسران  
بودا کردید بواسطه سلوک ناپسند بدست غلام خود مقتول شد  
مدت ملکش دوازده سال و چند ماه بود ۴ جام علیشیر بعد از نظام  
الدین حکمران شد و زمانش پنج و خواجه گذشت مدت شش سال  
حکومت کرد بعلت دق بمرد ۸ جام کران بن حاتم حاجی بعلت  
پدر خود جام علی شیر امیر و حاکم شد قصه امر کرده خود مقتول  
کردید ۹ جام فتح خان بعد از جام کران پانزده سال حکمرانی داشت  
بعلت قتل ازین دیر پسرش درگذشت ۱۰ جام تعلق بن اسکندر خان  
بعد از پدر خود حکمران کردید مدت پست و هشت سال بعد از  
برادر خود حکمران کردید و در مدت حکمرانی کرد جام مبارک مهتدی  
بنیاد ۲ روز حکمران بود جام اسکندر بن جام فتح خان مردی بی

مردی بی استعداد و لایقی و بی بودا در مسوم کردند مدت کیانی  
حکمرانی کرد ۱۲ جام سنج جانشین جام اسکندر کردید در زمان او  
زمین داران دلاوت مولتان فوت کردند و دلاوت دی رخنه  
افتکندند دی با ایشان مصاف است و اما از منظره و مقهور کرد  
منظره و مقهور شد مدت آمده هشت سال حکمرانی یافت ۱۳ جام  
نظام الدین ابن عام سنج مشهور بجام مندا قایم مقام پدر شد سلطان  
حسین حاکم مولتان محمدت در زند مدت شصت و دو سال حکمرانی  
کرده درگذشت ۱۴ جام فیروز ابن جام نظام الدین بر جایی پدر  
برگردد جام صلاح الدین ازاد بکجرات کر بخت و دار سلطان منظره شاه  
حاکم کرات استدا کرده لشکر بر سر جام فیروز کشید جام فیروز  
مقهور بقبطری از اقطاع رسنه قانع و سرور ۱۵ جام صلاح  
الدین حکمران شد اما سلوکی منکوبیت غزاق جام فیروز زنجانه  
وی پیامد صلاح الدین بکجرات رفت و دیگر بار لشکری جزار سپارد  
جام فیروز بقندهار کر بخت و ملجی شاه یک ارغون شده جام



فیروز شاه پیک بر سه صلاح الدین آمدند و در سه نهضت  
نه حدود و تصرف آورده جام صلاح الدین در سر کجاست  
و به چنان کرد و چون مکرر سلطان مظفر فوت شده بود  
فوتی نیافتند و کجاست ساکن شد و سلطان بهادر شاه  
کجاست و شر او را بجایه نکاح در آورده جام از امرای با نام  
و فیروز یک سال در سنه حکومت کرده در گذشت و ولایت  
بصرف شاه یک در آمده و سلسله طایمان اقرای یافت و پیک  
که چون لیستی بچشمید جم پیاپی طایمان کجا پیک  
همیشه خراجکات جام از جهان سپرد و زنده و دل بسته بر تاب  
دین و ایزد و مات را اسکر و سپاس که ذکر هیچ طایفه  
ملوک پاری ترا که در آغاز ترا و طایمان نه خاستیم بین الاجمال  
و التفصیل مسطور و مرقوم و مذکور و مختم و احوال امرای پاری ترا  
و در رای میگویند از پسر اسلام و بابک و سین و زر و شتی  
و متفق و این متفق و شتی و پاری و آل بر که دو وزرای بنی

دو زرای بنی عباس در اکثر تواریخ مذکور است بنکارند و  
انجمن و در رای کرمان که کسری ترا بوده اند و حال بعضی از آنها در  
عقد العیله تاریخ کرمان مضبوط است بعضی طایفه را  
نیز فارسی الاصل دانسته اند و از اولاد بهرام پنجو بنیام شده  
اند و چون آنان مانند طبقات سلاطین بزرگ و ملوک ترک مرتبه  
باو شاه بنیامیده اند و نکارش حالات هر یک را فایده چندان  
نخواهد بود اگر چه بعضی از باب تاریخ سلسله آل ناصر الدین بکلیت  
بر زمین تربت سبکتگین بن خواجه بن خراسان بن ذوالقائم  
باز در طایفه بنیامیده بنیامیده بنیامیده بنیامیده بنیامیده  
و مانند چون قوی ضعیف است در مقام ایراد و بر بنیامیده و الله  
اعلم بحقایق الانسان و چون احوال ملوک که در این رساله مذکور شده  
با حشوف و احوال بود و ترتیب زمانه رعایت شده  
و از فواید تاریخی بری است بعضی احوالات و قیام که مردمان  
الکاه و محققان همراه را بکار آید از اوایل تاریخ اسلامی تا این



۱۱۴  
اجلاً مذکور شود که این رساله از فوائد تاریخی نیز خالی نباشد و  
زمان وقایع و حوادث روزگار در کارهای بزرگ ارباب نامه  
شکوه شکار شود







مت غمبار کششت دو دو سال و سال اول از بخت در این سال پادشاه  
 ایران خسرو پرویز زنده و پادشاه روم هر قتل و حاکم سکنه را میقتول  
 بکار خود و جنگی سال با اعراب برین حضرت قتال داده و مجریل قبل و عقبه ظاهر  
 بن علی علیه السلام غنیمت ده بر کبری رود و ابو جهم و سبکباران که  
 کشته شدند ازین پس بر خلاف حضرت انوار پنج سابق واقع را بر سال  
 مقدم داریم و اعدا و سال را پس از واقعه بنی نیکباریم نشاء الله تعالی  
 ولادت امام حسن در رمضان سال سیم ولادت امام حسن بن علی در شهر رمضان  
 هجرت نبوی بود و ده و صد و در سید ذوالفقار ربیع الثانی فوت  
 مسز و دی صحابه واقع شده بنت اسد و غنیمت ده بنی نصر و غنیمت  
 موعده واقعه جریح در

غنیمت ده

غنیمت ده الرقع و غنیمت ده غنیمت ده بنی لیثان و سید بنی  
 ابجدل و غنیمت ده غنیمت ده

فتح خیمه و در افتاد و غنیمت ده غنیمت ده اسیر و فتح و غنیمت ده  
 غنیمت ده قتل غنیمت ده بن محمود و غنیمت ده و غنیمت ده در غنیمت ده  
 و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده  
 و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده  
 و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده

بران خست

ابوبکر

وفات بران خست و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده  
 وفات ابوبکر و وفات قتل و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده  
 و پادشاه هر سر و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده و غنیمت ده



17

11

کافور، مشک، عود، صندل، جہنم

عبد الوہاب بن عبد الوہاب

میرزا محمد علی

عزیز و عزیزان، گذشتہ درجہ

بنی الکاضی فیروز کوش

جیل و کم ششم ہم بحریرین اوسقیاں

حاکم ش ۱۸

یزید بن ابی سعید که شست و معایه  
هر قلعه را در روم بمرد و پسر قطنین

بجای برادر حکومت نام رفتم و عیال هم که بر سر راه بود در حال مرگ و

۱۱ فوزان شریف  
و احوال خاندان و رویداد  
البرم سے اشعر عرب اصفہان کش و دیگر دین

10

عمر این خطب حضرت شکر شده بر معجزه بعد اقل عمر عثمان بن عفان امری

حدیث بن عبد اللہ بن عمرو درین سال بوقت غرنج باقی شد

۱۳  
مستطیل  
۱۳  
مستطیل

عبدالله بن محمد بن علي بن ابي طالب

در هر که دوست باشد در سال صحابه و کنگه شد

مفتاح السوء والوجه الصاف  
عباد بن صامت بخاری در کتب

و قد صار الشاق قادراً على دورته

وَقَدْ صَفَّيْنِ وَرَبَّيَاكَ وَمَعُونِي

ام مبینہ از ازواج رسول در کد

چهارم مصداق کرد و معنوی پادشاه  
زید بن ثابت انصاری و کدشت

مجلس علم و ادب

سید علی حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

نیز در این کتاب در مورد



عسکری بن عاصم بن قیس درگذشت <sup>۳۴</sup> ابو موسی اشعری درگذشت  
 ثابت بن حنبل انصاری فوت <sup>۳۵</sup> عبد الرحمن بن خالد بن ولید درگذشت  
 رقیع انصاری برادر اقیع <sup>۳۶</sup> حارث بن قیس جعفی طایفی درگذشت  
 بزید بن معویہ شکر بقیع بن لقیع <sup>۳۷</sup> امام حسن عسکری درگذشت  
 معین بن زبیر بن ابی العاص <sup>۳۸</sup> عسکری بن حصین قاضی بصره بمرد  
 عدی بن عوف بن معویہ بن عوف <sup>۳۹</sup>  
 زید بن امیر بمرد و شکر بن عوف <sup>۴۰</sup> اسامه بن زید بن حسان شاعر غامدی  
 سعید بن ابی وقاص فوت شد <sup>۴۱</sup> سعید بن ابی حاتم خراسانی شکر بقیع  
 عاصم بن زید درگذشت <sup>۴۲</sup> معویہ بن زید بن امیر <sup>۴۳</sup> سعید بن مطعم و شادان اوس درگذشت  
 سعید بن عاصم بن عبد الله بن عامر <sup>۴۴</sup> معاویه بن عاصم بن عاصم و زید بن عاصم  
 حسن بن

حسین بن علی و جمعی دیگر را شهادت <sup>۴۵</sup> بریده بر خراسان درگذشت  
 سید بن عقبه بن حکم زید بن رقیع <sup>۴۶</sup> بزید بمرد و بعد از معویہ بن زید  
 عبد الملك بن مروان مکیوت <sup>۴۷</sup> مختار ثقفی بر کوفه مستطش  
 مصعب بن زبیر مختار را شهادت <sup>۴۸</sup> عبد الله بن عباس بطایف درگذشت  
 ابو الاراد و ابی خضوع <sup>۴۹</sup> عبد الملك بن مروان با قیس مصعبی درگذشت  
 برادر بن عاصم انصاری کوفی <sup>۵۰</sup> عبد الملك مصعب بن زبیر را کشت  
 حجاج بن یوسف ثقفی <sup>۵۱</sup> ابو سعید خدری بن عسکری <sup>۵۲</sup>  
 و عبد الله بن زبیر <sup>۵۳</sup> حجاج بن یوسف بن عاصم  
 حجاج بن یوسف حکومت <sup>۵۴</sup> شیب بن یسار <sup>۵۵</sup> حجاج بن یوسف  
 شیب بن یسار <sup>۵۶</sup> حجاج بن یوسف <sup>۵۷</sup> حجاج بن یوسف  
 حجاج بن یوسف <sup>۵۸</sup> حجاج بن یوسف <sup>۵۹</sup> حجاج بن یوسف



سحب

مسعود بن نصر تابعی را حجاج پسر کرد و ولید بن عبد الملک بمرومان بجای او  
 و هم حجاج ثقفی و خیال بفرزند رسید و خلیفه شد و قریب به بیست سال که زندگانی کرد  
 این موت حکومت خراسان شد  
 پس بنی نصر را فتح انیس در گذشت  
 و بعد از آن در روزی که قطیف را فتح کرد  
 سی و نهم بن عبد الملک بمروان و مسعود بن الغزیر خلیفه شد  
 و او هم حجاج در گذشت و ابو الطیفیل  
 و بعد از آن سی و یکم بنی نصر را باز آمد  
 و این حجاج بود که فوت شد  
 سی و دو بن عبد الملک بمروان بنی نصر موت حجاج  
 کرد و او هم خلیفه شد و نیز به اقصای بلاد پارس  
 سی و سه بعد از او بنی عبد الملک  
 از میان گذشت و شد  
 سی و چهار بنی نصر را



ابو شعیب حرمی عطا بن سرور <sup>۱۰۸</sup> درگذشت  
 عامر و مجاهد بن حمزه <sup>۱۰۹</sup> درگذشت  
 و دعوت آل عباس درین اوقات  
 بنیاد یافت <sup>۱۱۰</sup>  
 زید بن عبد الملک برادرش شام  
 طه و حسن غنی بن کین و سالم بن  
 نجاشی درگذشت و کثیر غزالی برادر  
 عبد العزیز تابعی وفات یافت  
 ابو ایوب بیان بن یزید از فقهای  
 مسلم بن محمد این یکه که از فقهای  
 سب و وفات یافت  
 سب و اکا بر عهد بوده وفات یافت  
 ابو محرز <sup>۱۱۱</sup> درگذشت  
 حسن بن محمد بن سیرین و فیروزان مرده  
 عطیه بن سعد او کوفی مانند  
 حبیب بن عمار بن جابر وفات یافت  
 رابعه بن ابی بصیر و یحیی بن کمال <sup>۱۱۲</sup> درگذشت  
 عطا بن ابی ریح کی درگذشت  
 مسهر بن مراد بن ابی بصیر درگذشت <sup>۱۱۳</sup>

ابو محمد بن ابی

ابو محمد بن ابی عبد الله بن عباس <sup>۱۱۴</sup> درگذشت  
 حدیث ابی سدره <sup>۱۱۵</sup> درگذشت  
 زید بن امام بن الحارث <sup>۱۱۶</sup> درگذشت  
 ابیاس بن معاویه <sup>۱۱۷</sup> درگذشت  
 یحیی بن زید بن علی اکبر بن خوی <sup>۱۱۸</sup> درگذشت  
 دلبین زید بن عاکم <sup>۱۱۹</sup>  
 دلبین زید بن ابی زید بن ولید <sup>۱۲۰</sup>  
 مروان بن الحارث <sup>۱۲۱</sup> درگذشت  
 زید بن عمرو و برادرش امام عاکم  
 و حکم شد و ابیاسم <sup>۱۲۲</sup> درگذشت  
 شد و پدر رافع بن عاکم <sup>۱۲۳</sup>  
 ابیاسم مروزی <sup>۱۲۴</sup> درگذشت  
 حکم بن قیس <sup>۱۲۵</sup> درگذشت  
 حسن بن شد و وفات یافت رقی داد <sup>۱۲۶</sup>



شیراز ابو العباس احمد شجاع بیعت پناه سالار کوفه شجاع جدی

دونات واصل بن عطاء معتزله خستین عبد الله علی برص فیصل مروان

۱۳۱ حمد و نصر گشته شدن او و جوی شجاع عکا

۱۳۲ کربلایین عبد الرحمن بن محبوب بن ابراهیم وونات شجاع عباسی و جویس برادرش

۱۳۳ بن عبد الله بن کاتب بن ابراهیم منصور بر بند سقفت فیدا

۱۳۴ بنی هبیه با و نجاف رسته گشته شدن ابراهیم مروزی به عثمان بن

۱۳۵ شهاب بنان منصور عکا وگشت بنشینان سپاه اسلام

۱۳۶ ظهور محمد بن عبد الله محمد بن حسن بن ابراهیم بنای عمارت شهر بغداد و بیت منصور

۱۳۷ شهاب بن قیس در سیه شهید شدن و وفات عباسی در سال

۱۳۸ وونات لقمان بن ثابت کاتبی مشهور و وفات لقمان بن ثابت کاتبی مشهور

۱۳۹ شد ثوالی عمر که پیش شهاب بن ابراهیم و وفات شهاب بن ابراهیم

۱۴۰ قتل موی

قتل معن بن رائده شیبانی حاکم وونات خالد بن بکر بنی عباس

۱۴۱ سبسان بیست خراج و فوات عبد الرحمن او را

۱۴۲ فوات منصور راه نفی عیسی ابولوس سحن ابن مشع حکم بن هشام راه

۱۴۳ الامدی بالله محمد بن منصور ضیف و جسد و تخت کشتن بر سرش

۱۴۴ وونات ابراهیم او هم بنی و داد و رشت مارون الرشید بروم و خراج

۱۴۵ خدای رحمت الله نهادن بر حاکم آن بدو

۱۴۶ وونات مهدی عباسی و جوی ثادی وونات ثادی عباسی و جوی برادرش

۱۴۷ بر بند عکا بنی ثانی بر شیب عباسی

۱۴۸ وونات جناب امام محمد باقر علم اسلام قتل جعفر بن بکر بنی عباس

۱۴۹ رشتن مارون الرشید عباسی بروم وونات مارون الرشید ضیف

۱۵۰ وونات انزرد دوم ۱۵۱



مخالف محمد ابن ابی طالب <sup>۱۹۱</sup> قتل محمد بن ابی طالب <sup>۱۹۵</sup>  
 قتل محمد بن برکت طاهر <sup>۱۹۵</sup> ولایت محمد علی ابن موسی الرضا <sup>۱۹۵</sup>  
 شهادت محمد بن سید الرضا علیه السلام <sup>۲۰۲</sup> حکومت طاهر بن یونس <sup>۲۰۷</sup>  
 خراج بایک مسلم دین مجوس در ابرو <sup>۲۱۱</sup> وفات مامون و بلو بس مختم خلیف  
 نبای غارت شهر مرو در خوار <sup>۲۱۹</sup> رحلت خات ام محمد نضر علیه السلام  
 گرفتاری بایک بن حبیب بن کاس <sup>۲۲۱</sup> قتل بایک و افش و از باران بایک خلیف  
 وفات ثانی عباسی و حسن توکل <sup>۲۲۳</sup> قتل متوکل عباسی و حسن مستنصر  
 وفات مستنصر و طوس <sup>۲۲۶</sup> حکومت و کسر حسن بن زبیه و زبیه در اندلس  
 استیلا ی یعقوب بن ابی اسحاق <sup>۲۲۸</sup> قتل مستنصر و حسن بن محمد عباسی  
 رحلت امام علی النقی علیه السلام <sup>۲۳۵</sup> مجلس المذبح علیه السلام و فتح معرجه و خروج جلاله  
 قتل محمدی

قتل محمدی عباسی خلافت محمد علی الله فتح خراسان <sup>۲۵۹</sup> بست یعقوب صفار  
 رحلت امام حسن عسکری علیه السلام <sup>۲۶۰</sup> غلبه یعقوب لیث بر فارس و شیراز  
 غیبت امام محمد مهدی علیه السلام <sup>۲۶۵</sup> وفات یعقوب لیث و طوس  
 گرفتاری صاحب الریح بر دست موقی <sup>۲۶۵</sup> وفات امیر نصیر طوس و ابراهیم  
 وفات احمد طولون و داری کسری <sup>۲۷۷</sup> در مامور انصر و وفات موقی الله  
 وفات محمد بن کاس و سام و طوس برادران <sup>۲۷۷</sup> گرفتاری عرویت صفاری  
 بالله عباسی <sup>۲۷۹</sup> امیر معصل ساه حکمران  
 وفات عرویت و مجلس غوغا <sup>۲۸۷</sup> وفات معصنه خلیفه عباسی و طواف الکعبه  
 بست امیر معصل ساه حکمران <sup>۲۸۹</sup> بالله عباسی و دور و دور الکعبه  
 قتل مردن خوار و مصر <sup>۲۸۹</sup> وفات کتفی و وفات مقتدر عباسی و وفات  
 کاتب خلیفه عباسی <sup>۲۹۲</sup> ساهانی و حکومت امیر احمد ساهانی



استیوای حنیطی برادرش برادرش برادرش  
قتل حسن منصور طاج وقت عبدالکاف

صوفی ۳۰۲

قتل محمد بن حسن بن طبری  
قرارگاهن کاکی صاحب طبرستان

اسفندی شیر و بهرستان

قتل سید علی بن ابراهیم  
قتل اسفندی شیر و بهرستان

ملاوات زندیه و بهرستان

استیوای غداد الله علی بن بریه از بهرستان  
خطیب غداد الله علی بن بریه از بهرستان

مرد ادیب برنایس

کحل شدن قاهر بن جلوس راضی وقت  
قتل راضی و جلوس وقت

مهدی اسعد و جلوس قایم  
ماکان بیت ابوبکر بن الیاس سردار

و غات غداد الله و علی جلوس کی الله بیکار  
قتل اسیر وقت ما و جلوس فرج پرش

میل کرب

میل کرب و متقی عباسی و غات متقی الله  
قتل اسفندی شیر و بهرستان

۳۲۳

قتل غداد الله و علی جلوس غداد الله  
و غات متقی الله و علی جلوس غداد الله

بلند زاده و در فارس شیراز

قتل اسفندی شیر و بهرستان  
قتل اسفندی شیر و بهرستان

۳۰۴

قتل اسفندی شیر و بهرستان  
قتل اسفندی شیر و بهرستان

۳۲۲

قتل اسفندی شیر و بهرستان  
قتل اسفندی شیر و بهرستان

۳۰۵

قتل اسفندی شیر و بهرستان  
قتل اسفندی شیر و بهرستان

۳۰۶







ابراهیم ابن لوح از بهای آل سمان محمد بن علی و امیران محاربه  
 خزان شسته شد و آن دو دان و بعد مصالحه کردند ۲۹۷  
 حکومت دینجو کا کوبه در اصفهان ۳۹۵  
 شیده و فوت برج از بهای موت به الدوله و ملی در کشت ۳۹۸  
 فوت لقمان مرغی در کشت فوت شمس المیرزا کوس و جوی منوچهر  
 سلطان محمد از قتل او برجای او فوت به و الدوله ۴۰۳  
 طغان پاشا شاه مجاری به دولت محمد غزنوی قتل شد و دوازده نفر کشت ۴۰۹  
 بقتل آمد و ده هم در کشت ۴۰۸  
 به طایفه از غزنوی قتل شد غیر شرف الدوله بر بنید و وفات ابریکان  
 شمس در کشت شد ۴۰۱  
 وفات شیخ مفید شیعی وفات سلطان الدوله و حکومت القادری ۴۱۵  
 محمد الدوله مرغان ۴۱۳  
الله پرست  
در ای طایفه

غزنوی سلطان محمود غزنوی بموات کشتن سلطان محمود ملک ایران  
 وفات حکیم فردوسی ۴۱۶  
 وفات سلطان محمود غزنوی ۴۱۸  
 سلطان محمود بن محمود بجای او پادشاه شد و حسن در کشتن در غایت ۴۲۲  
 قتل امیر فاطمه ۴۲۹  
 وحسین بنی در مجبور در کشت کشتاب نام در کشت ۴۲۵  
 وفات طاهر بن محمد ۴۲۶  
 وفات شیخ ابوعلی بنی ۴۲۸  
 وفات ابو منصور عبد الله ۴۲۹  
 وفات ابو الفتح ۴۳۰  
 وفات ابو الفتح ۴۳۱  
 وفات ابو الفتح ۴۳۲  
 وفات ابو الفتح ۴۳۳  
 وفات ابو الفتح ۴۳۴  
 وفات ابو الفتح ۴۳۵  
 وفات ابو الفتح ۴۳۶  
 وفات ابو الفتح ۴۳۷  
 وفات ابو الفتح ۴۳۸  
 وفات ابو الفتح ۴۳۹  
 وفات ابو الفتح ۴۴۰  
 وفات ابو الفتح ۴۴۱  
 وفات ابو الفتح ۴۴۲  
 وفات ابو الفتح ۴۴۳  
 وفات ابو الفتح ۴۴۴  
 وفات ابو الفتح ۴۴۵  
 وفات ابو الفتح ۴۴۶  
 وفات ابو الفتح ۴۴۷  
 وفات ابو الفتح ۴۴۸  
 وفات ابو الفتح ۴۴۹  
 وفات ابو الفتح ۴۵۰  
 وفات ابو الفتح ۴۵۱  
 وفات ابو الفتح ۴۵۲  
 وفات ابو الفتح ۴۵۳  
 وفات ابو الفتح ۴۵۴  
 وفات ابو الفتح ۴۵۵  
 وفات ابو الفتح ۴۵۶  
 وفات ابو الفتح ۴۵۷  
 وفات ابو الفتح ۴۵۸  
 وفات ابو الفتح ۴۵۹  
 وفات ابو الفتح ۴۶۰  
 وفات ابو الفتح ۴۶۱  
 وفات ابو الفتح ۴۶۲  
 وفات ابو الفتح ۴۶۳  
 وفات ابو الفتح ۴۶۴  
 وفات ابو الفتح ۴۶۵  
 وفات ابو الفتح ۴۶۶  
 وفات ابو الفتح ۴۶۷  
 وفات ابو الفتح ۴۶۸  
 وفات ابو الفتح ۴۶۹  
 وفات ابو الفتح ۴۷۰  
 وفات ابو الفتح ۴۷۱  
 وفات ابو الفتح ۴۷۲  
 وفات ابو الفتح ۴۷۳  
 وفات ابو الفتح ۴۷۴  
 وفات ابو الفتح ۴۷۵  
 وفات ابو الفتح ۴۷۶  
 وفات ابو الفتح ۴۷۷  
 وفات ابو الفتح ۴۷۸  
 وفات ابو الفتح ۴۷۹  
 وفات ابو الفتح ۴۸۰  
 وفات ابو الفتح ۴۸۱  
 وفات ابو الفتح ۴۸۲  
 وفات ابو الفتح ۴۸۳  
 وفات ابو الفتح ۴۸۴  
 وفات ابو الفتح ۴۸۵  
 وفات ابو الفتح ۴۸۶  
 وفات ابو الفتح ۴۸۷  
 وفات ابو الفتح ۴۸۸  
 وفات ابو الفتح ۴۸۹  
 وفات ابو الفتح ۴۹۰  
 وفات ابو الفتح ۴۹۱  
 وفات ابو الفتح ۴۹۲  
 وفات ابو الفتح ۴۹۳  
 وفات ابو الفتح ۴۹۴  
 وفات ابو الفتح ۴۹۵  
 وفات ابو الفتح ۴۹۶  
 وفات ابو الفتح ۴۹۷  
 وفات ابو الفتح ۴۹۸  
 وفات ابو الفتح ۴۹۹  
 وفات ابو الفتح ۵۰۰











سپاه ذنب پشرب را بکوشند

۵۲  
مستتر غلطه شد

سلطان خورشید در اردو شاهی

۵۱۳  
دست جلیل کل و صاحب

۵۱۶  
دست ملک فرخام و صاحب

۵۱۸  
دست قطب الدین محمد بن

۵۲۲  
خوارزم و طبرستان

۵۲۱  
دست حاکم الدین شهباز

۵۲۳  
دست حکیم الدوله پیرا

۵۲۴  
دست محمد سبوقی و طبرستان

۵۲۵  
دست حسن کین صاحب

۵۲۶  
دست محمد خان خاوری

دست غفر سبوقی و طبرستان

۵۲۱  
دست محمد سبوقی و طبرستان

۵۲  
دست شیخ حسن الفطانت

۵۲۱  
دست شیخ احمد علی

۵۱۷  
دست نظامی غفری

۵۱۹  
دست شیخ روحان شیرازی

۵۲۲  
دست محمد و طبرستان

۵۲۱  
دست حاکم الدین شهباز

۵۲۳  
دست حکیم الدوله پیرا

۵۲۴  
دست محمد سبوقی و طبرستان

۵۲۵  
دست حسن کین صاحب

۵۲۶  
دست محمد خان خاوری

دست محمد سبوقی و طبرستان  
دست شیخ احمد علی  
دست نظامی غفری  
دست شیخ روحان شیرازی  
دست محمد و طبرستان  
دست حاکم الدین شهباز  
دست حکیم الدوله پیرا  
دست محمد سبوقی و طبرستان  
دست حسن کین صاحب  
دست محمد خان خاوری

دست محمد سبوقی و طبرستان



وفات ابر صابریین حاصل شدی که در روز شنبه  
۵۴۶

و قتل محمدی و کریم و زکریا مسلمان  
۵۴۸  
۹  
پیش الفایز و به بر جای او  
۵۴۹  
۱۰  
قتل طعاج خان ابن مهرداد ترک  
۵۵۰  
۱۱  
دست از سر خود است و طعاج بن صاحب

رحلت سلطان بن جرجس و دفین نمود  
در حلیه شیخ احمدی مراد دالوار

فوت منشی حبیب علی صاحب مستجدہ دعات علامہ الدین چاند خوری

فوت ابراهیم علیه السلام خرمی و طوس

ف

وفات تاج الدین ابوالفضل رضوی  
وفات شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی

صاحف مقامات ۵۵۹

و اما بنویسند در هر یک از این دو

بسم الله الرحمن الرحيم  
وفاات سید علی صاحب الزمان

المستحق

کرختی و چشمتی است و این را میگویند حکام کرده  
دوات است و میگوید نام دوات انانیا است که در مجلس محمد



591



مهرشیرین مهر ریاضی شین خوارزمی و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

۵۹۶

فوت طهری ریاضی و ریاضی شین خوارزمی و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

۵۹۷

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

۵۹۸

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

۵۹۹

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

۶۰۰

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

۶۰۱

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

۶۰۲

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

فی النسخ

قتل میرزاالدین محمد خوارزمی و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

میرزاالدین محمد خوارزمی و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی

و نایب شاه سنجی خانی و نایب خوارزمی



رسیدن چو کبریا پرست اهل جنت رفت اصرار کسی و عدل طاعت

نوال الدین از هندستان در تیل بر اورنگ صاحب ادبیاکان در سلو النقی  
 ادبیاکان ۶۲۷ ۶۲۵

فوت طاهر عباسی جو بی بی خدیجہ

دکتر سپهر حبی در ملک او  
۶۲۳

امیر انبال و وزیر ابوشیثه شاد اناب  
یزد در کوشن مغول سن ۶۲۵

جلد سوم کی نوی جان بر جانی پر جو کچھ لکھا  
سید محمد جمال الدین جویش و اشعار کی مشہور

درستند خبر نوبت منجی خلق و در کتب  
و با لک شام در دم مصاف داده اند هم شده

سید محمد، مضمون زبان بادر بکبان سرکین اولکسی جان خطا کرشت

و مفقود است جمال البینی در آن مردم  
خمس الدین ابل خمس کو ابر مسدود

رضی عنہ <sup>۶۲۸</sup> فی قصہ نیا دہ آرف و <sup>۶۲۱</sup> دہ شیخ شجاع الدین سہروردی در صاحب

المجلد الحزبت فیست ۶۳۱ شرح معرکہ کبر و شرف ابن ابی حمزہ مہدی  
۶۳۲

دوستدار اورنگی

وستان اوکسی فال سیر خورج بقا دوت عیوه الدین کی قباد کجی مابروم

دکتر محمد رفیع زکریا ایس ۶۳۲ بہ کشمیر کتیبہ ۶۳۴

حاج محمد آقا در کتب الزمیه و فات حشاشی بن پیرخان در شهر

داد آدل الحقیقه <sup>۱۲</sup> از بایزیدیه <sup>۱۳</sup> و فوف محی الدین علی صاحب فرقات <sup>۱۴</sup>

وفات او کتای قان چو بس کش کیک دت مشغولی دفت پرس

حکمران نے توڑا ۶۳۹

شیرازی و نایب خان بختیاریان سپهسالار مغولان در کفر و کج روی سلطان مردم داهی

کنجرو سبجو فی سلطان مردم  
پیرش سیدنا شاه مغول

غزل فراوان که در شب می شنو که خجسته ای  
فوت کند خان سلطنت باش منکر

بفرمان کبریا مان مغول ۳ قاتل بن خجائی بن چکرمان



وفات شیخ شمس الدین خراسانی  
 قمر سید الغریب مقامات  
 قتل ملک معظم الیوت غلامان  
 آمدن ملاکو خان بکلم برادرش  
 وفات ملاکو خان بکلم برادرش  
 بکلم خان وفات سید الدین خراسانی  
 شجر ملاکو خان بکلم برادرش  
 و انراض صفای و بغداد  
 ملک مظفر قتل و ملک طاهر  
 بنه قدار حاکم مصر شد  
 درستان ملاکو خان اباقا خان را زار  
 در بندهشت قیاق و شهرم باکو  
 شیخ ابن صاحب نجفی و ضیاء الدین  
 مالیه معروف بن میطار درگذشت  
 وفات مومنان صاحب الواس خراسانی  
 وفات سید الدین اسفندی  
 وفات ملاکو خان و ملک برادرش  
 قریبا خان در عیال النهر  
 غلبه قید و خان برادر العیور و کرمن  
 ملاکو خان شامرا  
 ملک طاهر بنده قدار احمد بن هر عباسی  
 در مصر خلافت نشاند  
 وفات ملاکو خان و بوس اباقا خان  
 ترک ۶۶۳  
 قریب کوفه

وفات ترک خان صاحب قیاق  
 دکت منکو مومور ۶۶۴  
 قتل سید اغول عالم  
 تقیمو بکلم قید و خان ۶۸۱  
 وفات شیخ محمد الدین قوی و برادرش  
 اباقا خان بر و قتل معین الدین پروانه  
 تقیمو خان صاحب الواس خراسانی  
 خطر دین ملک منصور و ملاوان و رستان  
 بر سپا و اباقا خان و وفات نجم الدین  
 وفات اباقا خان و برادرش احمد خان  
 و مسلمان شدن سید احمد خواجسته الدین  
 صاحب دیان جوین ۶۰۸  
 ۶۸۳  
 محاربه اباقا خان و برادرش  
 وفات ملاکو خان و برادرش  
 صاحب مشوی و خواجسته نصر الدین  
 وفات ملک طاهر صاحب مصر  
 ملک منصور سید الدین قدار و برادرش  
 قتل احمد خان و برادرش احمد خان  
 و وفات صاحب دیان بکلم برادرش



عثمان پیکار طغول بن سیمان در بیهوشی سلطان نجات الدین بدین صاحب امین  
 سلاجقه در خروج کرد ۸۴۸ هـ برادر پیش و پیرو اش در جنگ کشته شده  
 وفات سلطان علاء الدین کعبه کبریا ۸۵۰ هـ غلبه عثمان ملک بن ارطغرل عبدال عثمان  
 یاضی جمال الدین فیروزش و بر سر اصرار ۸۸۸ هـ و نصف آن  
 وفات ملک ناصر قواد و کجک پیش وفات قواد آن و ملوس تیمور خان  
 ملک شرف در شام مصر ۸۹۱ هـ وفات ارغون خان و حکومت کجک قواد  
 وفات شیخ مصطفی الدین کجک شریفی وفات ملک شرف و ملوس ملک ناصر الدین  
 و بن سلطان جمال الدین کجک ۹۰۳ هـ قتل سلطان جمال الدین فیروز و کجک و  
 قتل کجک تون و جلال الدین و قتل او ۹۱۱ هـ قتل سلطان جمال الدین فیروز و کجک و  
 و سلطنت غار خان ۹۱۴ هـ سلطان علاء الدین  
 غلبه علاء الدین صاحب قسطنطنیه و کجک و قتل کجک و جلال الدین فیروز و کجک و  
 که با دولت فیروز کجک و کجک ۹۱۵ هـ عثمان ملک در سلا و نایب آن  
 ۹۱۶ ۹۱۷

از م قیدو خان به تیمور خان که هزار  
 وفات شیخ قاج الدین ابراهیم معروف  
 برادر تیمور خان و وفات ۷۱۰ هـ شیخ زاهد کبیرا کس سرور العزیز  
 وفات قیدو خان و ملوس خسرو خان وفات غار خان و ملوس او و کجک و کجک  
 عبدالغفار ملک الدین و کجک و کجک ۷۱۲ هـ وفات شرف الدین و کجک و کجک  
 قتل کجک خان و کجک و کجک و کجک ۷۱۴ هـ و کجک و کجک و کجک  
 الیوس قجک خان و وفات شیخ فیروز الدین و کجک و کجک و کجک  
 ۷۱۵ هـ وفات الدین و کجک و کجک و کجک  
 بهاء الدین محمد شمس الدین و کجک و کجک و کجک  
 روی صاحب شمس و کجک و کجک و کجک  
 وفات خواجه جام الدین و کجک و کجک و کجک  
 وفات ناصر الدین و کجک و کجک و کجک  
 وفات شرف الدین و کجک و کجک و کجک  
 ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰



وفات شیخ نجم الدین احمد بن زکریا قسطنطنیہ ۷۲۱  
وفات شیخ صدر الدین محمد و بیوان محمود ۷۲۲  
وفات شیخ جمال الدین ابن مقار ۷۲۳  
وفات خواص حسن اہلوی شاعر ۷۲۴  
حکومت امیر حسین ابلیجی حکم ابوبکر ۷۲۵  
وفات شیخ صفی الدین سہتی اردبیلی ۷۲۶  
بجورس طغیا تیمور خان و جرجان ۷۲۷  
وفات شیخ نجم الدین احمد بن زکریا قسطنطنیہ ۷۲۸  
وفات شیخ احمد امیر سرود اہلوی ۷۲۹  
وفات حسین بن محمد و علاء الدین غوری ۷۳۰  
حکومت ملک محمد بن کت و جرجان ۷۳۱  
خروج جام انزول و ملک ۷۳۲  
وفات سلطان ابو سعید خان و ملک ۷۳۳  
ایرانی خان ۷۳۴  
۷۳۵

[illegible]











وہابی صاحب روئے الصفا و صدر الی

و اعاز کرے تا ماہ محصل صفی از کسبان  
صفوی داعی پرش برادر علی دیکون

و غیری که در این کتاب ۹۷ و غیری که در این کتاب ۴۸

هذه نسخة كوفى وخطى امير حرم الدين درسيه مسكون ٥١٧

فـ

ذات سلطان حسن میرزا یاقینا در مجلس پیرانش بگفت

افغان پراد حکم شاه اسعقل

21

فارس و غلبه شاه اسماعیل و عماد الدوله و قتل فیروز ۹۱۳

و حضرت شیخ غلام الدین درخت الشہادت ۹۱۴

در حدود مرز و خلیج فارس خزان بر یک کوه غلام

سیدان سیدان بیراد ۹۱۸

کاشمیر، شمشاد، وارک، سبب و غیره کما الدر محمد خاں درویش

ساده اصل صفوی درین کجی کرام  
خط و دیباچه درین کجی کرام

تاریخ ۱۳۰۲  
مهر ۱۳۰۲  
۱۳۰۲



کرشن با برادر شاه کرشن و فات شاه اسماعیل صفوی و جلوس پسر شاه  
 شاه اسکندریه ۹۲۸ طاعت خان بجای او در سن ۹۳  
 فوت سلطان محمد صاحب دستان و ا  
 شدن سلطان حسین پسر بجای او  
 غلبه بر پادشاه برادرش که مقتصد بود ۹۳۱  
 سپاه داشت ۹۳۵ و قتل محمد تیمور خان درین محاصره ۹۳۵  
 و فات با برادر شاه و جلوس پسر شاه  
 برادر و مرگ ۹۳۷ شیخ علی عبدالعال عالی با صفیان ۹۳۷  
 و فات خان امیر صاحب السیف و امیر  
 و شریف تبریزی شاعر ۹۳۲ طرخان مالوی مالوده را ۹۳۳  
 سلطان محمود برادرزاده بهادر خان کجرات  
 در کجرات غلبه نمود و پادشاه شد  
 و فات عبداللہ خان صاحب دستان و ا  
 شدن افغان بر پادشاه ۹۳۶ کجرب ایران ۹۳۷  
 و فات عبداللطیف

و فات عبداللطیف خان صاحب دستان و ا  
 و فات شدن کنس قرار برنج میان ۹۵۵ او با شاه طهماسب صفوی ۹۵  
 مراجعت به ایران و از ایران کجاست و فتح  
 کابل و فتح و فوت شرف خان ۹۵۲ شاه طهماسب و ا  
 میرزا جعفر کشمیر برکت کشمیر و ا  
 در آمد ۹۵۸ معروف در کله شته ۹۵۹  
 قتل سلطان محمد کجرب و ا  
 احمد شاه و فوت در نظام ۹۶۱ و جلوس کردن ۹۶۲  
 فوت نصیر الدین محمد چایون و ا  
 عادل شاه پندی ۹۶۵ جلال محمد کر شاه پندی  
 خروج عبدالله خان از کابل در مازندران ۹۶۳ کرشن او هم خان حکام اکبر شاه مالوده را  
 و سلطنت پاشا حور ۹۶۴ از تعرف با زبهار ۹۶۸



مصاحبه فیما بین شاه طهماسب و سلطان **وفات دریا غادر شاه حبس برادر**  
 سلطان عثمان **۹۶۹** شاهی برپیش بران نهادن **۹۷۰**  
 وفات عبدالکریم خان صاحب کاشغر **وفات میر محمد سیف قزوینی صاحب التوابع**  
 و حکومت عبدالکریم خان پیرش **کتاب او ۹۷۲**  
**۹۷۲** **وفات سلطان سیاهان صاحب دیکن** **سلطان کراچه خجنگا که در بهار مرگ**  
 سلطان سلیم خان **۹۷۴** **مستغنی شد و قاضی احمد غفار مرگ**  
**۹۷۵** **وفات حسین شاه صاحب شیراز و پیرش** **فکجات در دست اکبر شاه بدوی و قاضی**  
 علی شاه در شیر **۹۷۸** **نظام شاه برادر بکرش ۹۸**  
 فتح عبداللہ خان از بکر فتح را قتل نمیشد **کوشن اکبر شاه پشین و بهار و جلوس سلطان**  
**۹۸۱** **شاه طهماسب در دولت و شاه المعین** **مراد خان ثالث ۹۸۲**  
 شاه طهماسب در دولت و شاه المعین **وفات شاه المعین و شاه جلوس**  
 شاه طهماسب در دولت و شاه المعین **برادرش سلطان محمد صفوی ۹۸۵**  
 کوشن سپاه دوم سلطان مراد **وفات عبادت هندی و حکومت**  
 حکام صفویه **۹۸۶** **ابراهم عبادت ۹۸۸**

وفات ابراهیم

**وفات ابراهیم در شیر** **وفات ابراهیم در شیر**  
**وفات ابراهیم در شیر** **وفات ابراهیم در شیر**  
**۹۹۲** **پادشاه در سببه ۹۹۲** **میرزا جانی بجای او ۹۹۳**  
**۹۹۳** **میرزا محمد حکیم ابن جانی پادشاه** **میرزا جانی بجای او ۹۹۳**  
**۹۹۴** **کوشن مراد بکر که ششده رحمة الله** **بیادش هی بر شستن و قزوین ۹۹۵**  
**۹۹۵** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان**  
**۹۹۶** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان**  
**۹۹۷** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان**  
**۹۹۸** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان**  
**۹۹۹** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان**  
**۱۰۰۰** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان** **فتح خوارزم برست عبداللہ خان وادان**

۱۱۱



فتح قتل ایران پرت شاه عباس صفی  
 و پرت رومی ۱۱۳  
 رحلت کریمه بعد از پنجاه سال سلطنت  
 و جلوس عبداللین محمد جهانگیر بر جای او  
 قتل و بیهوشان در دراما مقصود خان  
 دالی با دروازه انور ۱۱۹  
 وفات ایران پادشاه روسی و جلوس  
 بر جای او ۱۲۲  
 فتح بغداد و قتل اردلان پرت  
 شاه عباس ۱۲۳  
 وفات میر محمد باقر داماد شاه عباس  
 ۱۲۳  
 وفات ابراهیم عادل شاه و جلوس سلطان  
 عادل شاه ۱۳۶  
 وفات شاه عباس صفی و جلوس صفی  
 شاه جهان ۱۳۸

پرت سپاه درم و پرت شاه عباس صفی  
 و پرت شیران ۱۱۴  
 وفات شاه تقي الدين شاه شیرازی  
 رحله الله عنه ۱۱۸  
 فوت و قتل شاه و جلوس برادرزاده  
 محمد ایل قطب شاه ۱۲۱  
 وفات سلطان افغان عثمانی  
 سلطان مصطفی خان ۱۲۶  
 وفات شیخ بهاء الدین محمد القاسمی صاحب  
 تصانیف مشهوره ۱۳۲  
 وفات میرزا حسن قلی شاه و جلوس پرت  
 ۱۳۴  
 وفات نزار الدین محمد جهانگیر پادشاه و جلوس  
 شاه جهان بر جای او ۱۳۷  
 فتح شاه جهان پادشاه و قتل  
 پرت خان نادر ۱۴۰

محمد سپاه

محمد سپاه پادشاه ایران که بعد از او پرت و پرت  
 مرگت کردن شاه جهان پادشاه و پرت پرت  
 معاهده امضا مقصود پرت قزاق با دلا کرهستان و قتل  
 شیخ سلطان مراد خان ایران را و مرگت بر دم و قتل  
 رقیب صفی ایران و اسیر دادن از پرت سپاه رومی ۱۴۵  
 اقلی پادشاه و پرت شاه جهان ایران و غلبت  
 وفات شاه صفی صفی رحله الله و رکاشان و مدون  
 فوت مراد علی عثمانی و جلوس سلطان ابراهیم خان ۱۴۹  
 فتح قندار پرت شاه صفی پرت سپاه هندوستان ۱۵۰  
 جلوس شاه عباس صفی صفی شاه صفی ۱۵۳  
 رقیب صفی پرت پرت شاه و مغل فیض الملک  
 فوت جهانگیر پادشاه و جلوس ابراهیم پرت  
 ۱۵۵

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۵۲

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵



اراده شاه عباس بن جعفر در آمدن بهرات <sup>سفر روس</sup> ۱۵۶  
 تیز شمرده آمد و در دوشاه عباس شانی و تقوی ملک آن بحران  
 مراجعت شاه عباس بهرات و محاربه لشکر هند و محاربه خان و غلبه محراب  
 محاربه محمد اوزنگ زب <sup>۱۶۱</sup> محاربه خان و بهرست و قندهارستان رشتن  
 آمدن مجدد در اسکوه جعفر در محاربه او و مارخان و الی و شمس کرشن  
 غلبه لشکر ایران بر بعضی قوای که در سرحد رسیدند و راه بنیاد کردند بودند  
 امر رشتن اوزنگ زب <sup>۱۶۲</sup> جعفر ملک هند و دکن با مر پروردگار  
 مرین شدن شاه جهان با بری و مخالف عالمگیر و دارا شکوه ۱۶۷  
 وفات ملی محمد بن بن رستم بن دلی محمد خان پادشاه مرگستان در ایران و کم  
 نودن شاه عباس محرابین خان برادرش را بادیه دشتان و بهرات و قندهار  
 غلبت شاه جهان پادشاه با بری و جلوس محمد اوزنگ زب در دهلوی و غلبه  
 استیلاي محمد عالمگیر و غلبه اوزنگ زب و جهان هند و وفات محمد صمصام  
 سفر رشتن دن شاه عباس هند و بهرست کسور و عالمگیر ۱۷۱  
 منظر شاهان خانان امیرشکر عالمگیر و بهرات شام و شکال ۱۷۲  
 اراده جعفر

آمدن جعفر عالمگیر پادشاه به بهرات شاه عباس صفوی ۱۷۳  
 محاربه راجه سیوانی هند با سپاه اوزنگ زب ۱۷۴  
 اطاعت راجه سیرا اوزنگ زب شاه و سفیر دشتان و غلبه شاه  
 دکنی نزد شاه و وفات شیخ نجیب الدین رضای اصفهان ۱۷۵  
 وفات شاه جهان پادشاه و شاه جهان آباد دلی و غلبه عالمگیر پادشاه  
 کرشنای محمد در اسکوه بهت کسان اوزنگ زب و مقبول نمودن او  
 رشتن شاه عباس بنایندران و وفات در دامغان و نقل جسد منصوصه ۱۷۹  
 جلوس صفی میرزا مشهور به سلطان آمدن محمد اکبر از هند و رشتن ایران  
 راجه سیرا با عیبه قطشاه معا به کرده که با عالمگیر مخالفت نمود و غلبه  
 درو و محمد اکبر بن عالمگیر پادشاه با صفیان در چلستون منزل نمودن ۱۸۱  
 لغزش راجه سیرا و دوزده قلعه از قلاع حیدر قطش که قطش را بر کرده بودند  
 غلبه محمد اکبر بر بهرات مشهور به ۱۸۳ وفات عیبه قطش و غلبه او بر کاکای  
 استقبال راجه سیرا در قلعه خود را بکده و غلبه جهان با عالمگیر  
 ۱۸۵



تصرف کردن ادویه رحمان صابن خانی استبراد در بطام را ۱۸۲  
 قتل ادویه رحمان و ذوات الکس پادشاه روس و بطرس پیرش ۱۸۷  
 بنیاد بردن خان احمد خان کرد بال عثمان سلطان بابان شهید سیه را ۱۸۹  
 آمدن شدن دشمنان سپهسالار و سلطان عبدالقادر سلطان بابان قتل ۱۹۱  
 جویس بطبرکیر پادشاه روسیه در ممالک روس ۱۹۲  
 ملاقات شریل دوازدهم پادشاه سوئد ۱۹۳  
 محاربات فتح خان افغان از جانب عادل شاه پشاور و پشاور ۱۹۵  
 غزیت عبدالعزیز خان چکنی پادشاه کرستان بعم ۱۹۷  
 غلبه علیکر از ملک نوب شاه بر ابراهیم کلکند و کندی ۱۹۸  
 فوت سلطان محمد خان عثمانی و جویس سلطان سلیمان پیرش ۱۹۹  
 عبدالعزیز خان روضه فسان روانه لکه مظهر شد ۱۰  
 پادشاه سلیمان عباسی است بهشت حاجت ۱۱۲  
 ولادت فتح خان قاجار جبه سلطان قاجار ۱۱۳  
 ۱۱۴

وفات پادشاه

وفات شاه حسین صفوی و جویس شاه سلطان حسین صفوی در اصفهان  
 محاصره ویرانی پادشاه در ۱۱۵  
 وفات سلطان محمد خان عثمانی و جویس سلطان محمد خان عثمانی در اصفهان  
 فتح قلعه سار و راه سربازت سپاه علیکر و خان شهنشاه ملک و قتل لکلوک ۱۱۹  
 ولایت ندرت ملک شریل در خراسان و جبه پادشاهی رسیدن و نادر شاه ۱۲۰  
 فتحی امانت مار از قندهار که با کرکین خان کرجی حاکم قندهار و نادر شاه ۱۲۱  
 آمدن سردیس قلعه ای مقدم افغان قندهار شکیات حاکم دایکس از اصفهان ۱۲۲  
 رفتن میردیس پشایی با افغان سرکرکین خان حاکم قندهار و قتل حاکم قندهار ۱۲۳  
 آمدن کردن سلطان حسین کجری خان برادرزاده حاکم مقتول را بجای حاکم قندهار ۱۲۴  
 آمدن عبداللہ خان و نصیات خان ایدالی با پسر خود احمد الله و کجری حاکم قندهار ۱۲۵  
 وفات سلطان مصطفی خان و جویس سلطان احمد خان عثمانی و محمد شاه پادشاه ۱۲۶  
 وفات علیکر پادشاه ۱۱۵  
 قتل کجری خان کرجی سردار ایران و دایا محاصره قندهار و است افغان ۱۱۶  
 آمدن میر محمد خان بختیار و در راه فوت شدن و بختیار حسین ۱۱۷

محاصره ویرانی پادشاه در ۱۱۵  
 وفات سلطان محمد خان عثمانی و جویس سلطان محمد خان عثمانی در اصفهان ۱۱۹



استغفرالمریدین خلیجانی در قندهار مدت هشت سال ۱۱۱۷  
 وفات عالمگیر اوزبک در لودساکگی بعد از نجات و کمال پادشاهی ۱۱۱۸  
 جلوس بهادرشاه بن عالمگیر بن عالمگیر شاه و حکومت عبداللہ خان ابدالی بکتر ۱۱۱۹  
 قتل محمد عبداللہ ابدالی افغان در دست محمود بن میردیس حاکم قندهار ۱۱۲۰  
 کشتن محمد سید بن سید ابدالی سید نرا و قندهار بر کشتن ۱۱۲۱  
 وفات شاه عالم بهادر پادشاه هند و تصرف ملک محمود سید سید محمد ۱۱۲۲  
 تصرف کرمان محمود خلیجانی کرمان را و سمرقند اصفهان ۱۱۲۳  
 محاربه سردار شاه سلطان حسن با محمود و شکست یافتن سردار و محاصره بگرام ۱۱۲۴  
 فتح سلطان حسن صفوی در رود محمود با صفیان و جلوس ۱۱۲۵  
 درآمدن نادرشاه کور به بگرام و مرص قلع و قمع با قش ۱۱۲۶  
 خراج اشرف افغانی عم محمود و مراد و قتل محمود و جلوس بگرام ۱۱۲۷  
 تصرف افغان بر شیراز و کرمان و قندهار و طبرستان و قتل و کشتن ۱۱۲۸  
 مرگت محمدشاه دالی بعد از بهجت بخت و کشتن بکتر ۱۱۲۹

وفات

وفات فرخ میر پادشاه هندوستان و قتل شریل و دوازدهم پادشاه لودساکگی  
 جلوس شاه طهماسب ثانی و استبداد از دولت روسیه و آمدن روسیه پادشاهی  
 آمدن فتح علی خان قاجار حاکم اسرا با شاه طهماسب و محاربه افغان ۱۱۳۰  
 مراجعت سپاه روسیه از کبدان و دعوی اسدجیل مرزا نام محمدول ۱۱۳۱  
 قتل زمان خان و ولد اسد اللہ خان سنده را و بر سر است و قتل ۱۱۳۲  
 محاربه شاه افغان در کمرانی بگرام و قندهار و حکومت اللہ بگرام ۱۱۳۳  
 وفات پیکر کبیر پادشاه روسیه و پادشاهی کترین رن ۱۱۳۴  
 لغو بن شاه طهماسب بنایت امیر الامرا و راجع بن قاجار و محاربه ۱۱۳۵  
 طهماسب قتل خان شدن در قلع ملک قتل فتح علی خان قاجار ۱۱۳۶  
 بخت مرشد قندیس و بگرام و دراء و برج شاه طهماسب بنایت ۱۱۳۷  
 وفات کترین پادشاه دولت روسیه و جلوس بطرس شاه ۱۱۳۸  
 مراجعت شاه طهماسب ثانی از خراسان بجانب طبرستان و محاربه افغان ۱۱۳۹  
 رفتن طهماسب ثانی از خراسان و اصفهان و از آنجا تبعاع نادرشاه و قتل نادرشاه ۱۱۴۰







جلوس عقیقه خان در مشهد مقدس و خود را عادت شاه نامیدن و پیش از حد شاه  
 افغان یکبار قتل و غارت خزانه داری و غریبت شیخ برای کابل و هندو  
 نمودن و احمد شاه شد ۱۱۶۱ جلوس کرد بکجهان برادر عقیقه خان بعد از قتل بر علیا  
 و کرد کردن اودا اتفاق امرای خراسان بر پادشاهی شاهی هرج بن زلفی بر  
 و قتل امیر کجهان شد ۱۱۶۲ کجول کردن شاه هرج و خشن میراب میراب  
 لقب شاه سیدان را نیز کرد کردن و شاهی کور را پادشاهی بختین ۱۱۶۳  
 امیر کجهان قاجار و در دولت شاه سلیمان بنظم بازندان دست را در  
 بعد از قتل کجهان بنام خود کردن و تصرف کیدان و قزوین و بازندان کجول ۱۱۶۴  
 خراج کریم خان زند برست آفرین شاه اسمعیل نام و مقارن با محمد حسن خان قاجار  
 و برکت کریم خان بطهران و صفهان و آمدن شاه اسمعیل نبرد محمد حسن خان ۱۱۶۵  
 محاربه علی مراد خان نجسیه با کریم خان و نهم شدن علی مراد خان و  
 آمدن آزاد خان افغان بخاریه کریم خان و غالب و مغلوب شدن هر دو در  
 قتل محمد خان سردی بیت محمد خان قاجار و متابعت امالی بازندان حکیم حاکم  
 قاجار محمد و لیجان ۱۱۶۶ قات سلطان محمد خان عثمان و طرس سلطان عثمان و محاربه محمد  
 قاجار و سپاه احمد شاه و انیس نام افغان  
 ۱۱۶۸

کریم خان

کریم خان زند در شیراز و روشن محمد حسن خان بوق و محاربه با کریم خان زند و  
 شکر کریم خان و کوفت سر محمد خان زند و فرستادن او بازندان ۱۱۶۹  
 غلبه احمد شاه ابدالی بر احمد خان محمد شاه و عقد خاها و برای تیر شاه  
 پیر خود و مسعود کردن لیکر احمد شاه بنده ای <sup>۱۱۷۰</sup> غریبت محمد حسن خان شیخ  
 اوز بکجان و استحصال آزاد خان و توفیق صورت سیر بر باقا محمد خان پیر خرد ۱۱۷۱  
 حیرت محمد حسن خان کباب عراق و کائنات و محمد حسن خان کریم خان در محاربه  
 و غلبه امیر محمد حسن خان و مرجهت او شیراز کباب زندان و زور محمد حسن خان  
 و دالار استر آباد و باغمان و محاربه کردن محمد حسن خان و امغان را و آمدن شیخ  
 زند و دار کریم خان بازندان و حیرت محمد حسن خان کباب محمد خان قاجار سردی  
 و حیرت حال سپاهیان او و مرجهت باستر آباد و محاربه با شیخ خان و کجول ۱۱۷۲  
 در کجول استر آباد ۱۱۷۳ التوفیق کریم خان و از جانب کریم خان بهشت الله خان و  
 شیشه شدن او در زند کردن حاکمی دیگر و عمارت کردن و در طهران و آوردن  
 سر محمد حسن خان در کجول افغان او استر آباد و برست مراد خان جعفر  
 باغی ترکمان برست و غریبت کریم خان کباب خراسان و سلطانیه و رسیدن کجول  
 و هدایا از زند او و کریم خان برای کریم خان و استقلال او بصفه ایران و محاربه  
 محمد حسن خان افغان و طفره شدن  
 ۱۱۷۴







سلطان مصطفی خان عثمانی بعد از پانز سال حکمرانی درگذشت و پسرش  
در رسیدن حسیق خان <sup>از قاجار</sup> قاجار بجزایر و دماغ و حرکت از عثمان  
عزالدین لوراجال که نکاح در آورد و دولت بزرگسعدت باج و کباب نموده بقی  
دقیق امور پرداخت و خزان که با عث قتل محمد حسن خان شده بودند بحاجه مقابل  
آمده با محصل خان و جان محمد خان مکاتبات کرده برانها غالب آمدند و کور  
خراب کرد ۱۱۸۲ محصل خان و جان محمد خان قاجار دوالو افسر خود بیرون  
فرستادند و آتشد سادات و علما را تیغ کردند چند هزار نفر را بکشتند و  
و مصالک کردند و ولادت محصل خان که حادثه بی رسیدن حسیق در سال ۱۱۸۳  
مترجم حسیق خان دوالو حسیق خان و دشمن از سربازان و بقریه ازان و  
آدم تران ترا که قاجار نزد حسیق خان و استیصال حسن خان و استیصال از مکر  
استر با پسر علی خان دولتی قاجار ۱۱۸۴ حسیق خان قاجار بعد از حسن خان دوالو  
و محاربین و کشته شدن حسن خان و محمد خان که در جبهه حسیق خان و غیره حسیق خان  
قاجار دوالو و امثال و لایق قوم که سرتان باغی سرای از قزاقان و سربازان حسیق  
نهادند از این قتل و کشته شدن حسیق خان و سربازان حسیق خان ۱۱۸۵

قتل حسیق خان

قتل حسیق خان قاجار و پسرش پسر شاه قلیخان پسر و ملک حسیق خان  
حسیق خان و فرزند حسیق خان سوار کوهی حاکم و نذران پسر از و سپاه و سردار  
آوردن بحاجه حسیق خان و مقتول شدن محمد خان پسر حسیق خان قاجار  
و دشمن پسر محمد خان پسر از نذران و کیک و در میان ملک و لند را تقسیم نمودند  
روسیه و استریه و پروسیه هر یک قسم شد ۱۱۸۵ و ثبات سلطان  
مصطفی خان عثمانی و جلوس سلطان عبدالحمید خان و اندک دردم و محبت  
پسر محمد خان سوار کوهی از شیراز بکلیت باز آمدن حسیق خان و سپاه و دشمن پسر  
و غیرت حسیق خان بقتل و محبت سپاه و آمدن حسیق خان بر امیان و  
کشتن محمد و انای قیامی قاجار با کینه و در از میان حسیق خان قاجار ۱۱۸۶  
مجاور که در میان دولت روسیه دولت عثمانیه و هند و بر سر آمد و با قزاق  
در میان مجاری کشت و عهد نامه نوشته و هم در میان حسیق خان قاجار  
در حواله استر با بصلح قطع اعادی پسر داشت اما دردی و مهدی قاجار و مهدی  
بقتل آورده و اعادی از او بر سر شد ۱۱۸۷ حسیق خان بر مهدی حاکم  
از نذران و سربازان او و دشمن و نذران را که از جانب کرمان بجات مهدی خان  
آمده بودند کج دادن و متغیر شدن کرمان از این اخبار و فرستادن از کرمان و



و مغرول کردن حبس خان و اسفان و مرجهت کرمان زند و رفتن محض خان و  
 حبس خان پشرد و دیگر باره لغوی و اسفان با دو مرض شدن و آمدن به استرآباد  
 و اسیر کردن بزرگ علینا خان قاجان عرب حاکم بگرام و مرجهت و عرض راه جنگ هم  
 به دست آورد نام کرمان طایفه خود شهید شدند ۱۸۹۹ خواجه کریم خان با حکام  
 دولت عثمانی در بصره و در تن صاوغان برادر وکیل متصرف بصره و محصور کردن  
 سلیمان آغا ششم بصره را و حاکم کردن اسباب فتح و وکیل دولت ترک  
 اهل بصره را و آمدن صاوغان در محاصره بصره و طول زمان محاربات آنها  
 بعد از وفات سلطان مصطفی خان عبدالجبار خان محمدرهی قشای را بر سر است  
 کرمان وکیل درستان در باب نخست سپاه اربصره و قبول نکردن کرمان  
 و متصرف شدن بصره و آوردن صاوغان و تسلیم را پشرد و کرمان وکیل  
 خروج از باب محاصره بر علی محمد خان زند که از جانب صاوغان حاکم بصره بود و قتل او  
 و اطلاع نخست کرمان زند و روانه کردن استنظام الدوله صاوغان بکباب بصره  
 و رسیدن بمقصود ۱۹۳۰ خربت آقا محمد خان بعضی اقا رب اداری شیراز بکباب  
 مانده و در غار طهران با خواهرین دولت معاهده کردن و آغاز ملک ستانی و خروج  
 آقا محمد خان تا چاه چرخین خان ۱۹۳۲ است کرمان زند بعد از روانه کردن صاوغان بصره  
 و قتل ششم عارض او کردید و شیراز هم صفوفات باقی او را در سال ۱۱۹۳

علی ابراهیم

جلوس ابراهیم خان بن کریم خان کشتن کرمان زند احرای زند را و زندان  
 علیراد خان خواهر زاده خود را بکارت اسفان و از آنجا با مرگش نمودن دفع  
 و در اسفان رخا ۱۹۵۰ زندان آقا محمد خان خجیر خان مصطفی خان را در  
 خود را با دو مهد بکبان شکافی و تصرف کیلان از دست پادشاه خان و مرجهت  
 کردن و صفتن خان برادر آقا محمد خان و مخالفان و کرمان آقا محمد خان و کباب  
 خان خان بند پی سپردن و خط او مرجهت خجیر خان در قتل پشرد علیراد خان  
 و بکارت آقا محمد خان و استقلال باقی و در سال صد و سی و سه هزار نو و شصت هزار  
 روس به آمدند و قس صادقیان زند بکران و استقلال علیراد خان در صفهان  
 و آمدن کرمان و ابراهیم خان بیاده علیراد خان و کشتن و قتل باقی و کرمان را  
 از زند است و مرجهت ابراهیم خان پشرد و قطع ابراهیم خان قس صادقیان  
 و منافعت صاوغان و علیراد خان و متسل صاوغان است علیراد خان و پادشاهی  
 و استقلال آقا محمد خان در مانده و کرمان و کیلان و استرآباد و بگرام و سمنان و  
 دمنان و در ترمین و آمدن سلیمان خان زاده اگر شیراز مانده و ۱۹۶۰  
 آمدن نواب آقا محمد خان قبا رتشر طهران و محصور شدن غفور خان طهرانی و در  
 شدن مراد خان زند و در علیراد خان بعضیات عراق و در خجیر خان بکباب



او دشمن را در خان و مراجهت بطهران و بروز با فوت غفور خان و بروز زلفی تولد  
 در شش ماه محمد خان بعید باغ و امخان و شش کشتن شکر و کجده به عمارت حکم  
 نوبت آقا محمد خان قاجار استعدال علماد خان در عراق و فارس و  
 شیخ دینان پیرانش خود را بمشیران و پسر علی خان زند و ابریکان  
 و در شش ماه خان قاجار قتل عرفان خان و امر کردن سرداران  
 از همدان و نندران بدو محمد خان قاجار ۱۱۹۸ فوت علماد خان و صفهان  
 قاجار آقا محمد خان پسر داران او و ظفر پاشا و در دو ماه صفهان و خراسان  
 و طبرستان و قزوین در صفهان و خراسان و خربت قاجار و عساق  
 و غلبه بر ابدال خان و تصرف عراق و شش طهران و بست مجنون خان و زکی  
 و کر قاری محمد کیکان و کوهی قتل محمد خان طهرانی و غلبه جعفر خان زند  
 بر و قزاقان عالم صفهان و در شش خراسان و آمل و سیستان و مجرای جعفر خان بهمدان و  
 هرات جعفر خان با صفهان و جلوس آقا محمد خان بطهران و تصرف ماکام  
 و امر بر بست محمد خان برادر زاده آقا محمد و بر داری عساق و خراسان  
 نجف و در شش دولت قاجار شش دولت و تصرف کبود و قتل هادی الله

شش

شش و شش کیکان سیاهان قاجار و در شش علیخان برادر آقا محمد و شش  
 لرستان و خراسان و تصرف آن حدود و نظام و سیاهان امور دولت  
 ۱۱۹۹  
 عزیمت آقا محمد شاه با صفهان و در شش محمد خان معقب بیافان و نظام  
 و رسیدن بغیر از کوه و آمدن بغیر از کوهی خان و الی نقیوس و تحفیت آقا محمد شاه و  
 مراجهت و رجوع مرکب شش هر عراق بطهران و قتل بازرگان نوری و مجتهد  
 سیاه قاجار و میر محمد خان عرب طبری و عراق و غربت او پس و در شش  
 جعفر خان پسر خود بطفعل خان را بمشیران و تصرف آوردن بطفعل خان  
 و مراجهت او شیراز و عزیمت مولی قاجار قاجار با صفهان و ماسوری با خان شکر  
 ۱۲۰۱  
 و در شش داشت و بجوای سبب از و حرکت کردن جعفر خان بحار و اطاقت  
 تقی خان یزدی و حیراج و پیر شش و مراجهت او توقف علیخان و صفهان  
 و رجوع آقا محمد شاه بطهران آمدن مرشی قلیان برادر شاه و حیراج خود و سرور  
 کبود و افراده بسلیمان خان و در شش جعفر خان برادر شاه و باغ و نظام  
 و ظفر و شش و غایت پادشاه با صفهان و باغ جعفر خان و خراسان و شیراز و نصرت







نجا به نواب جهانبا نے دربرہم خوردن اردوی او و فرار و در جہانبا  
با صفیان درادہ نداشتن لطفعلی خان شیراز و اطاعت حاجی ابراہیمخان  
مدولت قاجار بہ روشن سپاہ پشزر روشن افشا محمد شاہ افشار <sup>شیرازی</sup>  
۱۲۵  
کردن لطفعلی خان زند درچین ارج براردوی و مقهور بکشتن و درویش  
شیراز و تفریق حکومت فارس بچسپان خان باز را بخود و مرہب بطهران  
و تفریق و فرار لطفعلی خان بطیس و مرہب از آنجا بہ بکر فارس  
و شیراز بعضی درشن حسینخان قاجار بکشد و متعلقہ ایشان در فریہ منز و  
مقہور شدن لطفعلی خان و مرہب بطیس آمدن محمد حسینخان قاجار شیراز  
و مسعود محمد تقی میرزا فرزند بابا خان جهانبا نے در نیال بودہ و ہم از و اوقات  
انیال قتل دیوش مستحق قلعہ بودہ است در کرمان ۱۲۶ و مرشد  
سلطانخان باز را بکمان و آمدن شاہ بطهران و مسکراں شدن اما مقبلہ قاجار  
بستر آباد و اطاعت خوانین اندر بکمان سلمان خان و مرہب و بطهران  
و مرہب دالہ نواب جهانبا نے بزارت کردای معصوم و مرہب او در بزار نام

پان آہر گھڑی سے دس بج رہا ہے

حسن العشر

درند حب و خوشدلی

آقای میرزا محمد حسن  
محمد میرزا

دارو حصص مطابقت

مسح و ملامت = رام و رام

شدن مرتضی سخنان مذکور در کرمان و ما مهربان ملک خان با در با یکان و  
امین شاه لجه مران و مکران اما قلع خان قاجار بکسر آباد و دولت  
خویش سبب بخان اعتقاد الله و مراد حبیب او بطهران و مرشد والده جابجا  
بجاء و مراد حبیب محمود در دقاقت دول فارصه قتل بولس شتر در هم پاد  
دولت فرزند بود که امان دولت و ملت اما مغرول و مجوس و متحرک  
مکوند و فاسد و مریدان عین صانع شاعر و ولدت شاه میرزا علی  
۱۲۷۰ شکر کرمان بیت لطف و حرکت اردوی شاهی شکر کرمان و  
فرز لطیفه بانی نیم کرمانی او آوردن او را بکسر و شهر آمار  
و کر کردن خدمت ملک بطهران و دولت او و انقضای دولت طایفه زند  
و استقلال قاجار غریب اما محمد شاه قاجار با در با یکان و طاعت  
امرا و خویش آنسان و قصه شکر نشی و استیصال ابراهیم نصیر خان جانی  
ز باغ و مبلج شدن او و خراج پذیرش و خرم اما محمد شاه شکر و زر و کجاست  
و الله بعد از مقایله و هزیمت بجای تیل و شکر شدن تقییس و قتل و غارت

مسجد الرضی و عثمان

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the letter or a separate note, written on aged paper.







و گرفتاری او و طاعت امر او خانی از پیکان پادشاه ایران و حرکت  
 نظام الدوله سلطان قاجار آنگاه که از آنجا آمد و آمدن محمدرضا و غیره  
 و کاران میرزا شاهزاده کان افغان بطهران و سکره از میرزا شاه افغان و  
 کردن **طالع** طغیان حسین خان برادر پادشاه ایران بغیرش و قصه  
 شیرعلی و پسرش محمد شاه بجانب عراق و طاعت حسین خان پناه و  
 مریت محمد طغان فرستادن برادرش خادس و تهنیت دادن سلطان قاجار  
 پادشاه و رسیدن محمد شاه به طاعت کردن سلطان قاجار و محفوظ شدن  
 او و روانه نمودن محمدرضا به پادشاه خراسان و اعانت امیرنیکان  
 طبعی به دواعیه سی و شش برای صفوی و گرفتاری معقودن از محمد شاه  
 و توقف در اصفهان و تقویت ولایت عهدش به پادشاه سی و شش و رفتن  
 سپاه منظم خراسان و محاصره مشهد و طاعت نام در میرزای قاجار و رفتن  
 میرزا ابراهیم قاسمی و آن سپاه علی حاکم بمکه و مجتهد شیعه و استلای اقلیت  
 بن محمد امین او و خانی بر خوارزم و پسرش نجارا و خانی آن در چون بدین  
 حسین خان پسرش در خوارزم بسند حکم است و در در قیام عیسی میرزا

به تبریز و مخالفت جعفر قنبر و منشی در پست شاهزاده حسین و او فرار  
 از خوی بکوه مکرمت محمد خان و بنی در خوی و در دست میرزا نجفی و آوردن  
 حسین به تبریز و جلال خان حکم محمد شاه و دامادی حسین میرزا به خمر  
 امیر کوزه خان کرد و داماد مریت حسین میرزا بفارس و محمد میرزا به بانه  
 آوردن و شیرالهی خان قلی حکم میرزا به حکم محمد شاه و مریت عباس  
 بطهران و قتل صافخان شقاقی و ولایت شاهزاده کان حیدر قلی میرزا  
 و محمدرضا و مریت حاجی عمر آواب نامی از شایخ عراق و انا محمد علی  
 اصفهانی متعلق به بنیاد مهدی کبیر شاهی **از حاکم** **۱۲۱۴** **عصر** **عبدان الله** **خان** **حاکم**  
 میرزا در خوارزم حاکم شد بر و داماد مریت سپاه به پادشاه امان و رفتن  
 محمد شاه در خوارزم و مریت شاهزاده کان افغان از خوارزم  
 حاکم و مریت دادن محمد شاه قاجار آنها را و مریت مرکب فروری  
 کوکب بطهران و آمدن سفیر انگلیس به پادشاه جانب پادشاه انگلستان  
 ایران و ورود خانه حاجی آقا سیحان شیرازی و مریت مجتهد به کتفه و پادشاه



افزاران و دو پسر برادران چند، موریت عاجر خیدرخان قزوین را جواب داد  
بهندستان با شاق ملک بهادر و موریت با طرف بلاد کلکوت  
دست در و غزل و قهر و قوت عاجر را به سنجان شیراز و نصیب از شقیع  
مادر و وفات فزود الحقیق میرزا محمد تقی کرمانی در کرمان و غزل بمکران  
و در س و جلوس لکنه و بلخ بجای او و ولادت فخر در طهران ۱۲۱۵  
خروج حشمتی برادر حشمتی و در سمرقند و موریت امرام با خدا و ادب  
او محمد فلا نعم و شفیق الکفین و معفو شدن و مرجع خاقان از قم بطهران  
و محل شدن حشمتی خان و آمدن اللهیار خان فاکم سبزووار بطهران و رفتن  
میرزا محمد خان قاجار کلکوت سبزووار و موریت اسیر سنجان عم زاده سنجان  
باشک بر سیل مقدمه پیش پادشاه و ولادت شاهزادگان هما یون میرزا  
والله و روی میرزا و وفات میرزا عبداللہ خان شهاب شاعر شیرازی و  
غیب میرزا مهدی شیرستانی رحله ۱۲ محصره مشحون مقدس  
سپاه شاهزاده محمد و میرزا حسین خان سردار و قتل میرزا محمد سنجان پت

تاور میرزا و پسر ارشد مقدس و گرفتار شدن و در و کشت هزاره شهباز  
آوردن تاور میرزا بطهران و مقبض صاحب میرزا مهدی کشتن و تفرق کردن او  
او در بیدایران و انقراض دولت اولاد تاور شاهنشاهی و غایت سپاه  
بر سر و کج و قتل جواد خان زبید لوی قاجار حاکم کنج و موریت سپاه  
ایران بجای تاور با بجان بدافند سپاه روسیه و ولادت ۱۲۸۱  
رضی خان بخارسان و در و بکچ را و کمان و رفتن اسحق خان قرانی پشاور  
آوردن جعفر خان بهات و موریت خاقان و محاصره مشحون مقدس و شفاعت  
میرزا مهدی از تاور میرزا و محبت خواستن و آمدن او بطهران و مرجع شدن  
بطهران و آمدن قیصر شیراز پادشاه هزاران بخت خاقان و عروسی نایب السلطنه  
عباس میرزا قاجار و غارت و تاجان در کرمان و قتل حاجی حاج عبداللہ بهانی  
صاحب بحر العارف غلام محمد و میرزا برکات و وفات و برقیق بر کرد ۱۲۱۶  
توغیت و وفات خاقان کجی سلطانیه و محاربات با سردار سپاه ایران و در س  
در حواله ایران و انجیس و رفتن و سیر بجای او و کجی سلطانیه و محاربات



با سپاه سلطنت محاصره ایران و حرکت اردوی خاقان بتریز خجستان و قزوین  
یکفوت ایراد و متقابل و مقام و دشمن سردار و متقابل و دشمن اردو  
جوانشیر نظم قراغ و حرکت خاقان بطهران و پیرامون خاقان قاجار و خاندان  
حکمران مرد و بخت بیکان اوزبک خاک خجستان و فرار محمد سینان پیر او و آن  
عصر الدین توده ایتیم ابر حیدر برادر او که خود خجستان نزد شاهزاده محمد علی  
بیزای دلا و اعانت یافتن از دولت ایران و وفات بزرگوار خجستان  
مختلص ۱۲۱۰ غریب خاقان بهطام ایراد و روشی و نفوذ  
در چمن او جان و لغین لشکر ایراد و محاربه با سردار روسیه برادر او ایراد  
دشمن عباس میرزا و لیعهد بجانب مسکران و محاربه با سرداران روسیه و منطفو  
شدن برادر او که کزک کند و سک و حرکت او و آمدن سپاه روسیه از کرکلیان  
بکولان و منسرم با دگر به افتادن دشمن خاقان از کشت طروس و خوف  
در اصلان و دشمن سپاه شاه بهجوب کینه و تصرف کینه و از این با ایران  
و نفوذ بملک است از بیکان بجای بزرگ و حرکت خاقان بتریز و آمدن بطهران  
لغز او و بیکه خان و دشمن سردار روس یا دگر به کشته شدن بخت ایران خاقان  
ادامه

با دگر به بخت خاقان و وفات سلیمان خان قاجار و دشمن سپاه بهطام  
امور اقدار بیکان اردو لیعهد و منطفو و آمدن ناصرین نزد شاهزاده عباس میرزا  
۱۲۲۰ اخذ خجستان سردار خراسان و دشمن محمد خان دوالی قاجار بنیابت شاهزاده  
و حرکت مرکب سلطانیه و آمدن مرشید و برادر دولت خراسان از جانب  
بالین و نامه به ایران و دشمن بزرگ رضای قزوین و جواب نامه به راه انجمن  
و پرشیدن قراغ بقتل از بیک خلیل خان و حرکت بهطام و منظم  
اتحاد و دشمن بزرگ صادق مروزی میخدا و بیکه شطیم که کرکستان و دلا  
شهر ریز و محاربه بهمان سپاه ایران و علی پاشا که میانی بغداد و شکست بخت  
علا که بغداد و نصب کردن عبدالرحمن پاشا از جانب خاقان که شهر ریز  
و شغف شخ جعفر خجی از بیک در خدمت خاقان با شغف که شازان که کوه  
بغضی است قزوین بشاهزاده و بیکه بزرگ و حرکت خاقان بیک سلطانیه  
۱۲۲۱ و فرار مهاجر دلیس و شخی خجستان خراسان بخت سینان سردار ایران  
و آمدن سپاه صوفی اسلام بیکان و منسرم شدن عکرا و کشته



شدن ابدت سپاه ایران و مرجهت میرزا رضای قزوینی پادشاهی با خبرال غارت  
میرزا حسن با بران و قرار عهدنامه و قرار نظام و طبرستان سلطان مصطفی خان  
در اسلامبول و ولادت شاهزاده محمد میرزا ولد ناسپ السلطنه عباس میرزا در شب  
ذی القعدة محرم در شهر تبریز ۱۲۲۱ در سن یکصد و هشتاد و هفت سالگی و  
مرجهت روسیه بکاتب نفیس و محاسبات ۱۲۱۵ ایران با سایر سرداران و  
مجلس روسیه و آمدن میرزا انیس ایران و مرجهت میرزا حسن پادشاهی  
میرزا رضی تبریزی مستوفی صاحب بنیت التواریخ و وفات علیخان قاجار  
رحمه الله و مرجهت خانان بشکارساده و زنده و مرجهت بطهران و حمل سرحد  
سفر انجلیکستان و نزول در سرای چپر محمد حسنخان در تبریز و این  
استقامت و معاونت شاهزاده محمد ولی میرزا و انیس خان بنام صمدی توره کجادر  
و غلبه بر سیدخان که در کوچ داند چهار هزار هزار مرد و بی لاجبای  
رضوی عیالات ۱۲۲۳ اسفاده و دبستان ایران در روسیه بیکر و مرجهت  
محمّد خان خواجهداد اسفارت سنده با مرجهت سنده در سنده و ولایت  
سند و وقوع زلزله غریبه در اندران و امور شدن شاهزاده عبداله میرزای  
دارا بکوکت حشر با وزارت میرزا محمد تقی علی آبادی و حکومت محمد تقی میرزا پیر

با وزارت میرزا

با وزارت میرزا علی کمرایی و حکومت شیخ میرزا بهادر و سفارت  
میرزا ابوجحان خان تبریزی با انجلیکستان مصطفی خان تبریزی محمد میرزا  
و محاربات آذربایجان و تاجستان ایران برترکمان و بقولف انشاء  
الحاکم میرزا عبدالرشید طاصفیه رحمه الله و مرجهت خانان قاجار  
سلطانه و آمدن جهان ملک بهادر و سفیر دولت انگریز ایران و مرجهت سرحد  
جنس سفیری سابق با قات طهران و ملک بهادر بهنده و سنان و محاسبات  
سرداران ایران و سپاه روسیه در سرحد آذربایجان و مرجهت خانان  
لجستان و کجادر طهران تحقیق رعایا انعام کردن و مرجهت بطهران  
فرمودن و با مرجهت انجلیکستان محمد حسن پادشاهی ۱۲۲۵ مرجهت خانان  
فشار اسفارت پاریس و آمدن در سنده و مرجهت خانان عثمانی  
و مرجهت شاهزاده محمد ولی میرزا را بجا صر و مرجهت حاجی فیروزالدین افغان  
و قتل خلیج و کرکدن و آمدن سلطان انگریز با حده هزار تومان نقد و سی هزار  
قبضه نعلات و مرجهت عیالات و مرجهت با مرجهت خان در محاربه با روسیه و مرجهت  
و مرجهت سلطان در مرجهت سنده بر آینه ۱۲۲۶ بنای سنده در گمار



نه کرج و محاربه ارکان و بزرگواران و محاربه ناپلین پادشاه و سرور  
 روسیه در حال شهرسکوداشی شدن شهر از عدم آذوقه پریشان شدن  
 و مراجعت کردن و هلاک شدن سیه هزار کس از لشکر ناپلین و در این واپس  
 اباب و رسیدن ناپلین به پاریس و ضعف حال ناپلین ۱۲۲۴ محاربه سپاه  
 روسیه سپاه ایران در مسکو و منظر شدن روسیه رسیده اسلام و محاربه  
 شاهزاده محمد لپنیز و محمدی سرباز باطلایف ترکمان کشته خواجه کاخ شاهی  
 میان ترکمان و منظر قرار کردن و پیش افغان چین اوجان و ترور صلا و میان  
 دولتین روسیه و ایران و باریشتی بر سف خواجه کاخ شاهی بپشت هزار ارکان  
 بجای استرا با دو کشته شدن او بفریب کله مروی کربلی کشته خراسان و پیش  
 حیفان و کربل و بجز ۱۲۲۴ در حجت سکه کرد اولی باروش با خبر از حیفان  
 سفیر ایران و بهترین اسبیل خان سبزه دار سم خراسان و محاربه با خانیان  
 خراسان و خروج مهر زمان خان قاجار و استرا با دو و گرفتار شدن او بعضی  
 واقعات خراسان و هرات و آراوه خاقان تپه بیل و الا خراسان و هرات  
 و بزرگ بطلان و ماسد کردن حسنیه بزرگه مقدس خراسان و بجا واقع شدن  
 و تقوی یزد و بطام و نیابت و انصاف و حسنیه بزرگ ۱۲۲۹  
 یزد و آدن

و برون آدن ناپلین از بسته بره و اتفاق دول و کرنش او در جزیره مهند  
 مجوس کردن و محاربه امپراطور روسیه با دولت متفق و استقلال دولت  
 استریه و لیتوانیا و بقیه ۱۲۲۳ عسارت فرج الدخان و کربل  
 و آمدن حیفان و کربل و بزرگواران و محاربه و دو الفقار خان با او و بزرگواران  
 بجای خورزم و خانات حسنیه خانات و آدن میان قرا با محمد و لپنیز و اولی خورزم  
 و قتل آدن و مرگ و آدن و خندان و حراسان و بزرگواران حسنیه بزرگواران  
 و آمدن محمد و لپنیز و مقهور و بطلان کعبه خاقان قبا ۱۲۳۱ نظام اسر و خورزم  
 و بکشت خورزم و مراجعت حریف و بزرگواران و شکله عربان و آمدن محمد خان  
 و له آدن خان با طاعت شجاع السطنه حسنیه بزرگواران و آمدن اسد خان بک  
 بنر و محمد علی بزرگ و تقوی یزد و بزرگواران بطلان خراسان و بزرگواران  
 بر سر رشتی وزارت خراسان و گرفتاری امپراطور و بزرگواران دولت  
 متفق و برون و حسنیه بزرگواران و وفات حاجی میرزا محمد ۱۲۴۲  
 محاربه حسنیه بزرگواران و آدن خراسان با فتح خان افغان و شکله افغان و حرکت  
 خاقان بجای خراسان و طاعت خورزمی اگر و مراجعت خان خورزم و



آمدن حسنیه میرزا با خواجه خرمین با روی خاقان و کر کردن شاه محمود  
قدح بکرم خاقان عجب شمع خان را و خلعت مرستان بخت حاکم هرات و  
شفاعت و زرا در خدمت خاقان از رضا سلیمان زعفرانو و عفو و عفو  
و نیز آنگاه که نظام الدوله صفوی بمیرزا پانصد تن خواجه و اداری خزان  
نخچه و غنیمت خاقان میرزا است امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و مرجع  
بظهور و ولادت یکی میرزا ۱۲۳۳ القیام کاه افغانستان از کر کردن  
شاه خان و محالعت برادران او با شاه نیراده کان و آمدن حسنیه میرزا  
خواجه خرمین بنام رس بظهور و ولادت با برادر کهنه خرد حسنیه میرزا آمدن  
صاحب میرزا حسنیه خان مردی ملقب بفرخ الدوله و مرجع و لاخران و  
غزل خرد خان از کیلان و حکومت محمد رضا میرزا و دولت میرزا تنفع عظیم  
و صدارت نظام الدوله و صفوی ۱۲۳۴ فوت امیرالو و فرشته نام بپایان در  
در جزیره سنت بلخ و خستلاف در سرحدات دولتی عثمانی و ایران و صلاح  
و خصلت اب کردن شهر و خیر طایفه و نامی بامر محمد علی پاشا حاکم مصر و قتل  
عبدالله بن سعد و بی و زلزله و افتخار شیراز و درانی قاجاری ۱۲۳۵  
وفات امیرالو عظیم محمد میرزا ابن عباس میرزا نام سلطه بهیمراب کبر و ولایت

خواجه خرمین

رست، دن امیرالو و حسنیه خاقان و کر خراسانی محمد خان قرا  
مرست حسنیه میرزا و والی و نقیض و کالت طیس بهیمراب نقیض ابن  
مهرجستان و آمدن حسنیه خاقان لکری و محمد یقینان خورشید و  
مصطفی خاقان شیراز و محمد حسن خاقان ۱۲۳۴ بقویض نام سلطه  
حکومت خوی و سرافروزی آنگاه و در با میرزا قار و والو خوی خود  
وفات میرزا بزرگ تاجم مقام و منصب میرزا ابوالقاسم منصب  
وزارت میرزا موسی خان و حکومت خراسان و نقیض قرین ۱۲۳۵  
و مردی میرزا و وفات ملک الشرا مشعلی خان کاشانی مشعلی میرزا  
۱۲۳۸ ملکا و وفات دولت عثمانی و ایران در سرحدات دولتی و غلبه  
شاه نیراده محمد علی میرزا بر کیمیا و بغداد و سپاه روم و مرلیش شدن دولت  
کردن او در طرق کریمی و مصالح و مرجع سپاه و نقیض ولایت  
او به پیرش محمد حسن میرزا و برادر دای شکر از گنگنه هندوستان  
و مرآت بکر میرزا فارس و پاک جمعی کثیر و آمدن پاشایان عثمانی  
میرزا آذربایجان و محاربه نام سلطه عباس میرزا با پاشایان و شکست  
ایشان و مرست لشکریان بجانب بغداد و کجده و مرجع کردن



و ولادت عبد المجید خان ابن سلطان محمد عثمانی ۱۲۳۵ غریب خانان بهمنان  
 و خلیفہ الدولہ عبد اللہ خان ارغونکوت و کو کردن حاجی نامشانی لیسلی  
 و تفریق حکومت اصفهان بیدالدولہ سلطان محمد میرزا و تفریق وزارت  
 اعظم باقیہ دارخان احمدالدولہ و تفریق وزارت دول خاندان میرزا  
 ابوالحسن خان سفیر تزاری و روشن میرزا صادق و قایم نگار مردی شریف  
 بفارست و فوت الکندر باو بیج باوٹ و روسیہ و جلوس برادرش  
 قسطنطین ریبای الکندر باو بیج و فوت ابراهیم خان ظہیر الدولہ حاکم کرمان  
 ۱۲۴۰ وفات حاجی محمد بنجان صدر اعظم اصفهان و تفریق منصب او  
 بجای الدخان ابن الدولہ پیرش سنیعی علی میرزا اولیات خراسان  
 و درشن جنت میرزا شجاع السلطنہ درشنی میرزا یکیلان بکوت  
 و مرجهت منیرخان کرچی بطهران و وفات زبدۃ العائین حاجی محمد  
 ذاکر لودیریز و وفی او در شاہ حمزہ و وفات زبدۃ المحدثین حاج میرزا ابوالقاسم  
 شیرازی در شیراز و فی او و بقعه امیر حسن ۱۲۳۰ سکہ واقف صاحب قلی  
 بنام محمد علی شاہ زندہ و خواندہ و علای اسلام بموجب جہاد با روسیہ  
 قوی دارند کتب بایز بخوف المجدولت روسیہ با کشت بلور از جانب شکولای

باو بیج سلطان

باو بیج سلطان آمد بخند بر دو جہت بن اسلام در جہاد روسیہ اسرار  
 کردند چند اکو سفیر روسیہ با صلاح کوشید فایز داد و سفیر مرجهت  
 کرد و امراء و داران عیال وزارت سپاہ روسیہ اقدام و مبادت  
 جہت شد و در ہر جا یکدیگر محاربت کردند و غالب سپاہ اسلام منصور شدہ  
 و سلطان محمود خان عثمانی ہتھا و ہزار کس از شکرتیکہ چرب  
 کہ مسلط شدہ بودند بقتل آورد و قرار سپاہ و نظام داد و سلطان شد  
 تا مریت نیرال مدد و وف بدافع سپاہ ایران و شجاعت ہر خان  
 قہ جارسہ دار در حال شکوہ و ہزیمت سپاہ و تصرف مدد و  
 مصاف دادن تا پای سلطنت با روسیہ و ہزیمت سپاہ ایران و  
 مرجهت تا پای سلطنت بخارا اسرار مرجهت مہدیقلخان جویشتر فراباغ  
 و وفات آقا سید محمد مجتہد اسلام در تبریز و چمن وفات شیخ مریم خان  
 و میرزا رفیع بن میرزا جہت میرزا جہت کلجی شیخ احمد لکوی و ملا امین  
 حکیم ہتھا در کہ نشدہ و در ہزاراد و در خراسان و ہرات ہتھا ہزیمت  
 و محاربت ہزیمت و جمعی کشتہ شدند ۱۲۴۲ مصادقات عساکر ایران در



در روسیه با یکدیگر غالب و مغلوب شدن و محاربه ادج کلها نصرت  
 سپاه ایران و آمدن سپاه روسیه به تبریز و تصرف شهر و قریه ها  
 دولین و خروج سفادج از تبریز و ورود ناپسندیده و برخواستن لشکر  
 از سرحدای ایران در روسیه فتنه محمد قاسم خان و امضا در کرمان و آمدن  
 شاهزاده محمد و لجنه از تبریز و بطهران و تصرف عبد الرزاق خان بن تقی خان  
 یزدی در اموال شاهزاده و خرابی عباس علی میرزا از کرمان و ماموریت شجاع  
 السلطنه حکومت کرمان و نصب امین الدوله بوزارت ایران ۱۲۴۳  
 مرهت قاقان صاحبقران اراد بر باچکان بطهران و آمدن کرمانه و تصرف بطهران  
 و دعوی استرل و اسرای قدیم و جدید فتنه و غوغای عام و قتل کرمانه  
 و یعقوب و نصیر و خلاصی موف پیدال کرمانه و فتنه دولت روسیه  
 و تصدیق در خطای کرمانه و فتنه ماموریت خرمیز و بعد از خرابی این عاوده  
 و پذیرفتن امپراطور روس و محاربه سپاه روسیه با سلطان محمود عثمانی  
 و غلبه روسیه و واگذاری سلطنت بعضی ولایات را بر روسیه و مصالحه  
 کردن دولین و تسلط محمد علی پاشا بر کل مصر و ثلثات و طبع فتنه میرزا

جلد ۱۱ باب ۱۱

میرزا عبد الوهاب شاه متعهد الدوله استغنی رحمه الله ۱۲۴۴ آمدن و الغورکی  
 روسیه لغیرت ایران و تحقیق واقعه قتل کرمانه و واقعه مرگ اسحق  
 محمد و عجبها غالیات و قتل صاحب یک بن پناه و یک طالش حکیم  
 قاقان صاحبقران در طهران و خوشنودی سغیر روسیه از قاقان و فتنه  
 خوانین خراسان و حکومت احمد علی میرزا در مشهد و نیابت میرزا موسی رشتی و  
 استقامت خوانین خراسان و بروز و بار در طهران و فوت ده هزار کس در بین  
 مرض و وفات ستمخان سردار قزوین و میرزا فخر مستغنی الممالک و غیرین  
 دیوان است میرزا محمد تقی علی ابادی و مرگ متقی صاحب و مرگ نصیر  
 قاقان بجای و فتنه نظام القضاات و آمدن شجاع السلطنه حسین میرزا  
 از کرمان پیشرازد و طبع شدن حرم میرزا علی اکبر کلاختر بقوام الملک میرزا  
 محمد علی پیشر الملک و فقیر و امیر آقا و مرهت قاقان در امپراطور طهران  
 و مرهت و الغورکی بطهران ۱۲۴۵ آمدن رکن که بعضی خراسان و برین  
 نواب محمد تقی غازی و طبع کمال الدوله برادر زاده قصف الدوله وزیر  
 لکنیز که بوزارت مرشد و خریدن رضا قلی خان و غورکی که قاقان او را  
 به هزار تومان و دست دادن و آمدن سغیر میرزا علی حاکم سنه و آوردن



عریفه با سه رنج جن و سی و سه سال شمیری که حضرت خان صاحب خان در شش  
 السلطه حاکم گردید و پنج بزرگ و دفع عید از خان کشته شدن محمد خان و کشته  
 وفات رکنان دزدی و آمدن نایب السلطه که حضرت خان و ما سر رسیدن بنظم بزرگ  
 گردان و شایع حاکم بزرگ و حاکمان و ولادت شاهزاده ناصر الدین میرزا فرزند شاهزاده  
 محمد میرزا این نایب السلطه عباس میرزا **۱۲۴۰** خرم حضرت خانان چکی قهریز  
 و آمدن حبیب میرزا فرمانفرما از فارس و نایب السلطه اگر خان که حضرت خان  
 بنظم خراسان **۱۲۴۱** و مرجهت خانان بطهران و طاعت خراسان  
 بنایب السلطه و وفات حاجی محمد حسن تاشی رحمة الله بعد از ده و شش سال عمر در  
 نایب و وفات چهارم بنایب شهنشاه در اصفهان و مرجهت احمد میرزا از مشهد بطهران  
 و وفات جان ملک و کشته شدن امیر الکبیر در تبریز و نصب منیر کمال صاحب بیای  
 او در شش ماه بزرگ با پنجاه هزار سپاه و موافقت نایب السلطه و ما سر رسیدن  
 بغارت خوارزم بزرگ خان خیر **۱۲۴۲** و آمدن نایب السلطه متین میرزا و  
 فلسفه سلیمان کرد کشته شدن پسر خان امیر بنجامه و پنجاه و شش سال عمر در شش  
 حسن خان بن التمهید خان قاجار با ثواب نقد و خراج قاهره از نزد خانان بخرت  
 نایب السلطه و متوجه شدن رضایت خان کرد در تبریز و ما سر رسیدن و

و متوجه شدن

در متوجه کردن قلعه و آمدن او با طاعت بخدمت شاهزاده و سپردن قتل  
 محمد خان قاجار و انجامی شدن ساختمان بر تخت خانان و مرجهت شاهزاده  
 مشهد مقدس و غنیمت سرخی و قتل ترکمانان و شش بر خست و آزادی اسرای  
 ایرانی و تقویت خانان خراسان را بجهت میرزا این نایب السلطه و قتل شیخ جبار  
 حاکم بندر و بوشهر در راه بوشهر زمان عبور **۱۲۴۸** حضرت نایب السلطه و  
 رود در دست پنج محرم و آفاق عبدالرضا خان یزدی در دست محمد میرزا  
 و وفات رضایت خان ایلیانی در راه تبریز بزرگ و محمد خان قراقرم تبریز  
 میرزا و چهارم خانان معظم و مرجهت نایب السلطه مشهد مقدس در شش  
 شجاع السلطه بکران حشریت محمد میرزا و طاعت خراسان بقیع برات و محاربه  
 دریل نغره و محاصره برات و چارم نایب السلطه در مشهد و وفات او و  
 الملوک خان و مصاحبه محمد میرزا با فرمان بزرگ و مرجهت از تبریز مشهد مقدس  
 و تقویت خانان آذربایجان و خراسان را بجهت میرزا و عید و طاعت  
 فارس بایرک پکی فارس و اخذ حبس بزرگان فارس **۱۲۴۹**  
 آمدن شاهزاده محمد میرزا و طاعت خراسان بطهران و تقویت بنایت خراسان  
 بقهرامیرزا با دربار بایجان و تقویت بنایت طهران بعلی خان قتل السلطان و غنیمت  
 خانان بخرات و فارس و وصول باصفهان و وفات او و نغره سپاه و آقا اردو



و تفرقه سپاه و اهل اردو و آوردن خوش خاقان مجبور شد و مدقون کردن فوت  
خاقان در روز پنجشنبه شهر جادی الثانیه در روز خوش بقیم چهارم حربه المرحبت  
عززش شصت و هفت سال و نام ملک واری سی و هشت سال و پنجاه و پنج  
اولاد و دویست و شصت تن کینه و پنجاه نفر پسر و چهل تن دختر و خدا و اولاد  
و احفاد مقصده داشت و دایه طفل سلطان در طهران و فرزند شیراز و  
دختر نواب محمد میرزا و لیجه بر اعمام و بطرس در چهارده رمضان و در آن وقت  
طهران و آوردن اعمام خاصه حسنعلی میرزا و حسنعلی میرزا بطهران و محمود  
و دخت حسنعلی میرزا و فرزندهای فارس ۱۲۵ عزال و قتل میرزا ابوالقاسم  
قاسم مقام فرامانی و پیشکاردی حاجی میرزا قاسمی پات ایرانی و تبار  
حکام کشور و ارباب مناصب و شکر و استقلال و اب فیروز میرزا بکر الله فارس  
و نواب بهرام میرزا بکرانشان و تقوی و ولایت عهد بش هزاره معظم ناصر  
و صفی و زری دول خارجه مقیم و در سلطه طهران و مرستان و نشت براد  
کان و در کوفه خاصه طفل سلطان سلطان و از میدان براغه و از راه رود پل  
و حنف الدوله را بخوانان بکومت و تقوی و بهر د بهمن میرزا و پیکر بیک  
محمد و قزاق برادر آصف الدوله و در درگاه پادشاه و در دوان دیوان استغای ملک  
میرزا حسن شایسته و لقب صدرالماکی میرزا نصرالله اردبیل و در بروجی استغای

تقوی ملک اردلان

۱۲۵ تقوی ملک اردلان بکمان بکمان میرزا برادر پادشاه و حضرت بکمان  
محمدخان و کنگه میر نظام و حصار فریدون میرزا از تبریز و ماموریت  
کیان استرآباد و تقی علی شکر حضرت اثر و حرکت سلطان محمد شاه بکمان  
فیروز کوه و رسیدن فریدون میرزا بقا و نقشه و نادیب و کمانیه و فرار  
ایشان بکمان خوارزم و خنویه و رفتن اردوی بزرگ بهشت شاه و کنگه قزاق  
بمیان قبایل کولان و عزالت سلطان محمد شاه و انشغال امور آنحضرت  
بامغان و ماموریت فرخ خان باصلاح کار امانی و از نذران و فضلعلی  
حاکم تهران و انشغال امور لرستان و عربستان بهت بهرام  
عماد شاه و تقوی ملک و استازان بار شیر میرزا و پیش ملک آرا  
بهمدان و متوقف بودن و چهار عبا تقیخان جوان شیراز و حکومتشان  
مدیر تقی شیر الدوله لغارت اسلامبول و ماموریت میرزا محمد تقی  
قوام الدوله بوزارت فارس و ملک خسرو میرزا ۱۲۵ عزیمت کاروان  
میرزا قزاق حاکم هرات بمصرف سینان و عرض حال حاکم سینان  
بپادشاه و عهد و تضمین عدم سلطه محمد شاه و بفرستادن و هرات و شبگیران و  
نیابت فرزند میرزا در کوفه و ماموریت نمودن شاه هزاره ناصرالدین میرزا



و بعد بوقایات امیر طبرستان محمد خان امیر نظام و بعضی سمرقانیان و حاکمان  
 شهرهای بزرگ و آغاز محاربات و غارت شهرهای کرمانی از ملک محمد خان  
 و فضلعلی خان قزاقی و در درگاه دکان ازار و پیل بجا بنده و غارت  
 روس و روم و دهور شدن حسین خان اجداد انباشتی سفارت امیر و  
 کوهی خراسانی محمد خان پسر لکین ایران و عثمان و دشمنان امیر میرزا حاکم  
 نازندان بدفع قباغان ترکمان و تحریک جزیره پسر که در دریای خفیه  
 ترتیب سلام علیه نود و نوزده ساله سلطان محمد شاه در خارج شهر هرات  
 و محاصره هرات و آمدن سترگین و وزیر مختار دولت انگلیس از لندن  
 اعلا در شش وزیر مختار دولت روسیه هرات از بدین اختلاف کلامی  
 دول خارجه و خسر در کار هرات و حالات مختلفه صاحبان عمارت منوره  
 ایران و قتل میرزا علیق منشی خرافه حکام پادشاه و طاعت خردن افغان  
 و تنگ کاران هرات و قتل برخی از ارباب مناصب افغان در حین محاصره  
 آمدن چهارم جنگ دولت انگریز بندر بوشهر و ظهر بخش مناسی است  
 انگریز از فتح هرات و مرجهت سلطان محمد شاه قاجار خارج هرات بدین  
 و سایر واقعات آن ایام غریب سلطان محمد شاه قاجار پسرش عراق  
 ۱۲۵۱

در نظام امور

و نظام امور است اصفهان و سرداران نصر الله خان قاجار  
 کشیک پشی را بکلیت اصفهان و حضور میرزا بنی خان امیر دولاب اصفهان  
 و وفات پسر نصر الله خان قاجار و حکومت فارس و مامور شدن  
 فرید میرزا بنی ماسپ الله بکله بکله انی فارس وزارت میرزا فضل الله  
 نصیر الملک و اخبار فواب خاندان میرزا از حکمرانی کرمان و مامور شدن  
 بجای او شمس افغان محمد سلطان حاکم سابق کرمان در کرمان و مامور شدن  
 فضلعلی خان بدفع او و مرجهت میرزا رضای فرزند از سفارت خوارزم  
 آمدن آمانیار محمد خوارزمی با اتفاق و آوردن چشکش و نامه از جانب  
 الله تسلیم خان خوارزم شاه و مرجهت کردن و آمدن محمد شاه پسر  
 و مرجهت فواب قهرمان میرزا برادر پادشاه در تبریز و آمدن کشته خان  
 و برادرش از خوارزم به کرمان و متوقف شدن ۱۲۵۵  
 محاربات افغان و پشیمان حاکم کرمان با بیکدیگر و غلبه فضلعلی خان در سمرقانی  
 افغان بقتل نارس و هندوستان و غارت فواب فرید میرزا از فارس و مامور شدن  
 میرزا پسر خان و حکومت حاجی خان نسکی در کرمان شان و



و مخالف کردن با خویش این است آن دیار بخش غوم خلاق گشته شدن  
 وی و دشمنی بخشدگش خان جو شیر کجای اودفات میرزا تقی علی آبادی صاحب  
 دران در طهران و فوت شاهزاده فتح میرزا ملقب بخاقان ولد محمد شاه قاجار  
 و آن مستر راج حکیم انگلیس با شتر راج مصطفی بطهران و بازگشت به تنیه  
 اسباب و کجی محمد شاه مجتهد و <sup>دو</sup> <sup>۱۲۵۶</sup> <sup>سین</sup> قتل کامران میرزا ابدالی حاکم  
 هرات بدست یار محمد خان افغان و در برادر و مردان سواران ترکمان محمد خان  
 ناپ و برادرزاده آتش الدوله را بخوارزم و مطالبه میراث او را در خراسان  
 الله بقع خان حکمران خیمه و برادر بارباد شاه ای در حاجت امیر و تاجانه از  
 کرمان و بلوچستان و حکومت عباسقلخان جو شیر و دشمن خویش افغان  
 از شهره یک در راه بلوچستان بقعه را در دفع دشمنه مجتهد و قتل خان  
 شکران و حضرت ایشان بدست اردو شیر مرزا حاکم نازندران و غلبه  
 معتمد الدوله بر خویش بخشیا ری و شایخ <sup>۱۲۵۷</sup> <sup>حاج</sup> <sup>معا</sup> <sup>به</sup> <sup>میرزا</sup> <sup>جعفر</sup> <sup>خان</sup>  
 مشیر الدوله با امنای دولت اسلامبول و بشیریکاه مرچت سیستان  
 خان اجدانهای از سفارت پاریس و لندن با اسلامبول و آوردن

سفر کمر فتنه

سفر کمر فتنه را با مطمین باصفهان بحضور مبارک و ما مرت اد  
 بگلانی یزد و در طلت قندهالجهتین حاجی سید محمد بازرگانی در شهر  
 اصفهان و استیلای سپاه اکبر بر افغان و خراج افغانه بر  
 سه داران انگلیس کجایت محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان و ابدالی بل  
 که او را هندوستان و ستاده و منصور شدن افغانه و قتل <sup>نجم</sup>  
 و شجاع الملک و در طلت حاجی سید کاظم رشتی و فاضل خان کروی  
 جاسع مذکره موسوم با بجن خان و ظهور سید علی محمد باب شازی و  
 ارادت جمعی بی و وفات دی حسین خان اجدانهای حاکم فارس  
 تا و پ تا ویر باب و حبس او کو شمال میران وی که با سپه موسوم شدند و  
 خواندن معتمد الدوله منوچهر خان کرچی حاکم اصفهان سید علی محمد از شیراز  
 باصفهان و بعضی حوادث و وقایع این ایام و شربت علما و جلا بطریق <sup>۱۲۵۹</sup> <sup>پایله</sup>  
 بروز مرض نفوس در خراج پادشاه عهد محمد شاه و سفر کجایت <sup>۱۲۵۹</sup> <sup>پایله</sup> <sup>کرم</sup>  
 قزوین و مرچت و استیلای محمد اکبر خان بر شاه مار و کابل و مرچت



دوستانه خان از هندوستان و حادثه که برای معنی و قتل و غارت اولایت  
 دست عکس که پادشاه حاکم بغداد و فوت الله سبحان خوارزمی بعد از چندی  
 سال خانی و جلوس حقیقیان پیرش برپای او و رحلت قدو المصطفیان  
 سید صدر الدین و ز فونی رحمہ اللہ و فرار امور تجاری بنیامین و بختین  
 ایران و در سید ۱۲۵۹ سوره و در شاهزاده ناصر الدین میرزا و بعد از  
 با صبیحه شاهزاده احمد میرزا در کارستان خواجه طهران مرخص  
 شاه و سلام با عام عبد صیام و خلاف دای امرای پادشاه  
 در و بعد و همین میرزا برادر پادشاه و شنبه جوهر بخشی نهی دولت و اطلاع  
 پادشاه و سبابت و تمیبه هر یک از آن کرده و غسل و نصب و خیر حکام  
 و وفات میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک تعیین چهار  
 دکیل از دول اربعه در سن انجلس در دم و ایران برای قرار و حادثه  
 و واقعه محرم و کربلا و ششمین الله و توقف در تبریز و امرت میرزا  
 تقی خان در آن وزیر نظام بجای او بارزنده الروم و توقف در آن مرزوم  
 و احداث نهری جدید از رود کرج بشهر طهران و دوازده هزار خان مخارج آن  
 در ساین آن بخارج و در مخزن طهران ظهور و وفات در پادشاه

۱۳۶

الله تعالی

الله تعالی میرزای افغانی قاجار و محمد سیف خان اسکندری قاسی شهر ديار  
 و خاض حاج میرزا آقاسی وزیر صفی الدوله قاجار و امرات محلی و  
 و بعضی خدمات سرحد خراسان و فوت میرزا امیر سی خان سزای شهر و امرت  
 حاج میرزا عبد الله خورشید خان و منوچهر شاهزاده در مشهد مقدس و مرثیه  
 آصف و ششمین یقین الله تعالی میرزای افغانی و قتل او از حکومت برود  
 و مخالفت ائالی از زنده الروم با میرزا تقی خان وزیر نظام و علی آن حرکت  
 محبت و بسبب و با ملو همان طهران و وفات میرزا کوکب وصال شهر  
 خوار و بعد سیف خان از تبریز و بجای خال و ششمین سالار بر خرس و فتن  
 عبد الله خان افشار صابین ملوک بر سیف خان و میرزا ابی بجای  
 هرات و زنده محمد خان و وفات شجاع میرزا و عبد الله خان ابن الدوله  
 و فتن خروغان کرجی بسنج و آمدن همین میرزا بطهران و قتل و سیف خان  
 و الف قتل حاج ملا محمد قزاقی و بست طایفه باید و جشن خاتون شاهزاده  
 عباس میرزا و تقویض و غلبت عصا و مرصع و حکومت بر در کوه بونف  
 وفات امام جمعه و جماعت طهران آقا میر محمد مهدی و علی سید محسن



قی در برکات طهرانی و برزاقی و حاجی صاحب الامان خرد و عبداللہ  
 میرزا و ابن خان و ماموریت شاهزادہ ناصرالدین میرزا و لعل محمد کجک  
 آذربایجان و بنای قصر جدید در حوالہ تبریز و تصرف سالار در مشہد مقدس  
 و مصاہرت میرزا فتح خان با پادشاه و مذاکرات خراسان و خروج بابیہ و ما  
 زندران و محاربه سپاہ پادشاه ہر ہا نہاد و بکرستان و زنجان و قتل  
 جمعی از طرفین و ماموریت سلطان مرزا و تصرف ہنیش و بر قلا و قباغ  
 خراسان و محاربات متحدہ با سالار در شہر و ستونہ آمدن محصوران  
 آن کار و فرستادن میرزا صفا خان سردار و والوہ سلطان مرزا و نیزاد شہ  
 اصفہان و زنجان و ماموریت سردار سپاہ بہر دو ولایات در خارج  
 و قتل ہر شہر و غلبہ سپاہ پادشاه ہر قتل سپہ علی محمد باب و تبریز  
 و ملک چایجان با اصفہان و انظار سپہدار و رحمت حاجی میرزا ان سرحدات  
 و وفات شاهزادہ پسران محمد میرزا و لعل محمد دولت ابدیت سلطان  
 عہدہ خارجه و سفارت مولف از جانب پادشاه خید بخوارزم و از راد  
 استرا و فرستادن <sup>۲۲</sup> محاربات سپاہ در محاصرہ راس  
 با سالار و غلبہ برادر فرستادن سالار بصرہ مقدس حضرت علی ابن موسی و

تمت الی اللہ

و متابعت امام شہداء سلطان مرزا طہندان یا شہنشاہ و اسطی  
 کردن و گرفتاری سالار و حبس بسیار در حق سالار و برادرش و پسر  
 و شہد مقدس و در و سلطان مرزا و نیزاد شہد شدہ و استقلال صام اللہ  
 و سلطان مرزا و میرزا در ولایت خراسان و رسیدن حمزہ مینو بطہران  
 و فرستادن بکوت آذربایجان و شہد سپہ کجی فادر بر سپہ جعفر و اراک و  
 فارس و قتل او بر دست مامورین بقصاص خون علی غفر خان تبریزی  
 و شہد میرزا قوام بہمنی در آن صفحات و ہتھیال او و فرار از آن ولایت  
 و گرفتاری در دست کسان عباقلی خان سردار لاریجان و زندران و آوردن  
 و اہلران و مجبور شدن و ماموریت بعضی حکام و سفر الی ولایت  
 داخلہ و خارجه و محاربات حمزہ میرزا در خارج شہر و ارک و مرص و جود محمد شاہ  
 قاجار و وفات او در شب شہزادہ شہزادہ و در قصر جدید و غرمت و لعل محمد  
 از تبریز بطہران و جلوس و تعزیفی امارت نظام و صدارت اعظم بزرگان  
 و فرستادن سپاہ با نظام خراسان مرہب سلطان ناصر الدین شاہ  
 از شہر عراق و کجش غلبہ بکر از طرف خود پسین مرزا خراسان و بر نظام و قتل  
 و نصب مرزا ان خان نوری بصدایت اعظم و عقب شدن مرزا کاکم خان پراد



بنظام الملک شرف مهابرت یاشن و تقوی من صفتان دادند  
 معطین از دول او و ایران و تمام در دولت لغزین و در خواست مبارک و تعیین  
 برای تکمیل تحصیل علوم حساب هندسه طب و حکمت طبع و علوم نظامیه  
 و مرجع مولف سفارت خواندم و تقوی ربان بر سر نکرده  
 تغییر دهات یا محمد خان حکمران هرات و قریب میرزا بجای او  
 در هرات <sup>۱۲۰۲</sup> مرجع میرزا محمد بن قریب از سفارت روس بخدمت الملک  
 مقرب شدن و حکومت امامت میرزا علی محمد که کراش ان و خرم  
 کرجی بغزین و محمد اسم میرزا بخوی و قریب سلطان ناصر الدین شاه به  
 بنادران شیران و سبب بقیه بابیه و قصد پادشاه عهد و خط خداوند سبب  
 خارج بابیه با سلطان و فرستادن شاه و عباس میرزا که بر قصد سلطان میرزا  
 میرزا لکران خراسان بر خراس و طاعت نرا که مرد و خراس و نفوت میرزا  
 صید محمد خان والی هرات مرجع کشتن بخواه سبب زور سکرتون بکشتن  
 در هرات با سلطان ناصر الدین شاه و آمدن مؤید الله انکرمان کجور  
 و فرستادن محمد حسن خان سردار ایالت بکرمات کرمان و تقوی وزارت  
 اهدرد و دلایم میرزا سعید خان ناصر و وزیر دول <sup>۱۲۰۲</sup>

اشکانات و مهابرت

اشکانات و مهابرت و مهابرت در میان دولت روسیه و آل عثمان در  
 بحر و در مهابرت انگلیسی و فرانسه دولت عثمان و روسیه و لایات روسیه  
 لشکران و مهابرت ایشان با یکدیگر و میرزا محمد بن محمد خان خوارزمی  
 و مهابرت سلطان میرزا خلیفه مرد و مهابرت و آن سه حد و مرز  
 علی قلی خان دره کرنی بکشتن مرد و آمدن سردار سلطان نعلانی پر کشتن  
 و عتیقه بطهران و فطیر الله و مقرب شدن و مخلص بقدر فرستادن و فرستادن  
 پادشاه اسلام با پشیمان و هزار کس بکین سلطانیه و برود با و در اردو  
 در خراسان و تحت سپاه و آمدن بطهران و وقوع زلزله عظیم در شیراز و  
 هلاک دوازده هزار کس و با مهابرت ناصر الدین شاه از فارس و فرستادن  
 مؤید الله بجای او <sup>۱۲۰۹</sup> فتح بند عباسی و قلعه کثیر و استر داد از تصرف  
 اما سقط بدست مؤید الله حکمران فارس نظام بخراسان از جانب  
 محمد حسن خان سردار عالم کرمان و آمدن سردار سلطان سیستان و خراسان  
 سیستان بطهران و مخلص بکشتن مهابرت و فوت محمد خان خرم و دار  
 و تقوی منصب او بفرستادن کاشان و وفات میرزا ابراهیم امام جمعه و  
 طهران در فرستادن زیدون میرزا عم پادشاه بکرمان خراسان و فرستادن باقی در بند



و آمدن بزرگان مرد و سرخس اراضی خان و غوثی خان در حاشیه خلیج  
 بار دوی او و فرار جعفر قلیخان جلایر حاکم کلات کجورق و الیجاخان  
 خبره و کلا در پیش بران و آمدن موسی و انجکوف شاز و فرار سید ابراهیم  
 و مقیم شدن در حجت احمد و جعفر افند و کمر دولت عثمانی و ماموریت میرزا  
 حسنخان کاکا در سفارت ایران بقیس و مصالحه دول متفقین ابراهیم در فتح  
 سلیمانیه در ۱۲۶۷ هجری خانی اوزسک و ترکمان بر محمد امین خان حواری  
 و قصد فتح مرد و سرخس و زنستان و فریدون میرزا بجات سرخس و محاببات  
 در خارج سرخس و قتل محمد امین خان خوار و مرید و سپاه را از امر او جدا نمودند  
 او سران ترا که وادارن شیر محمد خان بطهران و دفن کردن در خارج دروازه  
 دولت در پیش فریدون میرزا بر سرخس و مرد و بازگشتی عیثیه و معاهده دولت  
 علیه ایران با دولت فرانسه و عهدنامه طرفین و سرخس عباسقلیخان سیف الملک  
 نوری پسر بزرگ در پیش شاهزاده محمد یوسف افغان بهرات و کشتن ظهیر الدوله و  
 خواران او را بقصاص خون کاهران میرزا و وفات میرزا فتح الله نوری در  
 راه کربلا و شجاعت و تراب امام جعفر پیران و حاج میرزا محمد نظام العلماء بطهران  
 و میرزا نصر الله اردبیل بکرمانشاهان و حاج میرزا محمد حسن ابرو حاکم کرمان

الغالب بر اکران

الغالب بر اکران و سرخس حاکم السلطنه سلطان مراد میرزا نجف خان  
 و وفات فریدون میرزا و غریب السلطنه مراد میرزا بهرات و محاصره شهر و  
 الحاق عیثیه خان سرخس که بعد از آن مراد یوسف صاحب شهباز بهرات  
 شده بود و در حاکم السلطنه بهرات و تصرف شهر و بلوکات و وفات  
 شاهزاده معین الدین میرزا و بعد دولت ایران و گرفتاری در محدثه خان  
 بلخ بهت امام علی خان سرخس فتح کرمان و زمان حکومت سپهبد و  
 سرخس موسی و مرید و سرخس از طهران و بلخی شدن امام سقط  
 به دولت ایران و تقوی حکومت بندر عباس بزرگ و چند ماه ۱۲۷۲ هجری  
 انجلیتاد و حاکم استبراد و بزرگ ترا که قتل باط و اخل و مظهر شدن بران  
 و برکش در بر حاکم انگلیس از پیشکاران دولت ایران و سرخس از ایران و آمدن  
 جهانات جنگی انگلیس بندر بوشهر فارس و تصرف بندر و گرفتاری در محظنین  
 بندر بوشهر و اطلاع منای دولت ایران و ارسال عیثیه سپاه هند و  
 محاربه عیثیه انگلیس در محدثه با حاکم السلطنه و مامورین میرزا محمد خان قاجار  
 کشتن عیثیه دولت بر داری فارس و محاببات اکبری فی فارس و بقیان و



و صاحبان افواج و مهرخان نرسی و شجاع الملک با عکرا کنگر و کشته شدن  
 جماعتی از طرفین و رسیدن فضلعلیخان قزاقی و کنگر با ششی سردار بدالکی  
 و امیرت فرخ خان این الملک فرزند و تجدید عهد نامه مصالحه فیا بین  
 هلیتین عدین دامن سفیر دولت آستریه بپایان و قتل شاهزاده محمد یوسف  
 به دست ورثه طغیر الدوله در شش خیز خان سردار کل از طرف ایران مغز لا بولایت  
 خود متوقف بودن ۲۷۳۳ هجری قمری و کنگر مجد و کنگر از بکلافه هزاران و  
 استقبال بزرگ برای او و ورود او بحضور مبارک پادشاه عهد و مورد امانت  
 شدن در شش صدر عظم بمنزل او و اکرارهای رفتن و قدرت خویش و  
 تقویض صدر عظم وزارت لشکر را به پسر خود میرزا داد و خان در شش میرزا  
 محمد یوسف مستوفی الملک لاجراق و تقویض تعیین پادشاه مصر و ولایت  
 دولت ابدیت را بشاهزاده امیر محمد قاسم میرزا و شش و سر سردور  
 طبران و سایر ممالک حدود و تقویض وزارت و لایحه بایستایی  
 صدر عظم بمنزله کاشان ملقب بنظام الملک پسر خود در رسیدن منصب  
 سابق عزیزخان بعلیقه جان افشار اجدادان با شرف و تصرف در امرات  
 افواج و دیوانه و ملقب شدن محمد باسیخان سر قزاق نوری بهنام الملک  
 و سایر واقعات فرامان و ممالک محروسه و رسیدن ملک به دست

برادران  
 برادران

برادر سلطان احمد خان افغان و مرجع حاکم علیه عهد مقدس ضوی  
 و نقض اب امر عهد و ستان و مخالف انگلیس و محاربات قباچین  
 ایشان و کشته شدن جعفر کیش از طرفین در ولایت هندوستان  
 ۱۲۷۴





